

نوروزنامه

سال چهارم
شماره ی چهارم
فروردین / حمل ۱۴۰۵ خورشیدی

روزنامه نوروز
پس از نوروزنامه
نوروز





ای دگرگون کننده دل ها و دیده ها
ای تدبیر کننده شب و روز
ای گرداننده سال و حال
بلگردان حال ما را به نیلوترین حال.



نوروزنامه

سالنامه‌ی فرهنگی نوروزنامه

سال چهارم، شماره‌ی چهارم

فروردین / حمل ۱۴۰۵ خورشیدی

صاحب امتیاز و ناشر: رسانه آبی

مدیر مسوول: شفیق الله شفیق

معاون مدیر مسوول: حامد عبیدی

سردبیر فارسی: بهشته خرم

سردبیر پشتو: شمس‌الرحمان خپلواک

طراح جلد و برگ‌آرا: نثار آریانفر

ویراستار: نورمحمد نورنیا

NAWRUZNAMA JOURNAL

Year: 4th, Issue: no. 4th

March 2026

Franchise Owner and Publisher:

Abi Media

Manager: Shafiqullah Shafiq

Deputy Manager: Hamid Obaidi

Farsi Editor in Chief: Behishta Khurram

Pashto Editor in Chief: Shamsurrahman Khpalwak

Cover Design & Layout: Nesar Arianfar

Editor: Noor Mohammad Noornia

در این شماره می‌خوانید:

سخن نخست / ۱

بخش فارسی

زن و نوروز: بهار از دل آنان می‌شکوفد / ۴

باد نوروز درآمیخت خراسان‌ها را / ۶

نوروز و هویت قانون اساسی در افغانستان / ۹

ادبیات فارسی و بحران محیط زیست / ۲۳

نوروز، بستر هم‌گرایی فرهنگی / ۲۶

نوروز به مثابه‌ی گفتمان: بازتولید هویت داخلی افغانستان و تقویت هم‌گرایی منطقه‌ای / ۳۰

سفر سنگین‌گذار نوروز از «جشن ملی» به «کنش اجتماعی و کارکرد هماهنگ منطقه‌ای» / ۳۴

نوروز: پاکی و شادی چه مشکل دارند؟ / ۴۲

از تخت جمشید تا قندهار؛ نوروز در آیین‌های قدرت طالبان / ۴۴

نگاهی بر جغرافیای تاریخی غزنین / ۴۸

سگی که به جای سنجاب آمد - داستان کوتاه / ۵۶

پښتو برخه

اشرف خان هجري او بهار / ۶۰

زموږ د وختونو نوروز او پسرلی / ۶۶

اوزبیک بولیمی

ظهیرالدین محمد بابور - بیزینس تیریک میراث / ۶۹

ENGLISH SECTION

The Position of Nowruz in International Relations / 74

بخش شعر / ۸۰

نویسندگان خود مسوول مطالب خود هستند.

نهادهای همکار:

سازمان حمایت از رسانه‌های افغانستان و کاخ بلند



arianfar.com

فرهنگ‌نامه‌ی سیاست و تاریخ

AMSO
Afghanistan Media Support Organisation



www.abimedia.net

info@abimedia.net





الف

احمد ضیا فیروز پور

نویسنده و استاد دانش گاه
لیکوال او د پوهنتون استاد

ارشاد رغاند

نویسنده و پښوېش گر
لیکوال او خپرونکی

اسدالله بلهار

نویسنده و روزنامه نگار
لیکوال او ژورنالیست

دکتر ایوب یوسفزی

استاد دانش گاه و پښوېش گر حوزه حقوق بشر
د پوهنتون استاد او د بشري حقونو د چارو خپرونکی

ب

بهشته خرم

نویسنده و پښوېش گر
لیکواله او خپرونکې

ت

پوهاند تاج محمد زریز

استاد دانش گاه و پښوېش گر تاریخ
د پوهنتون استاد او د تاریخ چارو خپرونکی

توریالی غیاثی

نویسنده و ډیپلمات
لیکوال او ډیپلومات

ج

جمشید یما امیری

نویسنده و پښوېش گر
لیکوال او خپرونکی

ح

حامد عبیدی

نویسنده و استاد دانش گاه
لیکوال او د پوهنتون استاد

خ

خجسته الهام

شاعر و نویسنده
شاعره او لیکواله

د

دکتر داوود عرفان

نویسنده و استاد دانش گاه
لیکوال او د پوهنتون استاد

ر

رحمت الله بیژن پور

نویسنده و پښوېش گر
لیکوال او خپرونکی

س

م

سیال یوسفی

نویسنده و پښوېش گر
لیکوال او خپرونکی

سید بصیر مصباح

روزنامه نگار و استاد دانش گاه
ورځپاڼه لیکونکی او د پوهنتون استاد

سید رضا محمدی

شاعر و نویسنده
شاعره او لیکواله

سید نسیم بهمن

استاد دانش گاه و پښوېش گر
د پوهنتون استاد او خپرونکی

ش

شفیق الله سحر

نویسنده و پښوېش گر
لیکوال او خپرونکی

شفیق الله شفیق

نویسنده و استاد دانش گاه
لیکوال او د پوهنتون استاد

دکتر شمس الرحمن خپلواک

نویسنده و استاد دانش گاه
لیکوال او د پوهنتون استاد

ع

عبدالحي خراسانی

نویسنده و پښوېش گر حوزه تاریخ و فرهنگ
لیکوال او د تاریخ او کلتور چارو خپرونکی

عدیل غزنوی

نویسنده و پښوېش گر
لیکواله او خپرونکې

دکتر عزیزالله ارال

نویسنده و استاد دانش گاه
لیکوال او د پوهنتون استاد

دکتر عمر صدر

نویسنده و پښوېش گر حوزه علوم سیاسی
لیکوال او د سیاسي علومو خپرونکی

غ

دکتر غفور لیوال

شاعر و نویسنده
شاعر او لیکوال

ق

قاسم توکلی

نویسنده و استاد دانش گاه
لیکوال او د پوهنتون استاد

ک

کاظم همايون

نویسنده و پښوېش گر محیط زیست
لیکوال او د چاپیریال ساتنې خپرونکی

دکتر ماندانا تیشه یار

نویسنده و پښوېش گر حوزه روابط بین الملل
لیکواله او د نړۍ والو اړیکو چارو خپرونکی

دکتر مجیب الرحمان اتل

نویسنده و پښوېش گر
لیکوال او خپرونکی

مجیب مهرداد

نویسنده و استاد دانش گاه
لیکوال او د پوهنتون استاد

پوهاند محمد بشیر دودیال

نویسنده و استاد دانش گاه
لیکوال او د پوهنتون استاد

مریم میترا

شاعر و نویسنده
شاعره او لیکواله

دکتر مسعود ترشتوال

استاد دانش گاه و پښوېش گر امور صلح و حل منازعات
د پوهنتون استاد او د سولې او شخړو د حل چارو خپرونکی

دکتر مصلح سلجوقی

نویسنده و استاد دانش گاه
لیکوال او د پوهنتون استاد

دکتر ملک ستیز

استاد دانش گاه و پښوېش گر ارشد روابط بین الملل
د پوهنتون استاد او د نړۍ والو چارو ستر خپرونکی

ن

نبي ساقی

نویسنده و پښوېش گر حوزه تاریخ
لیکوال او د تاریخ خانگې خپرونکی

ندیمه رسولی

استاد دانش گاه و پښوېش گر حقوق بشر
د پوهنتون استاده او د بشري حقونو چارو خپرونکې

نصیر ترکی

نویسنده و استاد دانش گاه
لیکوال او د پوهنتون استاد

نظری پریانی

روزنامه نگار و پښوېش گر
ورځپاڼه لیکونکی او خپرونکی

دکتر نور محمد نوریا

نویسنده و استاد دانش گاه
لیکوال او د پوهنتون استاد

ه

دکتر هجرت الله جبرئیلی

استاد دانش گاه و پښوېش گر
د پوهنتون استاد او خپرونکی



نوروز؛ بیداری و نوگرایی

و تاریخ، در قالب افکار قرون وسطایی و قبیله‌ای، سایه بر جامعه افکنده است. در چنین فضاها، خردباوری، نواندیشی و آگاهی، جرم پنداشته می‌شود و دانش مدرن، پیش‌رفت و تحول اجتماعی با بدبینی و سرکوب مواجه می‌گردد. هم‌سان با این شرایط، بهار طبیعت نیز گاه در حصار تنگ جزم‌اندیشی و استبداد گرفتار می‌شود. از همین رو، امروز بیش از هر زمان دیگر، به نوروز و نوروزباوری نیاز داریم؛ هم به عنوان یک آیین بزرگداشت و شادی‌آفرین و هم به مثابه‌ی الهامی برای رهایی از اسارت‌های فکری و اجتماعی. نوروز، مارا فرامی‌خواند که از خواب غفلت بیدار شویم؛ زنجیرهای کهنه‌ی تعصب و جمود را بشکنیم و راهی تازه برای آگاهی، اصلاح و تحول بگشاییم.

نوروز به گونه‌ای طبیعی، این ظرفیت را در خود دارد که روح دادخواهی و اصلاح‌طلبی را در انسان بیدار کند؛ همان گونه که خود آگاهی، بصیرت روحی و دانش،

نوروز، تنها جشنی برای آغاز سال نو و آمدن بهار نیست؛ بلکه در فرهنگ ملت‌های منطقه‌ی ما نمادی از بیداری، نوشدن، عدالت‌طلبی و دادخواهی در زنده‌گی و حیات بشری است. این جشن کهن به ما یادآوری می‌کند که زمستان با شب‌های طولانی، انجماد و سردی طبیعت، هرگز دایمی نیست. سرانجام، بهار فرامی‌رسد؛ فرتوتی و فرسوده‌گی را کنار می‌زند و درختان یخ‌زده را دوباره سبز و بهاری می‌سازد. طبیعت در این هنگام، بیداری خویش را با جامه‌ی نو بهار، جشن می‌گیرد و پیام امید و تازه‌گی را به انسان‌ها می‌رساند. در همین معنا، نوروز تنها یک تحول طبیعی نیست؛ بل که حامل پیامی عمیق برای زنده‌گی انسانی است؛ پیام بیداری و نوگرایی. این پیام به انسان‌های منطقه‌ی ما می‌آموزد که هیچ زمستانی ابدی نیست و هیچ‌ر کود و تاریکی نمی‌تواند برای همیشه بر سرنوشت انسان سایه افکند. با این حال، در برخی سرزمین‌ها هنوز اندیشه‌های سیاه

هم‌چون عید نو قفل‌های زندان را می‌شکند و انسان را از انقیاد تاریکی آزاد می‌گرداند. چنان‌که مولانای بلخی گفته است:

باز آمدم چون عید نو، تا قفل زندان بشکنم
وین چرخ مردم خوار را چنگال و دندان بشکنم.

این بیداری، پدیده‌ای است که نخست از درون فرد آغاز می‌شود و سپس به جامعه گسترش می‌یابد. شاید به همین دلیل است که در طول تاریخ، گاه کوشش‌هایی برای کمرنگ کردن یا محدود ساختن این جشن‌نیاکانی صورت گرفته است تا مردمان در اسارت استبداد پای‌دار بمانند؛ زیرا نوروز تنها یک آیین شادمانی نیست، بل که یادآور روح آزاده‌گی و تازه‌گی در زنده‌گی انسان است.

در عین حال، نوروز (هرگز) در قید ایدئولوژی‌ها و روایت‌های سیاسی محدود نمی‌شود. این جشن کهن، با آن که ریشه در تاریخ و فرهنگ مردمان باستانی این سرزمین‌ها دارد؛ اما متعلق به یک نژاد، قوم یا ملت خاص نیست. انحصاری ساختن نوروز برای یک هویت خاص، با روح انسانی و فراگیر آن سازگار نیست. نوروز، میراث مشترک مردمانی است که در گستره‌ی این جغرافیای فرهنگی زنده‌گی می‌کنند. از این رو باید به عنوان جشن طبیعت، جشن مردمی و میراث مشترک فرهنگی گرامی

داشته شود؛ جشنی که پیام آن هم‌بسته‌گی، هم‌گرایی و احترام به تنوع انسانی است. همان‌گونه که طبیعت در گردش فصل‌ها با تنوع و کثرت، معنا می‌یابد، جامعه‌ی انسانی نیز در پرتو پذیرش تنوع اندیشه‌ها و ارزش‌ها به شکوفایی می‌رسد.

نوروز ما را به بیداری فرامی‌خواند؛ بیداری برای اصلاح، برای تغییر و برای نوشدن. اگر طبیعت، هر سال از دل زمستان به بهار می‌رسد، جامعه‌ی انسانی نیز می‌تواند با آگاهی، بردباری و امید، راهی تازه به سوی آینده بگشاید. در این معنا، نوروز تنها جشن طبیعت نیست؛ جشن بیداری، معرفت، خودآگاهی و بصیرت انسانی نیز است؛ همان بصیرت روحی و معنوی که به تعبیر مولانا هم‌چون عید نو قفل‌های زندان را می‌شکند. شاید بزرگ‌ترین پیام نوروز همین باشد: هیچ زمستانی، جاودانه نیست. همان‌گونه که طبیعت از دل تاریکی به روشنایی می‌رسد، جامعه‌ی انسانی نیز می‌تواند از دل جمود، تعصب و تاریکی به سوی آگاهی، آزادی و نوشدن گام بردارد. نوروز، ما را به این امید فرامی‌خواند که بیدار بمانیم، بیندیشیم و در مسیر اصلاح و تحول، هم‌گام با بهار طبیعت، بهار اندیشه، زنده‌گی و سرنوشت تازه‌ای را در جامعه‌ی خویش رقم بزنیم.





بخش فازسی

با آثاری از:

- | | | |
|-----------------------|---------------------|------------------|
| شهریار غزنوی | عبدالبصیر مصباح | خجسته الهام |
| پوهاند تاج محمد زرییر | دکتر داوود عرفان | نظری پریانی |
| صوفیا راسخ | رحمت الله بیژن پور | دکتر ایوب یوسفزی |
| | دکتر نورمحمد نورنیا | کاظم همایون |

زن و نوروز

بیمار از دل آنان می‌شکوفد



خجسته الهام
شاعر و نویسنده

ایران، تاجیکستان، قزاقستان، آذربایجان و... بیش‌ترین نقش‌را زنان در برگزاری و گرمی‌داشت نوروز دارند. انگار در همه‌ی این کشورها، زنان حاملان نوروزند. در کشورهایی که زنان در وضعیت بهتری قرار دارند، خیابان‌ها، محافل و آیین‌های گرمی‌داشت نوروز، کاملاً در تسلط زنان است و بارنگ‌های شاد، آوازهای نوروزی و رقص و پای کوبی آنان، کشورشان حال و هوای نوروزی می‌گیرد؛ مثلاً نوروز در تاجیکستان، به زیبایی تمام، نمایش‌گر جلال و زیبایی زن است. زنان با لباس‌های رنگین تاجیکی، موهای بلند بافته‌شده و رقص و آواز، زیبایی طبیعت را در وجود موجودی به نام زن به زیباترین شکل ممکن به نمایش می‌گذارند. در ایران نیز (پیش از تحولات اخیر) زنان با وجود محدودیت‌های مذهبی، در گرمی‌داشت از نوروز نقش پررنگی داشتند. خلاصه این که هر جا از نوروز تجلیل می‌شود، زنان فارغ از نقش‌های جنسیتی (که جامعه برای‌شان در نظر گرفته است) حضور می‌یابند. حتی در

در تاروپود افغانستان، مردسالاری چنان عمیق ریشه دوانده است که زنان (با وجود تلاش و پشت‌کار فراوان) چندان ردپایی در تاریخ آن کشور ندارند. زندگی اجتماعی در افغانستان به گونه‌ای طراحی شده است که مردان در موقف تصمیم‌گیری‌ها، برنامه‌ریزی‌ها و گرمی‌داشت روزهای خاص و جشن‌های فرهنگی قرار دارند و زنان در نقش‌هایی که توسط مردان تعیین می‌شود، حضوری حاشیه‌ای و چه بسا ناپیدا دارند. اکنون که چند سال از تسلیم‌دهی افغانستان به طالبان و محروم‌شدن زنان از بسیاری حقوق اجتماعی‌شان می‌گذرد، مردسالاری، خود به نیروی برای جلوگیری از برگزاری آیین‌های فرهنگی بدل شده است.

همیشه فکر می‌کنم که زنان، به دلیل این که زایش‌گر بشرند، شبیه نوروز هم هستند؛ همان‌طور که نوروز زاینده‌ی نوشدن و زنده‌گی است. این شباهت، باعث شده است که نوروز به طرز عجیبی بازنده‌گی زنان پیوند بخورد. در کشورهای حوزه‌ی نوروز (مانند افغانستان،



افغانستان (که زنان همواره به فراموشی سپرده شده‌اند) نوروز تا پیش از ممنوعیت آن توسط طالبان، جشنی در تسلط زنان بود. باید گفت که نوروز می‌تواند آیینی بیش‌تر زبانه‌پنداشته شود؛ زیرا زنان آن را به زیبایی برگزار می‌کنند و اساساً زن و نوروز، فصل مشترکی دارند که آن زنده‌گی بخشی است.

نوروز از گذشته‌های دور، آیینی زبانه‌پنداشته می‌شود. روزها پیش از نوروز، این زنان‌اند که برای آمدن آن هیجان زده می‌شوند. گرد و غبار از زنده‌گی و خانه‌های شان می‌تکانند؛ همه جار ابرق می‌اندازند؛ سمنک می‌گذارند؛ جامه‌ی نو می‌دوزند و گویی بهار از دل آنان می‌شکوفد. سرزنده‌گی زنان با آمدن نوروز، تنها چیزی است که هیچ پیوندی با شرایط دشواری که زنان همواره با آن روبه‌رو بوده‌اند، ندارد؛ حتی در همین دوران تاریک نیز که در کنار محرومیت کامل زنان از عرصه‌های اجتماعی، گرامی‌داشت نوروز نیز ممنوع شده است، زنان با آمدن نوروز احساس شادی و سرزنده‌گی دارند. با آن که از اجتماع و فعالیت‌های رسمی دور نگه داشته شده‌اند، اما از یاد نمی‌برند که نوروز را حتی در صورت ممنوعیت، جشن بگیرند.

این سرزنده‌گی، هم‌بسته‌گی و نشاط زبانه با آمدن نوروز، امری تصادفی نیست. زنان از نیروی زایش و پرورش برخوردارند؛ نیرویی که به آنان قدرت می‌دهد جهان را از نو بسازند؛ اندیشه‌ها را پاک کنند و شادی و سرزنده‌گی را به ارمغان بیاورند. دقیقاً همان کاری که نوروز با طبیعت می‌کند. از همین‌رو، همانندی زنان با نوروز بیش از مردان است و نوروز جشنی است که تقریباً به تمامی در سیطره‌ی زنان قرار دارد.

همان‌گونه که گفته شد، نوروز در زایش و پوییش، در نوسازی و به‌سازی با زنان شباهت بسیار دارد و از این‌رو در میان زرتشتیان، نوروز به روز زن شهرت داشت و آن‌اهیتا (الهه‌ی نگهبان چشمه‌ها و باران) نماد باروری، رویش و زایش در این آیین بود. از همین‌رو نوروز برای زنان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است که طی سده‌ها

هم‌چنان اهمیت خود را حفظ کرده است و زنان با جان و دل، این جشن تاریخی و ارزش‌مند را گرامی می‌دارند.

نکته قابل توجه در افغانستان این است که، برخلاف بسیاری از آیین‌ها و رسوم، در این گرامی‌داشت مردان نیز به زنان فرصت داده‌اند. این یگانه جشنی است که مردان، خود را از صحنه‌ی نظارت و تسلط بر همه ابعاد آن کنار کشیده‌اند و اجازه داده‌اند زنان با طبیعت درآمیزند. زنان نیز با همان پیش‌بینی تاریخی که ایولین‌رید در کتاب مادر سالاری از آن یاد می‌کند، از طریق همین پیوند با طبیعت، با شخم‌زدن، کندن و کاویدن زمین و یافتن سبزی‌ها و ریشه‌ها برای رشد انواع آذوقه و سبزی‌های بهاری تلاش می‌کنند و پیش از سال نو، باغچه‌های خانه‌گی و کورته‌های خانه را برای رویش و زایش آماده می‌سازند. از چند پاملا آبوت در کتاب جامعه‌شناسی زنان، کارخانه‌گی زنان را طاقت‌فرسا می‌داند و آن را به دلیل سنجش کار زنان با یکدیگر، راهی برای فرسودن آنان تلقی می‌کند؛ اما به نظر من، کار برای تجلیل نوروز از چند که در زمره‌ی کارخانه‌گی و بی‌مزد می‌رود؛ اما برخلاف سایر اشکال کارخانه‌گی، زنان را در هم‌بسته‌گی کامل قرار می‌دهد؛ مثلاً هنگام آماده کردن سمنک، زنان دور هم جمع می‌شوند و با زمزمه‌ی «سمنک در جوش، ما کف چه زنیم» خواهی و هم‌بسته‌گی خود را به نمایش می‌گذارند.

در محفل‌های زبانه‌ی نوروزی نیز کارها تقسیم می‌شود و فضای هم‌دلانه میان زنان ایجاد می‌شود؛ حتی اگر در جریان کار، کنار هم نباشند، زنان در نوروز نتیجه‌ی کارشان را با هم شریک می‌شوند؛ مثلاً تقسیم هفت‌میوه میان خویشاوندان و دوستان، گردهم‌آیی‌های نوروزی، حناگذاشتن به دوستان یک‌دیگر، رقص و شادی و خلاصه این که زنان افغانستان چنان در کنار هم قرار می‌گیرند که با وجود همه دشواری‌ها و محرومیت‌ها، جهان‌زبانه‌ی خود را به زیباترین شکل ممکن در هم می‌آمیزند و صفای نوروزی می‌پراکنند.

باد نوروز

در آمیخت خراسان‌ها را

(نوروز؛ از طبیعت تا محدودیت و جهانی شدن)



نظری پیرانی
روزنامه‌نگار و پژوهش‌گر



«باد نوروز در آمیخت خراسان‌ها را» و «هر گیاهی که به نوروز نجنبد، حطب است» غذو کافی ست به پیمانهای ما از نوروز. لازم این است که یک بار نگاهی بکنیم به سراپرده‌ی توفیق بشر از نوروز. چه پر از دنج‌هایی که فلق را به شفق، مهرباران بزند؛ مهر، نمایان دارد.

چه کهن جشن طبیعی و انسانی است که ریشه‌هایش پیش از ظهور ادیان تاریخی به سنت‌های طبیعی و کشاورزی بازمی‌گردد.

در تقویم قاطع و طبیعی آفتابی، آغاز بهار و لحظه‌ی اعتدال، زمانی است که زمین از خواب زمستانی برمی‌خیزد و طبیعت باری دیگر زایش خود را آغاز می‌کند. انسان کهن که زنده‌گی‌اش به گردش فصل‌ها وابسته بود، این دگرگونی بزرگ طبیعت را (نه فقط یک تغییر اقلیمی، بلکه) آغاز نظم‌ی تازه در جهان می‌دانست. از همین‌رو، نوروز پیش از آن که به آیین خاصی تعلق داشته باشد، به خود طبیعت تعلق دارد؛ به زمین، به خورشید و به امیدی که هر سال در آغاز بهار در دل انسان زنده می‌شود.

21/03/2011
Mazar-i-Sharif, AFGHANISTAN
MASSOUD HOSSAINI / AFP



جغرافیای نوروز

در گستره‌ی وسیعی از جهان که می‌توان آن را «آسیای فرهنگی» نامید، نوروز به یکی از مهم‌ترین نشانه‌های هویت مشترک بدل شده است. این حوزه‌ی تمدنی از آناتولی و قفقاز تا آسیای میانه و افغانستان امتداد می‌یابد و مردمانی با زبان‌ها و قومیت‌های گوناگون را در بر می‌گیرد. ملیت‌های مختلف منطقه، هر یک با شیوه‌ها و آیین‌های خاص خود، نوروز را گرامی می‌دارند. من که همیشه افغانستان را به گلستانی با گل‌های رنگارنگ تشبیه کرده‌ام، با همین تعبیر اگر این منطقه‌ی بزرگ را به باغی تشبیه کنیم، اقوام و فرهنگ‌های گوناگون آن، گل‌های رنگارنگ این باغ‌اند و نوروز، نسیم بهاری ست که همه‌ی این گل‌ها را تازه می‌کند و به آن‌ها جان می‌بخشد. در این مقیاس، کشورهایی چون افغانستان، ایران، آسیای میانه، روسیه و قفقاز، شرق اروپا، آلبانی، ترکیه و گرجستان و در جنوب آسیا شبه‌قاره‌ی هند مثل پاکستان، بنگلادیش و هندوستان و مقدونیه‌ی شمالی، جشن نوروز برگزار می‌شود.

در این میان، زبان فارسی در طول سده‌ها یکی از مهم‌ترین بس‌ترهای انتقال و حفظ این سنت بزرگ فرهنگی بوده است. از متون کهن تاریخی تا آثار ادبی و شعری، نوروز همواره در حافظه‌ی فرهنگی این زبان، حضور داشته است. شاعران بزرگ فارسی، از فردوسی تا نظامی گنجوی، سعدی و بیدل، ناصر خسرو و دیگران، بارها از نوروز سخن گفته‌اند و آن را نمادی از تازه‌گی، امید و پیوند انسان با طبیعت دانسته‌اند. به همین دلیل، فارسی نه مالک نوروز، بلکه یکی از مهم‌ترین حاملان و روایت‌گران آن در طول تاریخ بوده است.

با این همه، تاریخ سیاسی منطقه، همواره با تاریخ فرهنگی آن هم‌سو نبوده است. از سده‌ی نوزدهم به این سو، رقابت قدرت‌های بزرگ و شکل‌گیری مرزهای جدید سیاسی، جغرافیای فرهنگی این منطقه را دگرگون کرد. در جریان رقابت روسیه‌ی تزاری و امپراتوری بریتانیا، بسیاری از مرزهای سیاسی کنونی شکل گرفت

و سرزمین‌هایی به عنوان «مناطق حایل» میان قدرت‌های رقیب تعریف شدند. افغانستان نمونه‌ی برجسته‌ای از این وضعیت بود؛ سرزمینی که در دل حوزه‌ی تمدنی نوروز قرار داشت؛ اما در نتیجه‌ی بازی‌های ژئوپولیتیک به واحدی سیاسی با مرزهای سخت تبدیل شد. با این حال، مرزهای سیاسی نتوانستند حافظه‌ی فرهنگی مشترک را از میان ببرند. نوروز هم‌چنان در سراسر این حوزه‌ی تمدنی، فارغ از مرزهای رسمی، در یک روز و با یک احساس مشترک جشن گرفته می‌شود.

از محدودیت تا جهانی شدن نوروز

در طول تاریخ، گاه سیاست‌ها و ایدئولوژی‌ها کوشیده‌اند این جشن کهن را به حاشیه برانند. در برخی دوره‌ها (چه به دلایل مذهبی و چه به دلایل سیاسی) نوروز، مورد انتقاد یا محدودیت قرار گرفته است. در بخش‌هایی از آسیای میانه، در دوره‌ی حکومت شوروی، بسیاری از آیین‌های سنتی زیر فشار سیاست‌های رسمی قرار گرفتند. در افغانستان نیز در برخی دوره‌ها جریان‌های افراطی مذهبی مثل امروز با نوروز مخالفت کردند. در ایران پس از انقلاب ۱۳۵۷ نیز در سال‌های نخست آن، مذهبی‌های تندرو صداهایی در مخالفت با این جشن بلند کردند. با این حال، نوروز در همه‌ی این موارد به سبب ریشه‌ی عمیق طبیعی و مردمی خود باقی ماند و حتی در بسیاری از کشورها دوباره به عنوان بخشی از هویت ملی احیا شد.

در حوزه‌ی عربی نیز نوروز هرگز به عنوان یک جشن فراگیر و بومی شناخته نشده است. جهان عرب به طور کلی سنت‌ها و تقویم فرهنگی مستقل خود را داشته است و نوروز بیش از همه به حوزه‌ی تمدنی باستانی این منطقه (به خصوص آریانا-ایران) تعلق داشته و سرزمین‌هایی که در دوره‌های تاریخی در پیوند عمیق با امپراتوری‌ها و تمدن کهن ما داشته‌اند، رد پای از نوروز دیده می‌شود؛ برای نمونه، در دوره‌های باستانی که بخش‌هایی از عراق کنونی در قلمرو ساسانی قرار داشت،

نوروز در مداین برگزار می‌شد و در دوران عباسی نیز این جشن در بغداد شناخته شده بود. خلفای عباسی و اموی، نوروز را گرامی داشته‌اند. با وجود این، نوروز در جهان عرب به یک سنت عمومی تبدیل نشد. این طرف‌تر طی صدها سال، خلافت عثمانی نوروز را ارزش می‌نهاد و حتا آن را به اروپا کشاند؛ اما در سال‌های اخیر و در پرتو واقعیت‌های چندقومیتی برخی کشورها، نشانه‌هایی از پذیرش رسمی آن دیده می‌شود؛ از جمله در سوریه‌ی جدید نوروز به عنوان یک مناسبت ملی به رسمیت شناخته شده است؛ اقدامی که بیش‌تر به تنوع قومی این کشور مربوط می‌شود.

البته در دهه‌های اخیر، نوروز از یک جشن منطقه‌ای فراتر رفته و جایگاهی جهانی یافته است. در سال ۲۰۰۹ این آیین در فهرست میراث فرهنگی ناملموس بشریت ثبت شد و سازمان ملل متحد نیز روز ۲۱ مارس را به عنوان روز جهانی نوروز به رسمیت شناخت. امروزه در بسیاری از کشورها (از آسیای میانه و قفقاز تا اروپا و

آمریکای شمالی) نوروز توسط جوامع گوناگون جشن گرفته می‌شود. البته با سرزیرشدن موج مهاجرت از آسیا به اروپا، امروزه این جشن در این سرزمین‌ها هم شناخته شده است. این گسترده‌گی نشان می‌دهد که پیام نوروز در واقع پیام نوشدن، آشتی و امید است که این پیامی جهانی است.

نوروز - در نهایت - نه به دولت‌ها تعلق دارد و نه به مرزها. این جشن از دل طبیعت برخاسته است و ریشه در تجربه‌ی مشترک انسان از بازگشت بهار دارد. شاید به همین دلیل است که هیچ قدرتی نتوانسته، آن را از میان برد. هر دین و هر آیینی که آمد، آن را به بر خودش زد و به آن رنگ داد.

سخن این که هر سال که زمین به مدار بهار بازمی‌گردد، نوروز (این پیرگیسوسپید تاریخ) جوان‌تر از نو بازمی‌گردد و در دل مردمان این منطقه، حس پیوند و هم‌دلی رازنده می‌کند.





نوروز و هویت قانون اساسی در افغانستان:

تحلیل حقوق فرهنگی در پرتو حقوق بین‌الملل،

قانون اساسی فرهنگی و نظریه‌ی هویت قانون اساسی



دکتر ایوب یوسفزی

استاد دانش‌گاه و پژوهش‌گر حوزه حقوق بشر

چکیده

نوروز به عنوان یکی از کهن‌ترین آیین‌های فرهنگی حوزه‌ی تمدنی افغانستان، ایران و آسیای مرکزی، نه تنها یک پدیده‌ی اجتماعی و فرهنگی، بل که موضوعی واجد اهمیت حقوقی در چارچوب حقوق فرهنگی و هویت قانون اساسی دولت‌هاست. افغانستان به عنوان جامعه‌ای با تکثر قومی، زبانی و فرهنگی در طول یک قرن اخیر تجربه‌های متنوعی از شناسایی، تساهل، ابزارسازی و سرکوب آیین‌های فرهنگی (از جمله نوروز) در نظام‌های حقوقی و قانون اساسی خود داشته است. این مقاله با رویکرد تحلیلی-تطبیقی، جایگاه نوروز را در حقوق بین‌الملل بشهر و در تحول قوانین اساسی افغانستان از ۱۹۲۳ تا اکنون بررسی می‌کند. مقاله با اتکا بر نظریه‌ی «قانون اساسی فرهنگی» و مفهوم «هویت قانون اساسی» نشان می‌دهد که نحوه‌ی شناسایی یا حذف آیین‌های فرهنگی در متون قانون اساسی، بازتابی از درک دولت از ملت، مشروعیت

سیاسی و رابطه میان دین، فرهنگ و قدرت است. یافته‌های مقاله نشان می‌دهند که اگرچه نوروز در اغلب قوانین اساسی افغانستان به صورت صریح ذکر نشده؛ اما در دوره‌های مختلف، از طریق حقوق فرهنگی ضمنی و یا از طریق مقررات اداری به رسمیت شناخته شده است. در مقابل، در دوره‌هایی که هویت ایدئولوژیک دولت بر هویت فرهنگی غلبه یافته، نوروز به عنوان نماد «دیگری فرهنگی» به حاشیه‌رانده شده است. مقاله، استدلال می‌کند که به رسمیت شناختن حقوق فرهنگی در سطح قانون اساسی، نه تنها ابزار حفاظت از میراث ناملموس، بل که سازوکاری بنیادین برای تقویت انسجام اجتماعی و مشروعیت نظم حقوقی در جوامع چندفرهنگی مانند افغانستان است.

واژه‌گان کلیدی

نوروز، حقوق فرهنگی، قانون اساسی افغانستان، هویت قانون اساسی، قانون اساسی فرهنگی، حقوق بین‌الملل بشر

نوروز (به معنای تحت اللفظی «روز نو») یکی از کهن‌ترین آیین‌های مبتنی بر تقویم خورشیدی است که با اعتدال بهاری و آغاز چرخه‌ای نو در طبیعت پیوند خورده است (Deravian, 2022). این جشن فراملی، امروزه توسط میلیون‌ها نفر در افغانستان، ایران، آسیای میانه و بخش‌هایی از خاورمیانه برگزار می‌شود و لایه‌هایی عمیق از حافظه‌ی تاریخی، هویت جمعی و معناهای نمادین را در خود جای داده است. با وجود این عمق و گستردگی فرهنگی، جایگاه حقوقی نوروز همواره یک‌سان نبوده است. در برخی نظام‌های حقوقی صرفاً به عنوان عرف اجتماعی تحمل شده و در برخی دیگر، به صورت رسمی در قوانین عادی یا حتی در سطح قانون اساسی به رسمیت شناخته شده است (سیستانی، ۲۰۰۹).

در دهه‌های اخیر، حقوق فرهنگی به یکی از حوزه‌های مهم و در عین حال مناقشه‌برانگیز در حقوق اساسی و حقوق بین‌الملل بشر تبدیل شده است. برخلاف نسل نخست حقوق بشر که بر آزادی‌های مدنی و سیاسی تمرکز داشت و نسل دوم که حقوق اقتصادی و اجتماعی را محور قرار می‌داد، حقوق فرهنگی برای مدت طولانی در حاشیه باقی ماند و اغلب به عنوان حقوقی ثانویه، نمادین یا وابسته به اراده‌ی دولت تلقی شد (Hossain, 2025). با این حال، تحولات نظری معاصر (به ویژه در چارچوب نظریه‌های هویت قانون اساسی و قانون اساسی فرهنگی) نشان می‌دهد که حقوق فرهنگی نقشی بنیادین در شکل‌دهی به هویت فردی و جمعی، انسجام اجتماعی و مشروعیت نظم‌های حقوقی ایفا می‌کند (کاوسی، ۱۳۹۷).

در این چارچوب، آیین‌ها و جشن‌های فرهنگی (به ویژه آن‌هایی که سابقه‌ی تاریخی طولانی و بُعد فراملی دارند) به نقطه‌ی تلاقی میان فرهنگ، قانون و سیاست تبدیل شده‌اند. نوروز، نمونه‌ای شاخص از این وضعیت است. این آیین، نه تنها بیان‌گر تداوم یک سنت تاریخی است، بل که حامل معناهایی نمادین درباره‌ی زمان، طبیعت،

تجدید حیات و نظم اجتماعی است. از منظر حقوقی، نوروز را می‌توان مصداقی از میراث فرهنگی ناملموس و نیز شکلی از مشارکت در زنده‌گی فرهنگی دانست که در چارچوب حقوق بین‌الملل بشر (به ویژه حقوق فرهنگی) قابل حمایت و شناسایی است (شاهی و خورشیدی، بی‌تا).

افغانستان به عنوان کشوری با تنوع قومی، زبانی، مذهبی و فرهنگی گسترده، بستری منحصر به فرد برای مطالعه‌ی نسبت میان حقوق فرهنگی و قانون اساسی فراهم می‌کند. تحولات سیاسی مکرر، تغییر رژیم‌ها و گسست‌های نهادی سبب شده است که قانون اساسی در افغانستان نه صرفاً یک متن حقوقی ثابت، بل که بازتابی از کشاکش‌های هویتی، ایدئولوژیک و سیاسی باشد. در چنین زمینه‌ای، نحوه‌ی برخورد نظام‌های حقوقی مختلف با آیین‌هایی چون نوروز، صرفاً یک تصمیم اداری یا فرهنگی نیست، بل که بیان‌گر درک دولت از مفاهیمی چون ملت، دین، مدرنیته و تکثر فرهنگی است (تنیوال و اسلامی، ۱۳۸۹).

این مقاله با تمرکز بر نوروز، در پی پاسخ به این پرسش بنیادین است که جایگاه آیین‌های فرهنگی در هویت قانون اساسی افغانستان چگونه تعریف شده و این تعریف، چه نسبتی با تعهدات ناشی از حقوق بین‌الملل بشر دارد؟ برای پاسخ به این پرسش، مقاله، سیر تحول قوانین اساسی افغانستان، قانون اساسی ۱۹۲۳ تا قوانین اساسی ۱۹۳۱ تا ۱۹۹۰ و همچنین تحولات دوره‌ی گروه‌های اسلام‌گرا، نخستین دوره‌ی طالبان، قانون اساسی ۲۰۰۴ و وضعیت حقوقی پس از ۲۰۲۱ را به صورت تحلیلی بررسی می‌کند. استدلال اصلی مقاله آن است که سکوت، شناسایی ضمنی یا ابزارسازی آیین‌های فرهنگی در متون قانون اساسی، هر یک حامل پیامدهای هنجاری مهمی برای حقوق فرهنگی، هویت قانون اساسی و مشروعیت نظم حقوقی در افغانستان بوده‌اند.





۱-۲- چارچوب نظری

۱-۲-۱- قانون اساسی فرهنگی

مفهوم «قانون اساسی فرهنگی» (Cultural Constitutionalism) بر این فرض استوار است که قانون اساسی صرفاً مجموعه‌ای از قواعد نهادی و توزیع قدرت سیاسی نیست؛ بل که متنی هنجاری است که ارزش‌ها، نمادها و روایت‌های فرهنگی یک جامعه را بازتاب می‌دهد. بر اساس این دیدگاه، قانون اساسی هم‌زمان یک سند حقوقی و یک متن فرهنگی است که مرزهای هویت جمعی را ترسیم می‌کند (Balkin, 1992). در چارچوب قانون اساسی فرهنگی، شناسایی یا عدم شناسایی آیین‌ها، زبان‌ها و سنت‌های فرهنگی در سطح قانون اساسی به معنای پذیرش یا طرد گروه‌های خاصی از جامعه در روایت رسمی ملت است. از این منظر، سکوت قانون اساسی درباره‌ی آیین‌های فرهنگی لزوماً بی‌طرفی نیست، بل که می‌تواند نشانه‌ای از اولویت‌بندی فرهنگی یا تلاش برای همگن‌سازی هویتی باشد (Reich, 2024).

در جوامعی مانند افغانستان که تنوع فرهنگی بخشی از واقعیت اجتماعی است، قانون اساسی فرهنگی نقش مهمی در تنظیم رابطه میان وحدت ملی و تکثر فرهنگی ایفا می‌کند. آیین‌هایی چون نوروز (که ریشه در سنت‌های پیشااسلامی دارند، اما در بستر اسلامی بازتفسیر شده‌اند) آزمونی مهم برای سنجش ظرفیت قانون اساسی در مدیریت تنوع فرهنگی محسوب می‌شوند (Suratno, 2025).

۱-۲-۲- هویت قانون اساسی

نظریه‌ی «هویت قانون اساسی» (Constitutional Identity) بر این ایده تمرکز دارد که هر نظام قانون اساسی دارای مجموعه‌ای از ویژگی‌های هنجاری، تاریخی و ارزشی است که آن را از سایر نظام‌ها متمایز می‌کند. این هویت نه تنها در اصول بنیادین قانون اساسی، بل که در نحوه‌ی برخورد با دین، فرهنگ،

اقلیت‌ها و میراث تاریخی نمود می‌یابد (Jacobsohn, 2006). هویت قانون اساسی، مفهومی ایستا نیست؛ بل که در طول زمان و در واکنش به تحولات سیاسی و اجتماعی بازتعریف می‌شود (رضایی و جوکار، ۱۳۸۸). در افغانستان، تغییرات مکرر قانون اساسی نشان‌دهنده‌ی تلاش‌های متناقض برای تعریف هویت دولت، گاه بر اساس دین، گاه بر اساس ایدئولوژی سیاسی و گاه بر اساس روایت ملی بوده است (Pasarlay, 2023).

از منظر هویت قانون اساسی، نحوه‌ی تنظیم حقوق فرهنگی و جایگاه آیین‌هایی چون نوروز، بازتابی از پاسخ دولت به این پرسش است که: «چه کسی به ملت تعلق دارد و چه عناصری از گذشته، شایسته‌ی تداوم هستند؟». حذف یا محدودسازی آیین‌های فرهنگی می‌تواند نشانه‌ی تلاش برای بازتعریف هویت ملی بر مبنای ایدئولوژی باشد؛ در حالی که شناسایی آن‌ها می‌تواند به معنای پذیرش تکثر تاریخی و فرهنگی جامعه تلقی شود.

۱-۲-۳- پیوند چارچوب نظری با مسأله‌ی نوروز

ترکیب نظریه‌ی قانون اساسی فرهنگی و هویت قانون اساسی، امکان تحلیل عمیق‌تری از جایگاه نوروز در حقوق افغانستان فراهم می‌کند. نوروز در این چارچوب، نه صرفاً یک جشن، بل که نشان‌گر هویتی است که نحوه‌ی مواجهه‌ی قانون اساسی با آن، میزان تساهل فرهنگی، برداشت از دین و رویکرد دولت به میراث تاریخی را آشکار می‌سازد (Kohi, 2023). این مقاله با استفاده از این چارچوب نظری، نشان خواهد داد که قوانین اساسی افغانستان در دوره‌های مختلف، چگونه از طریق سکوت، شناسایی ضمنی یا تنظیم ایدئولوژیک فرهنگ، به بازتعریف هویت قانون اساسی پرداخته‌اند.

۱-۳- روش‌شناسی پژوهش

این مقاله از روش تحلیلی-تطبیقی با رویکرد هنجاری استفاده می‌کند. هدف اصلی، تبیین جایگاه نوروز نه به

عنوان پدیده‌ای مردم‌نگارانه، بل که به مثابه‌ی مسأله‌ای حقوقی در پیوند با حقوق فرهنگی و هویت قانون اساسی است. از این‌رو، روش تحقیق متکی بر تحلیل متون حقوقی، اسناد قانون اساسی، اسناد بین‌المللی حقوق بشر و ادبیات نظری حقوق اساسی است.

در سطح نخست، متون قوانین اساسی افغانستان در دوره‌های مختلف به صورت متن محور (Textual analysis) بررسی شده‌اند تا نحوه‌ی شناسایی، سکوت یا تنظیم غیرمستقیم فرهنگ و آیین‌های سنتی مشخص شود. در این مرحله، توجه‌ی اصلی بر مفاهیمی چون دین رسمی، وحدت ملی، حقوق شهروندی و نقش دولت در حفظ میراث فرهنگی متمرکز است. در سطح دوم، این یافته‌ها در پرتو تعهدات افغانستان، ذیل حقوق بین‌الملل بشر (به ویژه حقوق فرهنگی) مورد ارزیابی هنجاری قرار می‌گیرند. این مقایسه، امکان سنجش فاصله یا هم‌پوشانی میان هویت قانون اساسی داخلی و هنجارهای بین‌المللی را فراهم می‌کند. در سطح سوم، از چارچوب نظری قانون اساسی فرهنگی و هویت قانون اساسی برای تفسیر داده‌ها استفاده می‌شود. این چارچوب‌ها امکان می‌دهند که نوز به عنوان شاخصی برای تحلیل رابطه میان فرهنگ، قدرت سیاسی و مشروعیت قانون اساسی به کار گرفته شود. بنابراین، روش پژوهش صرفاً توصیفی نیست، بل که ماهیتی تفسیری و انتقادی دارد.

۲- نوز در حقوق بین‌الملل بشر و میراث فرهنگی

۱-۲ حقوق فرهنگی به عنوان بخشی از حقوق بشر

حقوق فرهنگی، امروزه به طور فزاینده‌ای به عنوان جزء لاینفک نظام حقوق بشر شناخته می‌شود. برخلاف برداشت‌های کلاسیک که فرهنگ را امری خصوصی یا غیر قابل تنظیم حقوقی می‌دانستند، رویکردهای معاصر بر این نکته تأکید دارند که مشکل در زنده‌گی فرهنگی، شرط تحقق کرامت انسانی است (Stamatopoulou).

۲۰۰۷). آیین‌ها و جشن‌های سنتی به عنوان اشکال جمعی ابراز فرهنگ، در این چارچوب، جایگاهی ویژه دارند. حق مشارکت در زنده‌گی فرهنگی شامل حق حفظ، انتقال و بازتولید سنت‌ها و آیین‌هایی است که به هویت جمعی گروه‌ها معنا می‌بخشند (Sadr, 2024). نوز با توجه به قدمت تاریخی، گستره‌ی جغرافیایی و استمرار اجتماعی خود، مصداق بارزی از چنین آیینی محسوب می‌شود.

۲-۲ نوز به عنوان میراث فرهنگی ناملموس

تحول مهم در حقوق بین‌الملل فرهنگی، شناسایی مفهوم «میراث فرهنگی ناملموس» است. برخلاف میراث مادی، میراث ناملموس شامل آیین‌ها، جشن‌ها، دانش سنتی و شیوه‌های زیست فرهنگی می‌شود. در این چارچوب، نوز نه صرفاً یک مراسم، بل که نظامی از معانی، نمادها و کنش‌های اجتماعی است که نسل به نسل منتقل شده است (Lenzerini, 2022). شناسایی نوز به عنوان میراث فرهنگی ناملموس، پیامدهای حقوقی مهمی دارد. این شناسایی، دولت‌ها را متعهد می‌سازد که از سرکوب یا حذف آیین‌ها خودداری کرده و شرایط تداوم آن‌ها را فراهم کنند. از منظر حقوقی، این تعهد شامل عدم تبعیض، حمایت نهادی و پرهیز از تفسیرهای ایدئولوژیک محدودکننده است.

۲-۳ تعهدات دولت‌ها و جایگاه قانون اساسی

حقوق بین‌الملل فرهنگی، اگرچه چارچوب‌های کلی ارائه می‌دهد؛ اما اجرای آن به طور اساسی به نظام حقوق داخلی وابسته است. قانون اساسی در این میان، نقش محوری ایفا می‌کند؛ زیرا مرجع نهایی شناسایی ارزش‌ها و حقوق بنیادین در نظم حقوقی داخلی است. در غیاب شناسایی صریح یا ضمنی حقوق فرهنگی در سطح قانون اساسی، تعهدات بین‌المللی اغلب به صورت نمادین باقی می‌مانند (Ssenyonjo, 2011). از این‌رو، تحلیل جایگاه نوز در قوانین اساسی افغانستان، در واقع تحلیل میزان درونی‌سازی





(internalization) هنجارهای حقوق فرهنگی بین‌المللی در هویت قانون اساسی کشور ماست.

۲-۴- نوروز به مثابه‌ی آزمون هویت قانون اساسی فراگیر

اهمیت حقوقی نوروز را نمی‌توان صرفاً در چارچوب کلاسیک حقوق اقلیت‌ها تحلیل کرد. نوروز در بستر اجتماعی افغانستان، آیینی فراملی، فرامذهبی و میان‌قومیتی است که در سطحی گسترده، تجربه‌ی زیسته‌ی فرهنگی بخش بزرگی از جامعه را بازتاب می‌کند (Barfield, 2010). از منظر نظریه‌ی هویت قانون اساسی، قانون اساسی صرفاً مجموعه‌ای از قواعد نهادی نیست، بل که روایتی هنجاری از «ما»ی سیاسی و فرهنگی است که حدود تعلق، شمول و طرد را تعیین می‌کند (Rosenfeld, 1992). در این چارچوب، نحوه‌ی مواجهه‌ی منظم قانون اساسی با آیین‌هایی چون نوروز، معیاری اساسی برای سنجش میزان فراگیری هویت قانون اساسی به شمار می‌رود. حذف یا محدودسازی چنین آیینی، نه تنها به نقض حق مشارکت فرهنگی منجر می‌شود، بل که نشان‌دهنده‌ی تعریفی انحصارگرا از هویت قانون اساسی است که قادر به بازتاب تکثر اجتماعی نیست (Kamali, 1985). در بستر افغانستان، قانون اساسی همواره بیش از آن که صرفاً یک چارچوب نهادی باشد، بازتاب کشاکش‌های فرهنگی، دینی و هویتی بوده است؛ امری که مشروعیت آن را به توانایی اش در ادغام تنوع فرهنگی جامعه پیوند می‌زند. در مقابل، ادغام نوروز در روایت حقوقی و نمادین قانون اساسی می‌تواند به تقویت پیوند میان متن قانون اساسی و واقعیت اجتماعی کمک کرده و مشروعیت فرهنگی نظم حقوقی را در جامعه‌ای متکثر تحکیم بخشد (Khan, 2015).

۳- نوروز در قوانین اساسی افغانستان

بررسی جایگاه آیین‌های فرهنگی در افغانستان، بدون تحلیل سیر تحول قوانین اساسی این کشور، تحلیلی

ناقص خواهد بود. قانون اساسی به عنوان متنی هنجاری و هویت‌ساز، نه تنها ساختار قدرت سیاسی را تعیین می‌کند، بل که بازتاب‌دهنده‌ی برداشت دولت از فرهنگ، دین و تکثر اجتماعی است. از این منظر، نحوه‌ی شناسایی، سکوت یا حذف آیین‌هایی چون نوروز در قوانین اساسی مختلف افغانستان، شاخصی مهم برای فهم تغییرات هویت قانون اساسی و نسبت آن با حقوق فرهنگی به شمار می‌رود. این بخش با مرور تطبیقی قوانین اساسی افغانستان در دوره‌های مختلف، نشان می‌دهد که حقوق فرهنگی چگونه در بستر تحولات سیاسی و ایدئولوژیک، دچار گسست، تداوم یا بازتعریف شده‌اند.

۳-۱- قانون اساسی ۱۹۲۳: آغاز تنش میان مدرنیته، دین و فرهنگ

قانون اساسی ۱۹۲۳ افغانستان را می‌توان نخستین تلاش آگاهانه برای مدرن‌سازی نظم حقوقی و تعریف دولت‌ملت در افغانستان دانست. این قانون اساسی (که در بستر اصلاحات گسترده‌ی امان‌الله خان تصویب شد) واجد ویژه‌گی دوگانه‌ای است: از یک‌سو متأثر از اندیشه‌های قانون‌گرایی و حقوق‌شهروندی مدرن، و از سوی دیگر، مقید به چارچوب دین رسمی اسلام (Faiz Ahmed, 2016). در این قانون اساسی، اگرچه نوروز یا آیین‌های فرهنگی به طور صریح ذکر نشده بود؛ اما برای نخستین بار مفاهیمی چون تابعیت، برابری نسبی در برابر قانون و محدودسازی قدرت سلطنت مطرح می‌گردد (نظام‌نامه‌ی اساسی دولت علی‌یه‌ی افغانستان، ۱۳۰۱). از منظر قانون اساسی فرهنگی، اهمیت این متن نه در شناسایی صریح حقوق فرهنگی، بل که در گشودن فضای مفهومی برای تمایز میان دین، دولت و عرف اجتماعی است (Hashimy, 2022).

نوروز در این دوره، نه به عنوان مسأله‌ی حقوقی، بل که به عنوان بخشی از پروژه‌ی نوسازی فرهنگی تلقی می‌شود. حمایت عملی دولت از اصلاحات فرهنگی، حتی در مواجهه با مقاومت سنتی، نشان می‌دهد که

هویت قانون اساسی در این مقطع، گرایش نوظهور به پذیرش تنوع فرهنگی داشته است. با این حال، فقدان نهادینه‌سازی حقوق فرهنگی در سطح متن قانون اساسی، سبب شد که این پروژه در برابر واکنش‌های اجتماعی، شکننده باقی بماند.

۳-۲- نوروژ در قانون اساسی ۱۹۳۱ افغانستان

قانون اساسی ۱۹۳۱ افغانستان نخستین تلاش منسجم برای تثبیت اقتدار دولت مرکزی پس از دوره‌ی اصلاحات و بحران‌های سیاسی دهه‌ی ۱۹۲۰ بود. این قانون اساسی در بستری شکل گرفت که دولت در پی بازسازی نظم سیاسی، کنترل اجتماعی و تثبیت مشروعیت خود از طریق تأکید بر دین و اقتدار سلطنتی بود (Pasarlay, 2018). از منظر قانون اساسی فرهنگی، این متن را می‌توان نمونه‌ای از قانون اساسی حداقلی از حیث فرهنگ دانست. قانون اساسی ۱۹۳۱، اسلام را دین رسمی دولت اعلام می‌کند و چارچوبی محافظه‌کارانه برای نظم اجتماعی ترسیم می‌نماید. در این متن، هیچ اشاره‌ای (نه صریح و نه ضمنی) به آیین‌ها، جشن‌ها یا حقوق فرهنگی به عنوان یک دسته‌ی مستقل از حقوق شهروندی وجود ندارد (اصول اساسی دولت علیّه‌ی افغانستان، ۱۳۱۰). سکوت قانون اساسی در قبال فرهنگ، نه ناشی از بی‌اهمیتی آن، بل که بازتابی از رویکرد دولت به فرهنگ به عنوان امری تابع نظم دینی و سلطنتی است (Kakar & Schiwal, 2021).

از منظر هویت قانون اساسی، این سکوت معنادار است. دولت در این دوره تلاش می‌کند هویت سیاسی را بر محور دین رسمی، وفاداری به سلطنت و اطاعت اجتماعی بازتعریف کند (Mathieu, 2022). آیین‌هایی چون نوروژ (که ریشه‌ی پیشااسلامی دارند؛ اما در جامعه، رواج گسترده یافته‌اند) در این روایت، جایی در سطح قانون اساسی نمی‌یابند. با این حال، نبود شناسایی قانون اساسی به معنای ممنوعیت عملی نوروژ نیست. در سطح رویه‌ی اداری و عرف اجتماعی، نوروژ در این دوره هم‌چنان بر گزار می‌شود و دولت (عملاً) با آن

مدارامی کند. این وضعیت، نشان‌دهنده‌ی شکاف میان متن قانون اساسی و زندگی حقوقی واقعی است. از منظر قانون اساسی فرهنگی، می‌توان گفت که نوروژ در این دوره در وضعیت تحمل‌شده اما نامرئی قرار دارد: آیینی پذیرفته‌شده در جامعه، اما حذف‌شده از روایت رسمی قانون اساسی (Alexander Their, 2006).

۳-۳- قانون اساسی ۱۹۶۴ و گذار به حقوق فرهنگی ضمنی

قانون اساسی ۱۹۶۴، نقطه‌ی عطفی در تاریخ حقوق اساسی افغانستان محسوب می‌شود. این قانون اساسی در چارچوب پروژه‌ی نوسازی سیاسی، تفکیک نسبی قوا و گسترش حقوق و آزادی‌های اساسی تصویب شد. برخلاف قانون اساسی ۱۹۳۱، این متن واجد زبانی حقوق محورتر و شهروندمحورتر است و بستر مساعدتری برای تحلیل حقوق فرهنگی فراهم می‌کند (Kagisz, 2022). اگرچه قانون اساسی ۱۹۶۴ نیز مانند متون پیشین، نوروژ یا سایر آیین‌های فرهنگی را به صورت صریح ذکر نمی‌کند؛ اما برای نخستین بار مفاهیمی چون آزادی بیان، آزادی تجمع و مشارکت شهروندان در زنده‌گی اجتماعی و فرهنگی را به رسمیت می‌شناسد (قانون اساسی افغانستان، ۱۳۴۳). این حقوق، ارچند به طور مستقیم تحت عنوان حقوق فرهنگی نام‌گذاری نشده‌اند؛ اما ظرفیت هنجاری لازم برای حمایت ضمنی از آیین‌هایی چون نوروژ را فراهم می‌کنند.

از منظر قانون اساسی فرهنگی، قانون اساسی ۱۹۶۴ بیان‌گر گذار از بی‌طرفی فرهنگی صوری به تساهل فرهنگی ضمنی است. دولت دیگر صرفاً نظم دینی-سلطنتی را بازتولید نمی‌کند، بل که می‌کوشد روایتی ملی‌تر و فراگیرتر از شهروندی ارائه دهد. در این چارچوب، نوروژ می‌تواند به عنوان بخشی از زنده‌گی فرهنگی مشروع (ولو بدون ذکر اسمی) درون نظم حقوقی قرار گیرد. از منظر هویت قانون اساسی، این قانون تلاشی است برای آشتی میان سنت و مدرنیته. هویت دولت نه کاملاً ایدئولوژیک است و نه کاملاً





سکولار؛ بل که ترکیبی است از دین رسمی، ملی گرایی معتدل و گشوده‌گی محدود به تکثر اجتماعی. نوروز در این فضا به عنوان نماد فرهنگی غیر تقابلی، امکان بقا و حتی تقویت اجتماعی می‌یابد (Tarzi, 2012).

با این حال، باید تأکید کرد که حمایت از نوروز هم‌چنان در سطح رویه‌ی اداری و عرفی باقی می‌ماند. فقدان شناسایی صریح حقوق فرهنگی در سطح قانون اساسی، به این معناست که این حمایت، شکننده بوده و به اراده‌ی سیاسی دولت وابسته بود. از این منظر، قانون اساسی ۱۹۶۴ یک گام رو به جلو محسوب می‌شود؛ اما هنوز به مرحله‌ی درونی‌سازی کامل حقوق فرهنگی در هويت قانون اساسی نرسیده بود (Gregorian, 1969).

۳-۴- نوروز در قانون اساسی ۱۹۷۷

قانون اساسی ۱۹۷۷ در بسط‌تر گذار از سلطنت به جمهوری و تلاش برای بازتعریف بنیادهای مشروعیت سیاسی تصویب شد. این قانون اساسی نمایان‌گر گسست نمادین از نظم سلطنتی و تأکید بر دولت‌ملت مدرن، تمرکز قدرت اجرایی و ناسیونالیسم دولتی است. در این چارچوب، فرهنگ و سنت‌های ملی، نقش ابزاری در پروژه‌ی ملت‌سازی ایفا می‌کنند (Leake, 2023).

قانون اساسی ۱۹۷۷ نیز همانند متون پیشین، اشاره‌ای صریح به نوروز یا آیین‌های فرهنگی خاص ندارد. با این حال، زبان قانون اساسی نسبت به قانون ۱۹۶۴ سیاسی‌تر و دولت‌محورتر است. فرهنگ در این متن نه به عنوان حوزه‌ای خودمختار از حقوق شهروندی، بل که به مثابه‌ی منبعی برای تقویت هویت ملی و انسجام سیاسی تلقی می‌شود (قانون اساسی دولت جمهوری افغانستان، ۱۳۵۶).

از منظر قانون اساسی فرهنگی، این دوره‌ها می‌تواند مرحله‌ی ابزارسازی نرم فرهنگ نامید. دولت جمهوری خواه، تلاش می‌کند عناصر فرهنگی غیرمناقشه‌برانگیز را در خدمت روایت ملی قرار دهد. نوروز در این چارچوب، به عنوان نماد تاریخی و ملی، در

سطح سیاست‌گذاری و مناسک دولتی پذیرفته می‌شود؛ اما نه به عنوان یک حق فرهنگی قابل مطالبه. در سطح عملی، نوروز هم‌چنان تعطیل رسمی و بخشی از تقویم ملی باقی می‌ماند (Malik, 1982). رسانه‌های دولتی و نهادهای فرهنگی، آن را به عنوان جشن ملی و نه آیینی با بار فرهنگی متکثر معرفی می‌کنند. این بازتعریف، اگرچه به بقای نوروز کمک می‌کند؛ اما هم‌زمان آن را از ریشه‌های چندفرهنگی و اجتماعی اش تهی می‌سازد (Centlivres & Centlivres-Demont, 2000). از منظر هویت قانون اساسی، قانون اساسی ۱۹۷۷ تلاشی است برای ساختن هویتی متمرکز، سکولارمیلی‌گرا و دولت‌محور. در این هویت، نوروز پذیرفته می‌شود؛ مشروط بر آن که در چارچوب روایت رسمی دولت بازتفسیر گردد. این امر نشان‌دهنده‌ی فاصله میان شناسایی نمادین فرهنگ و به رسمیت شناختن حقوق فرهنگی به مثابه‌ی حقوق بنیادین است (Rubin, 2002).

۳-۵- نوروز در قانون اساسی ۱۹۸۰

قانون اساسی ۱۹۸۰ پس از استقرار رژیم کمونیستی و در چارچوب ایدئولوژی سوسیالیستی تصویب شد. این قانون اساسی، گسستی بنیادین از سنت‌های پیشین حقوق اساسی افغانستان ایجاد کرد و مفاهیم ملرکسیستی را وارد ساختار حقوقی نمود. فرهنگ در این متن، جایگاهی دوگانه دارد: از یک سو به عنوان بخشی از میراث مردم و از سویی دیگر به عنوان ابزاری برای مهندسی اجتماعی ایدئولوژیک. در قانون اساسی ۱۹۸۰، اگرچه به فرهنگ ملی و منافع زحمت‌کشان اشاره می‌شود؛ اما فرهنگ به طور کامل در چارچوب ایدئولوژی رسمی دولت تعریف می‌گردد. آیین‌ها و سنت‌ها تنها تا جایی مشروع تلقی می‌شوند که با اهداف انقلاب، مبارزه‌ی طبقاتی و روایت رسمی تاریخ سازگار باشند (اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان، ۱۳۵۹).

از منظر قانون اساسی فرهنگی، این دوره‌ها می‌توان

نمونه‌ی بارز مهندسی ایدئولوژیک فرهنگ دانست. نوروز در این چارچوب، نه حذف می‌شود و نه آزادانه پذیرفته می‌گردد؛ بل که بازتفسیر می‌شود. جشن نوروز با تأکید بر عناصر غیرمذهبی، کار، طبیعت و مردم، به نمادی سلزگار با گفتمان سوسیالیستی تبدیل می‌شود (Sarmachar, 2016).

در سطح عملی، دولت کمونیستی نوروز را به صورت رسمی برگزار می‌کند؛ اما محتوای آن را کنترل و هدایت می‌نماید. این وضعیت، نشان می‌دهد که شناسایی رسمی لزوماً به معنای احترام به خودمختاری فرهنگی نیست. از منظر حقوق فرهنگی، نوروز در این دوره از «حق» به «ابزار سیاست فرهنگی دولت» تقلیل می‌یابد. از منظر هویت قانون اساسی، قانون اساسی ۱۹۸۰ هویتی ایدئولوژیک، آینده‌محور و گسسته از سنت‌های دینی را بازنمایی می‌کند. نوروز تنها در صورتی قابل تحمل است که از معانی سنتی و دینی اش تهی شده و در خدمت روایت انقلابی قرار گیرد. این وضعیت، تضاد بنیادین میان حقوق فرهنگی به مثابه‌ی حق بشر و فرهنگ به مثابه‌ی ابزار دولت را به وضوح نشان می‌دهد (Malik, 2011).

۳-۶- نوروز در قانون اساسی ۱۹۸۷

قانون اساسی ۱۹۸۷ در چارچوب سیاست مصالحه‌ی ملی و درواکنش به بحران مشروعیت سیاسی و جنگ داخلی تدوین شد. این قانون اساسی، تلاشی آگاهانه برای فاصله‌گیری از ایدئولوژی سخت‌گیرانه‌ی سوسیالیستی و حرکت به سوی نوعی کثرت‌گرایی کنترل شده بود (قانون اساسی جمهوری افغانستان، ۱۳۶۶). از این منظر، قانون اساسی ۱۹۸۷ نقطه‌ی عطفی در بازاندیشی نقش فرهنگ در نظم حقوقی افغانستان محسوب می‌شود. برخلاف قانون اساسی ۱۹۸۰، در متن ۱۹۸۷ زبان ایدئولوژیک تضعیف شده و مفاهیمی چون وحدت ملی، احترام به سنت‌ها و مشارکت مردم برجسته‌تر می‌شوند (Kapur, 2004). ار چند نوروز هم‌چنان به صورت صریح در قانون اساسی

ذکر نمی‌شود؛ اما برای نخستین بار، فرهنگ و سنت‌ها به عنوان عناصر مشروع هویت ملی و ابزار آشتی اجتماعی بازتعریف می‌گردند (Halliday & Tanin, 1988).

از منظر قانون اساسی فرهنگی، این دوره را می‌توان مرحله‌ی بلزگشت محتاطانه فرهنگ نامید. دولت تلاش می‌کرد با پذیرش نمادهای فرهنگی فراگیر (از جمله نوروز) شکاف میان دولت و جامعه را کاهش دهد. در این چارچوب، نوروز دیگر صرفاً ابزاری ایدئولوژیک نیست، بل که به عنوان نمادی برای بازسازی انسجام اجتماعی مورد استفاده قرار می‌گرفت. در سطح عملی، برگزاری نوروز با انعطاف بیش‌تری همراه است و دولت از زبان فرهنگی برای ایجاد مشروعیت نرم بهره می‌برد. با این حال، باید تأکید کرد که این شناسایی هم‌چنان فاقد ضمانت صریح حقوقی در سطح قانون اساسی بود. از این رو، نوروز در این دوره در وضعیت شناسایی سیاسی بدون حق مندی حقوقی کامل قرار داشت (Arjomand, 2005).

از منظر هویت قانون اساسی، قانون اساسی ۱۹۸۷ تلاشی است برای بازتعریف هویت دولت، نه بر مبنای ایدئولوژی، بل که بر پایه‌ی نوعی ملی‌گرایی آشتی‌جویانه. پذیرش ضمنی آیین‌هایی چون نوروز نشان می‌دهد که دولت به نقش فرهنگ در بازسازی مشروعیت حقوقی پی برده است؛ ار چند این پذیرش هنوز به سطح شناسایی حقوق بنیادین نرسیده بود (Olesen, 2005).

۳-۷- فروپاشی نظم قانون اساسی: دوره‌ی دولت اسلامی افغانستان (۱۹۹۲-۱۹۹۶)

دوره‌ی حاکمیت اسلام‌گرایان یا دولت اسلامی افغانستان را باید نه به عنوان یک نظم قانون اساسی، بل که به عنوان دوره‌ی تعلیق قانون اساسی تحلیل کرد. در این مقطع، افغانستان فاقد قانون اساسی مؤثر و واحد بود و اقتدار حقوقی میان گروه‌های مختلف تقسیم شده بود (Mobasher, 2023). در غیاب قانون اساسی،





حقوق فرهنگی نیز فاقد هرگونه تضمین نهادی بودند (Javid, 2018). ارچند نوروژ در سطح اجتماعی هم چنان برگزار می‌شد؛ اما این برگزاری تابع ملاحظات محلی، مذهبی و نظامی بود. از منظر هویت قانون اساسی، این دوره نشان‌دهنده‌ی فروپاشی روایت مشترک هویتی و جاگزینی آن با هویت‌های فرقه‌ای و ایدئولوژیک است (Osman, 2025). در چنین شرایطی، نوروژ نه به عنوان حق، بل که به عنوان امر مجاز یا غیرمجاز بسته به کنترل گروه‌های مسلح تعریف می‌شد. این وضعیت، اهمیت وجود قانون اساسی به عنوان چارچوب تضمین‌کننده‌ی حداقلی حقوق فرهنگی را برجسته می‌سازد. گرچه دو مسوده در این دوره (یکی از طرف دولت اسلامی افغانستان و دیگری از طرف حزب وحدت اسلامی) ترتیب شده بود؛ اما نسبت اختلافات گروه‌های نظامی، یکی از این مسوده‌ها عملاً تصویب نشد.

۳-۸- طالبان (۱۹۹۶-۲۰۰۱): نفی هویت فرهنگی در چارچوب شریعت محور

با استقرار نخستین حکومت طالبان، افغانستان وارد مرحله‌ای شد که می‌توان آن را حذف هویت فرهنگی از نظم حقوقی نامید. طالبان نه تنها فاقد قانون اساسی مدون بودند، بل که اساساً مفهوم حقوق فرهنگی را به رسمیت نمی‌شناختند (Murthy, 2002). در این چارچوب، آیین‌هایی مانند نوروژ به عنوان رسوم غیردینی یا بدعت‌آمیز تلقی شده و به صورت رسمی ممنوع یا شدیداً محدود گردیدند (Sadr, 2024). از منظر حقوق اساسی فرهنگی، این دوره، نمونه‌ی افراطی جان‌شینی هویت دینی انحصاری به جای هویت قانون اساسی است. ممنوعیت نوروژ در این دوره نشان می‌دهد که حذف حقوق فرهنگی، نه پیامد جانبی، بل که جزء لاینفک پروژه‌ی هویتی طالبان بوده است. این امر، تعارض بنیادین میان این رژیم و هنجارهای حقوق بین‌الملل بشر را آشکار می‌سازد (Bruce, 2002)

۳-۹- قانون اساسی ۲۰۰۴: اوج شناسایی حقوق

فرهنگی

قانون اساسی ۲۰۰۴ جمهوری اسلامی افغانستان، نقطه‌ی اوج تحول حقوق فرهنگی در تاریخ حقوق اساسی افغانستان محسوب می‌شود. این قانون اساسی برای نخستین بار حقوق فرهنگی را به صورت صریح و ساختاری در چارچوب حقوق بنیادین شناسایی می‌کند. تعهد دولت به حفظ میراث فرهنگی، احترام به تنوع قومی و مشارکت فرهنگی شهروندان، مبنای حقوقی مستحکمی برای شناسایی آیین‌هایی چون نوروژ فراهم می‌سازد (قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، ۱۳۸۳). ارچند نوروژ نام برده نمی‌شود؛ اما از منظر حقوقی، بدون تردید در شمول این حمایت‌ها قرار می‌گیرد. از منظر هویت قانون اساسی، قانون اساسی ۲۰۰۴ روایتی کثرت‌گرا، حق‌محور و سازگار با حقوق بین‌الملل بشرا ارائه می‌دهد. نوروژ در این چارچوب، نه سنتی تحمل‌شده، بل که مصداقی از حق مشارکت در زنده‌گی فرهنگی است (Mohammadi, 2025).

به طور خلاصه، در چارچوب حقوق فرهنگی، قانون اساسی ۲۰۰۴ افغانستان در دوره‌ی جمهوری افغانستان ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱ با تأکید بر احترام به تنوع فرهنگی و سنت‌های مردم، زمینه‌ای نسبی برای حفظ و برگزاری آیین‌های فرهنگی فراهم کرد. در این میان، نوروژ به عنوان یکی از مهم‌ترین سنت‌های فرهنگی جامعه در عمل، امکان برگزاری عمومی و گسترده پیدا کرد و به نمادی از تداوم هویت فرهنگی و مشارکت اجتماعی تبدیل شد. بنابراین می‌توان گفت که چارچوب حقوقی این دوره، ارچند به طور مستقیم همه‌ی آیین‌ها را نام نبرد؛ اما با پذیرش تنوع فرهنگی، به حفظ و تداوم مراسمی چون نوروژ کمک کرد (Barfield, 2008).

۴- طالبان پس از ۲۰۲۱: بلزگشت به تعلیق قانون

اساسی

پس از ۲۰۲۱، افغانستان باری دیگر وارد وضعیت فقدان قانون اساسی مؤثر شد. قانون اساسی ۲۰۰۴ عملاً تعلیق گردید و نظم حقوقی مبتنی بر احکام و تفاسیر شریعت مطابق به برداشت مقامات رهبری شان جایگزین آن شد. در این وضعیت، حقوق فرهنگی فاقد هرگونه تضمین رسمی است (Adeli, 2024). ممنوعیت جشن‌های عمومی و رسمی نوروز، از جمله آیین‌های سنتی و گردهم‌آیی‌های فرهنگی، نه تنها آزادی‌های فرهنگی مردم را محدود کرده، بل که مغایر با تعهدات افغانستان در چارچوب اسناد بین‌المللی حقوق بشر است. بر اساس میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، هر فرد حق دارد در فعالیت‌های فرهنگی کشور خود شرکت کند و سنت‌های ملی و میراث فرهنگی خود را حفظ نماید. محدودیت‌های اعمال شده توسط طالبان (عملاً) حق مردم برای بهره‌مندی از میراث فرهنگی و شرکت در آیین‌های سنتی را نقض می‌کند و وضعیت نوروز را از یک جشن عمومی به یک مراسم خصوصی و محدود تبدیل کرده است (Malik et. al., 2023).

از منظر نظری، تجربه‌ی افغانستان نشان می‌دهد که قانون اساسی فرهنگی نه یک امر تزئینی، بل که سازوکاری اساسی برای مدیریت تکثر در جوامع شکننده است. فقدان شناسایی حقوق فرهنگی در سطح قانون اساسی، به معنای واگذاری فرهنگ به حوزه‌ی سیاست اقتدارگرا یا تفسیرهای ایدئولوژیک است. نوروز به عنوان آیینی فرامذهبی و فراملی، ظرفیت ایفای نقش نقطه‌ی اتصال هویتی را دارد؛ اما این ظرفیت تنها زمانی بالفعل می‌شود که در چارچوب هویت قانون اساسی به عنوان حق فرهنگی به رسمیت شناخته شود، نه صرفاً به عنوان سنتی قابل تحمل یا ابزاری سیاسی.

۵- تحلیل نهایی در پرتو حقوق بین‌الملل بشر

تحلیل تطبیقی قوانین اساسی افغانستان نشان می‌دهد که حقوق فرهنگی، علی‌رغم شناسایی روزافزون آن در حقوق بین‌الملل بشر، هرگز به طور پای‌دار در هویت قانون اساسی این کشور درونی سازی نشده است. این وضعیت، بیان‌گر شکاف ساختاری میان تعهدات بین‌المللی و نظم حقوقی داخلی است.

حقوق بین‌المللی بشر (به ویژه از طریق حق مشارکت در زنده‌گی فرهنگی) بر خودمختاری فرهنگی افراد و گروه‌ها تأکید دارد. در این چارچوب، آیین‌هایی چون نوروز نه به عنوان امتیاز اعطایی دولت، بل که به عنوان حق بنیادین فرهنگی تلقی می‌شوند. با این حال، تجربه‌ی افغانستان نشان می‌دهد که در غیاب تضمین قانون اساسی، این حقوق به راحتی در معرض تعلیق، بازتفسیر ایدئولوژیک یا حذف عملی قرار می‌گیرند. از منظر هنجاری، دولت‌هایی که فرهنگ را صرفاً در قالب سیاست عمومی یا ابزار ملت‌سازی تعریف می‌کنند، عملاً حقوق فرهنگی را از ماهیت حق محور خود تهی می‌سازند. این امر با روح حقوق بین‌الملل بشر (که بر کرامت انسانی، تنوع فرهنگی و عدم تبعیض استوار است) ناسازگار است.

نوروز در این چارچوب، نمونه‌ای گویا از حق فرهنگی بدون تضمین قانون اساسی است. آیینی که در سطح بین‌المللی به رسمیت شناخته شده؛ اما در نظم‌های حقوقی داخلی افغانستان همواره در وضعیت تعلیق هنجاری قرار داشته است. این تعارض، ضرورت بازاندیشی در جایگاه حقوق فرهنگی در طراحی قانون اساسی را برجسته می‌کند.

بررسی دوره‌های مغفول در تاریخ حقوق اساسی افغانستان (از قانون اساسی ۱۹۲۳ تا نظم حقوقی پس از ۲۰۲۱) نشان می‌دهد که جایگاه آیین‌های فرهنگی (از جمله نوروز) همواره تابعی مستقیم از وجود یا فقدان نظم قانون اساسی مؤثر بوده است. قانون اساسی





۱۹۲۳، ارچند فاقد شناسایی صریح حقوق فرهنگی بود؛ اما برای نخستین بار امکان تمایز مفهومی میان دین رسمی، دولت و عرف اجتماعی را فراهم ساخت. در مقابل، دوره‌های مجاهدین، طالبان نخست و نظم حاکم پس از ۲۰۲۱ (که همگی با تعلیق یا فقدان قانون اساسی مدون مشخص می‌شوند) نشان می‌دهند که در غیاب چارچوب قانون اساسی، فرهنگ از قلمرو حق خارج شده و به موضوع کنترل ایدئولوژیک یا مصلحت‌محور تبدیل می‌شود. نقطه‌ی مقابل این وضعیت، قانون اساسی ۲۰۰۴ است که با شناسایی ساختاری حقوق فرهنگی و تنوع اجتماعی، نوروز را (ولو به صورت ضمنی) در قلمرو حقوق بنیادین شهروندان جای می‌دهد. این مقایسه تأیید می‌کند که نوروز نه یک مسأله‌ی صرفاً فرهنگی، بل که شاخصی تحلیلی برای سنجش کیفیت هویت قانون اساسی و میزان حق محوری نظم حقوقی در افغانستان است.

۶- نتیجه‌گیری

این مقاله نشان داد که نوروز (فاتر از یک سنت فرهنگی) شاخصی تحلیلی برای فهم رابطه میان فرهنگ، قانون اساسی و هویت دولت در افغانستان است. بررسی سیر تحول قوانین اساسی از ۱۹۲۳ تا ۲۰۰۴ آشکار ساخت که نحوه‌ی برخورد با آیین‌های فرهنگی، بازتابی مستقیم از برداشت دولت از مشروعیت، ملت و نظم اجتماعی بوده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که:

۱) سکوت قانون اساسی درباره‌ی فرهنگ، لزوماً بی‌طرفی نیست، بل که اغلب نشانه‌ی اولویت‌بندی هویتی است؛

۲) شناسایی اداری یا سیاسی آیین‌ها، بدون تضمین حقوقی، حمایت پای‌دار ایجاد نمی‌کند؛

۳) ابزارسازی فرهنگ (چه ملی و چه ایدئولوژیک) با منطبق حقوق فرهنگی ناسازگار است.

از منظر نظری، مقاله استدلال می‌کند که قانون اساسی فرهنگی و هویت قانون اساسی، ابزارهایی تحلیلی ضروری برای فهم شکننده‌گی حقوق فرهنگی در جوامع

چندفرهنگی و بحران‌زده استند. نوروز نشان می‌دهد که فرهنگ می‌تواند هم منبع انسجام اجتماعی باشد و هم میدان منازعه‌ی حقوقی. تفاوت این دو، به نحوه‌ی شناسایی آن در سطح قانون اساسی بسته‌گی دارد.

افزودن تجربه‌ی قانون اساسی ۱۹۲۳، دوره‌ی دولت اسلامی، دوره‌ی امارت طالبانی اول و تحولات پس از ۲۰۲۱ به تحلیل حاضر، این نتیجه را تقویت می‌کند که سرنوشت آیین‌های فرهنگی در افغانستان، همواره با سرنوشت قانون اساسی گره خورده است. هر جا قانون اساسی حتی با کاستی‌های جدی وجود داشته، امکان حداقلی برای بقا و شناسایی فرهنگ فراهم شده و هر جا نظم قانون اساسی تعلیق یا حذف شده، حقوق فرهنگی نیز به سرعت به حاشیه‌رانده شده‌اند. نوروز در این معنا، نماد شکننده‌گی حقوق فرهنگی در غیاب تضمین‌های قانون اساسی است. این یافته نشان می‌دهد که هر تلاش آینده برای بازسازی نظم حقوقی افغانستان، بدون درونی‌سازی حقوق فرهنگی در هویت قانون اساسی، نه تنها با تعهدات حقوق بین‌الملل بشر ناسازگار خواهد بود، بل که از منظر انسجام اجتماعی و مشروعیت حقوقی نیز ناپای‌دار باقی خواهد ماند.

بنابراین برای نظریه‌ی حقوق اساسی، این مطالعه تأیید می‌کند که قانون اساسی نه تنها سندی نهادی، بل که متنی فرهنگی است. نادیده گرفتن حقوق فرهنگی در سطح قانون اساسی، به تضعیف مشروعیت هنجاری نظم حقوقی منجر می‌شود. ضمناً برای جوامع چندفرهنگی، تجربه‌ی افغانستان نشان می‌دهد که شناسایی آیین‌های فراگیر فرهنگی می‌تواند نقشی کلیدی در مدیریت تکثر و پیش‌گیری از گسست‌های هویتی ایفا کند؛ مشروط بر آن که این شناسایی حق‌محور باشد. در نهایت، برای بازسازی حقوقی آینده‌ی افغانستان، هرگونه تلاش برای تدوین قانون اساسی آینده، بدون در نظر گرفتن حقوق فرهنگی به عنوان حقوق بنیادین، با خطر بازتولید طرد هویتی و بی‌ثباتی مواجه خواهد بود. نوروز می‌تواند نقطه‌ی شروعی نمادین (اما معنادار) برای بازتعریف هویت قانون اساسی فراگیر باشد.

- اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان، جریده‌ی رسمی، شماره‌ی ۴۵۰، ثور ۱۳۵۹.
- تنیوال، محمد شریف و روح‌الله اسلامی. (۱۳۸۹). «سیاست‌گذاری قومیت در افغانستان معاصر» در فصل‌نامه‌ی کاتب، شماره‌ی ۱۵، صص ۱۴۱-۱۷۱.
- رضایی، سید محمد و محمد صادق جوکار. (۱۳۸۸). «بازشناسی هویت ملی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» در فصل‌نامه‌ی مطالعات ملی، دوره‌ی ۱۰، شماره‌ی ۴۰. https://www.rjnsq.ir/article_99600.html?lang=fa.
- سیستانی، اعظم. (۲۰۰۹). جشن نوروز و منزلت آن در میان آریایی‌ها.
- شاهی، طاهره و صدیقه خورشید. «میراث ناملوس، راهی به سوی توسعه‌ی گردش‌گری خلاق: مطالعه‌ی موردی استان مازندران»، کنفرانس بین‌المللی پژوهش‌های نوین در مدیریت و مهندسی صنایع.
- قانون اساسی افغانستان، جریده‌ی رسمی، شماره‌ی ۱۲، ۱۳۴۳.
- قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، جریده‌ی رسمی، شماره‌ی ۸۱۸، ۱۳۸۳.
- قانون اساسی جمهوری افغانستان، جریده‌ی رسمی، شماره‌ی ۶۶۰، حوت ۱۳۶۶.
- قانون اساسی دولت جمهوری افغانستان، جریده‌ی رسمی، شماره‌ی ۳۶۰، ۱۳۵۶.
- کاوسی، اسماعیل. (۱۳۹۷). «ارزیابی جایگاه مولفه‌های حقوق فرهنگی در نظام توسعه فرهنگی کشور» در فصل‌نامه‌ی حقوق اداری، شماره‌ی ۱۶. نظام‌نامه‌ی اساسی دولت علیّه‌ی افغانستان، ۱۳۰۱.
- A M Malik, 'Resistance to the Government in Afghanistan's Modern History: A Case-Study Approach' (1982) 5(2) Strategic Studies 35.
- Amin Tarzi, Islam and Constitutionalism in Afghanistan, Journal of Persianate Studies 5 (2012) 205-243. <https://doi.org/10.1163/18747167-12341244>
- Aqab M. Malik, 'The Modernisation Process in Afghanistan - A Retrospective' (2011-2012) 31/32 Strategic Studies 35, <https://www.jstor.org/stable/23166559>
- Asta Olesen, 'Afghanistan: The Development of the Modern State' in Klaus Ferdinand and Mehdi Mozaffari (eds), Islam: State and Society (Routledge 2005).
- Barnett R. Rubin, The Fragmentation of Afghanistan. Yale University Press, (2002).
- Bashir Mobasher, Constitutional Law and the Politics of Ethnic Accommodation: Institutional Design in Afghanistan (1st edn, Routledge 2023), <https://doi.org/10.4324/9781003152514>
- Bruce E Koepke, The Impact of Political Islam on Cultural Practices in Badakhshan, Afghanistan, during the Taliban Era (PhD thesis, Australian National University 2002).
- C S R Murthy, 'Taliban and the Afghanistan Problem, 1996-2001: Role of the UN' (2002), 6(1) Himalayan and Central Asian Studies.
- David Reich, Explaining Constitutional Culture, Boston College Law School Magazine Online, 10 July 2024, available at: <https://lawmagazine.bc.edu/2024/07/explaining-constitutional-culture/>
- Elisabeth Leake, Constitutions and Modernity in Post-Colonial Afghanistan: Ethnolinguistic Nationalism and the Making of an Afghan Nation-State, Law and History Review (2023), 41, 295-315. <https://doi.org/10.1017/S0738248022000530>



- Elsa Stamatopoulou, Preliminary Material in Cultural Rights in International Law, (2007)
<https://doi.org/10.1163/ej.9789004157521.i-336.2>
- Faiz Ahmed, In the Name of a Law : Islamic Legal Modernism and the Making of Afghanistan's 1923 Constitution, Cambridge University Press, (2016).
- Federico Lenzerini, Intangible Cultural Heritage : The Living Culture of Peoples, The European Journal of International Law Vol. 22 no. 1, (2022), 101-120, <https://doi.org/10.1093/ejil/chr006>
- Gary Jeffrey Jacobsohn, Constitutional Identity, The Review of Politics 68 (2006), 361-397, 10.1017/S0034670506000192.
- Gregorian, Vartan, The Emergence of Modern Afghanistan : Politics of Reform and Modernization 1880-1946. Stanford University Press, (1969).
- Halliday, Fred, and Zahir Tanin. 1998. The Communist regime in Afghanistan 1978-1992 : Institutions and conflicts. Europe Asia Studies 50 (8) : 1357-1380. <https://doi.org/10.1080/09668139808412601>
- Hamid M. Khan, Islamic Law, Customary Law, and Afghan Informal Justice, United States Institute of Peace, Special Report 363, March (2015).
- Hasan Agha Javid, Alternative Description of Afghanistan's Development Failure : Ethnoreligious Barriers to Evolution of Good Governance and Knowledge Accumulation (Therefore, to Economic Development) Both in Prewar and Postwar Afghanistan (PhD thesis, Kobe University, 2018).
- J. Alexander Their, The Making of a Constitution in Afghanistan, New York Law School Law Review, Vol. 51, (2006).
- J. M. Balkin, What Is a Postmodern Constitutionalism? The Michigan Law Review, Vol. 90, No. 7 (1992). Available at : <https://repository.law.umich.edu/mlr/vol90/iss7/4>
- Javad Mohammadi, 'Democratization in Afghanistan (2001-2021) : Structural Challenges and the Collapse of Democratic Governance' (January 2025).
- Kamrul Hossain, How does International Human Rights Law Respond to Indigenous Peoples' Rights to Culture? in Digital Indigenous Cultural Heritage, 2025, p 249-264.
- Manisuli Ssenyonjo, Reflections on state obligations with respect to economic, social and cultural rights in international human rights law, The International Journal of Human Rights, 15 :6, (2011), 969-1012, <https://doi.org/10.1080/13642981003719158>
- Mateusz M. P. K. agisz, A Few Comments on Selected Articles of the 1964 Constitution of Afghanistan, FOLIA ORIENTALIA Vol. 59 (2022), <https://doi.org/10.24425/for.2022.143842>
- Mathieu, B. (2022) 'Constitutional Identity' in Raisz, A. (ed.) International Law From a Central European Perspective. Miskolc-Budapest : Central European Academic Publishing. pp. 21-39. https://doi.org/10.54171/2022.ar.ilfcec_2
- Meena Sadr, Beyond Universalism or Culturalism : A Case Study of Claiming Human Rights in Afghanistan, The Informal : South Asian Journal of Human Rights and Social Justice, Vol. 1, No.1 (2024), 39-46.
- Mohammad Hashim Kamali, Law in Afghanistan : A Study of the Constitutions, Matrimonial Law and the Judiciary. Leiden : E.J. Brill., (1985).
- Naz Deravian, For Afghans Abroad, Nowruz is a Chance to Reflect, The New York Times, 14 March 2022, <https://www.nytimes.com/2022/03/14/dining/afghan-nowroz-celebration-food.html>
- Osman Mohammed Afzal, The Failure of State and Nation Building in Afghanistan (LLM thesis, Ludovika University 2025).





Palwasha L. Kakar and Julia Schiwal, *Lessons from the 1931 Constitution of Nadir Khan: Religious Inclusion and Reform*, United States Institute of Peace, 2021.

Pierre Centlivres and Micheline Centlivres-Demont, 'State, National Awareness and Levels of Identity in Afghanistan from Monarchy to Islamic State' (2000) 19(3.4) *Central Asian Survey* 416, <https://doi.org/10.1080/026349300750058017>

Rosenfeld, M. *The Identity of the Constitutional Subject: Selfhood, Citizenship, Culture and Community*. *Hebrew University Law Review*, 24 (1992). 473-518.

Sadr, M. (2024). *Beyond universalism or culturalism: A case study of claiming human rights in Afghanistan*. *The Informal: South Asian Journal of Human Rights and Social Justice*, 1(1), 39-46.

Saïd Amir Arjomand, "Constitutional Developments in Afghanistan: A Comparative and Historical Perspective," *Drake Law Review* 53 (2005): 943-962.

Sarmachar, P. (2016). *Political Regime: An Overview During Existence of the Democratic Republic of Afghanistan, 1978-1992*. (5), 4-8.

Sayed Khalil Kohi, *Culture, Manners, and beliefs of Afghan people*, *International Journal of Multiculturalism*, Vol. 4 No. 2 (2023), 10.30546/2523-4331.2023.4.2.19.

Sayed Qudrat Hashimy, *The Constitutional Failures in Afghanistan: A Narrative of Agonizing Constitutional Death*, *The Indian Journal of Politics*, Vol. 56, No. 1-2, (2022), 111-131.

Shamshad Pasarlay, *Rethinking Afghanistan's Longest-Lived Constitution: The 1931 Constitution Through the Lens of Constitutional Endurance and Performance Literature*, *Elon L. Rev.*, 2018.

Shamshad Pasarlay, *The Making and the Breaking of Constitutions in Afghanistan*, 40 *Ariz. J. Int'l & Comp. L.* 59 (2023), available at: <http://hdl.handle.net/10150/669703>

Tasleem Malik, Faizullah Jan and Zia Ullah, 'The Epistemicide in Afghanistan: An Analysis of Taliban's Policies Towards National and Cultural Symbols' (2023) 7(2) *Liberal Arts and Social Sciences International Journal (LASSIJ)* 61-80.

Thomas Barfield, *Afghanistan: A Cultural and Political History*. Princeton: Princeton University Press. (2010).

Thomas Barfield, *Culture and Custom in Nation-Building: Law in Afghanistan*, 60 *Me. L. Rev.* 347 (2008). Available at: <https://digitalcommons.maine.edu/mlr/vol60/iss2/7>

Ujang Suratno, *Constitutional Law and Social Change: A Global Perspective*, *Journal of Law and Social Politics*, Vol.3, No. 2 (2025). Available at: <https://doi.org/10.59261/jlsp.v3i2.61>

Vijay Kapur, 'Afghanistan and Central Asia: Differentiated Challenges and Priorities in the Twenty First Century' (2004) 8 *Himalayan and Central Asian Studies* 3.

Zakia Adeli, 'The Consequences of Taliban Policies on Human Rights in Afghanistan (August 2021-August 2023)' (2024) 27(162) *Analysis from the East West Center*.





ادبیات فارسی

و بحران محیط زیست

(از سعدی تا سپهری؛ نگاهی نرورزی به هم‌زیستی با طبیعت)



کازم همایون
نویسنده و پژوهش‌گر محیط زیست

مقدمه

نرورز (این جشن کهن و باشکوه)، پیش از هر چیز، جشن تجدید حیات طبیعت است. سبزه‌ی هفت‌سین که در خانه‌ها می‌روید؛ آب‌زالالی که در کاسه‌ها می‌درخشد؛ ماهی سرخی که در تنگ، جان می‌جنباند؛ شکوفه‌هایی که بر شاخه‌ها می‌نشینند و نسیمی که بوی خاک باران خورده را با خود می‌آورد، همه یادآور این حقیقت‌اند که زمین هنوز زنده است و هر سال آماده‌گی آن را دارد که از نو آغاز کند.

نرورز به ما می‌گوید که زندگی (حتی پس از سردترین و طولانی‌ترین زمستان‌ها)، توان دوباره برخاستن دارد؛ اما این پیام امیدبخش در جهان امروز، با نگرانی عمیقی همراه شده است. در زمانی که تغییرات اقلیمی، آلوده‌گی هوا و آب، نابودی جنگل‌ها، فرسایش خاک و انقراض گونه‌های زنده، آینده‌ی زیست‌پذیر زمین را تهدید می‌کند، این پرسش جدی پیش می‌آید که آیا این تجدید حیات، می‌تواند همیشه‌گی باشد؟ آیا طبیعت،

تاب آن را دارد که هر سال (بدون وقفه)، بار سنگین مصرف‌گرایی و بی‌توجهی انسان را بر دوش بکشد؟ در چنین شرایطی، بازگشت به ادبیات فارسی (این میراث چندهزارساله‌ی اندیشه، احساس و تجربه‌ی زیسته) می‌تواند راهی برای بازاندیشی رابطه‌ی ما با زمین باشد. ادبیات فارسی، همواره با طبیعت در گفت‌وگو بوده است؛ گاه آن را ستوده؛ گاه از آن پند گرفته و گاه طبیعت را آینه‌ی روح و سرنوشت انسان ساخته است. از رودکی و منوچهری که بهار را با شادمانی وصف کردند، تا سعدی و مولانا که طبیعت را عرصه‌ی حکمت و عرفان دانستند، و تا سهراب سپهری که انسان را تنها یکی از اجزای زنجیره‌ی حیات دید، این گفت‌وگو پیوسته ادامه یافته است.

این نوشتار می‌کوشد که با نگاه نرورزی، مسیر تحول نگاه به طبیعت در ادبیات فارسی را بررسی کند: از دیدگاه انسان‌محور (که طبیعت را در خدمت معناهای انسانی می‌دید) تا نگرش کل‌نگر (که انسان را جزئی از

کل زنده‌ی زمین می‌داند. در نوروز (که در سراسر حوزه‌ی تمدنی فارسی‌زبان - از ایران تا افغانستان و تاجیکستان جشن گرفته می‌شود) این بازاندیشی، معنایی دوچندان می‌یابد؛ زیرا بدون طبیعت، نوروز نیز معنا و جان خود را از دست می‌دهد.

طبیعت در ادبیات کلاسیک فارسی: انسان محوری و نمادپردازی

ادبیات کلاسیک فارسی، سرشار از تصویره‌های زنده و شاعرانه از طبیعت است. باغ، گل، رود، کوه، پرند و فصل‌ها حضور گسترده دارند؛ اما این حضور، اغلب از زاویه‌ی نگاه انسان شکل می‌گیرد. طبیعت در این متون، بیش‌تر صحنه‌ای برای بیان احساسات، اخلاقیات و تجربه‌های انسانی است تا موجودیتی مستقل با حق حیات. سعدی شیرازی (آموزگار بزرگ اخلاق و انسان دوستی) در گلستان می‌سراید:

«بنی آدم اعضای یک پیکرند

که در آفرینش، ز یک گوهرند».

این بیت (که امروز نیز نماد هم‌بستگی انسانی شمرده می‌شود) دایره‌ی توجه‌ی خود را بر جهان آدمیان متمرکز می‌کند. در زمانه‌ای آکنده از جنگ، ناامنی و فروپاشی اجتماعی، سعدی بیش از هر چیز، دغدغه‌ی صلح و هم‌دلی میان انسان‌ها را داشت. در چنین فضایی، طبیعت در آثار او بیش‌تر کلر کرد نمادین دارد: گل یادآور ناپای داری دنیاست؛ رود نشانه‌ی گذر عمر و باد پیام‌آور بی‌ثباتی روزگار.

حافظ شیرازی نیز طبیعت را با زبانی لطیف و سرشار از زیبایی توصیف می‌کند؛ اما آن را در خدمت عشق و تجربه‌ی عرفانی انسان می‌گیرد. گل، بلبل، بهار و خزان در غزل‌های او زبان حال انسان‌اند؛ نشانه‌هایی از شور، وصال، فراق و گذر زمان. طبیعت زیباست؛ اما ارزش آن اغلب از نسبتی که با احساس انسانی می‌یابد، برمی‌خیزد.

در شاه‌نامه‌ی فردوسی، طبیعت با شکوهی حماسی حضور دارد. توصیف بهار، کوه و دشت، زمینه‌ی روایت پهلوانی‌هاست. طبیعت، زنده و پرتحرک است؛ اما هم‌چنان صحنه‌ای برای کنش انسان باقی می‌ماند، نه کنش‌گری مستقل.

مولانا با اندیشه‌ی وحدت وجود، نگاهی ژرف‌تر به پیوند همه اجزای عالم دارد. او همه عناصر طبیعت را زنده و آگاه می‌بیند؛ اما حتی در مثنوی نیز طبیعت، اغلب راهی است برای رساندن انسان به شناخت حقیقتی فراتر. انسان هنوز در مرکز معنا قرار دارد.

این نگاه انسان‌محور (ارچند در زمان خود سازنده و اخلاقی بوده) امروز، ما را به پرسشی تازه می‌رساند: آیا طبیعت، تنها برای انسان آفریده شده یا انسان نیز یکی از فرزندان طبیعت است؟

چرخش نگاه در ادبیات معاصر: سهراب سپهری و

هم‌زیستی

با ورود به قرن بیستم و گسترش صنعت، شهرنشینی و تخریب محیط زیست، ادبیات فارسی نیز به بازنگری در رابطه‌ی انسان و طبیعت پرداخت. در این میان، سهراب سپهری، برجسته‌ترین چهره‌ای است که نگاه کل‌نگر و هم‌زیستانه را به شعر فارسی آورد. در صدای پای آب می‌خوانیم:

«من به آغاز زمین نزدیکم

نبض گل‌ها را می‌گیرم

زنده‌گی را لمس می‌کنم».

در این سطرها، شاعر خود را نه فرمان‌روای طبیعت، بلکه شنونده‌ی ضربان آن می‌بیند. او با فروتنی در برابر جهان می‌ایستد و خود را جزئی از آن می‌داند. در جایی دیگر می‌گوید:





«من مسلمانم

قبله ام یک گل سرخ

جانمازم چشمه، مَهرم نور

دشت، سجاده من...».

در این نگاه، طبیعت، خود محل تقدس است. گل، چشمه، نور و دشت، ارزش ذاتی دارند و شایسته‌ی احترام‌اند. انسان در این جهان بینی، مهمان زمین است، نه مالک آن.

سپهری که خود نقاش طبیعت و اهل سفر و خلوت با دشت و کویر بود، به خوبی می‌دانست که با نابودی رودها و درختان، انسان نیز آینده‌ای نخواهد داشت. شعر او دعوتی آرام، اما عمیق به هم‌زیستی است؛ پیامی که در نوروز، معنایی دوچندان می‌یابد.

پیوند افغانستان، نوروز و طبیعت: خلیل‌الله خلیلی

در ادبیات افغانستان، طبیعت جایگاهی بنیادین دارد. خلیل‌الله خلیلی (شاعر برجسته‌ی افغانستان)، با آن که ریشه در سنت کلاسیک دارد، طبیعت را موجودی زنده و هم‌نفس انسان می‌بیند. در شعرهای او، کوه‌ها، دشت‌ها و رودها بخشی از هویت و جان مردم‌اند. می‌سراید:

«باد بهاری وزید و گل خندید

سبزه در دشت رقصید و دل شاد شد

کوه‌های هندوکش، شاهدند بر این راز

که زمین زنده است و نفس می‌کشد».

در این ابیات، زمین نفس می‌کشد و کوه‌ها شاهدند. طبیعت تنها پس‌زمینه‌ی زندگی نیست؛ بلکه خود بخشی از سرنوشت انسان است. این نگاه، پلی میان سنت ادبی و آگاهی نوین محیط‌زیستی می‌سازد و نشان می‌دهد که هم‌زیستی با طبیعت، ریشه‌ای عمیق در فرهنگ افغانستان دارد.

ادبیات و بیداری محیط‌زیستی

ادبیات، تنها آینه‌ی بازتاب واقعیت نیست؛ می‌تواند نیرویی برای بیداری و تغییر باشد. کلمات، توان آن‌را دارند که نگرش‌ها را دگرگون کنند و رفتارها را به سوی مسوولیت‌پذیری سوق دهند. در این زمینه، کتاب بهار خاموش اثر راشل کارسون، جایگاهی ویژه دارد. این اثر با نشان دادن پیامدهای استفاده‌ی بی‌رویه از مواد شیمیایی، آشکار ساخت که چگونه پرنده‌گان، خاموش می‌شوند؛ آب و خاک آلوده می‌گردند و در نهایت، سلامت انسان به خطر می‌افتد. بهار خاموش ثابت کرد که نوشتن می‌تواند سیاست‌ها را تغییر دهد و جامعه‌را نسبت به سرنوشت محیط‌زیست حساس سازد. در جهان فارسی‌زبان نیز، شعر و نثر می‌توانند چنین نقشی ایفا کنند؛ نقشی که از ستایش طبیعت فراتر می‌رود و به دفاع از آن می‌رسد.

جمع‌بندی

نوروز به ما یادآوری می‌کند که زمین، هر سال آماده‌ی زایش دوباره است؛ اما این آماده‌گی، بی‌پایان نیست. ادبیات فارسی در سیر تاریخی خود، از نگاهی انسان‌محور به سوی نگرشی هم‌زیستانه حرکت کرده است. این تحول تنها یک دگرگونی ادبی نیست؛ بلکه پاسخی فرهنگی به بحران‌های زیست‌محیطی امروز است. اگر سعدی، مارا به هم‌دلی انسانی فراخواند؛ سپهری مارا به هم‌زیستی با همه موجودات دعوت می‌کند. اگر خلیلی، کوه و دشت را زنده دید؛ ما نیز باید چنین ببینیم. نوروز، فرصتی است برای تجدید عهد با زمین، برای کاستن از آسیب‌ها و پذیرفتن این حقیقت ساده که انسان، نه مالک طبیعت، بلکه جزئی از آن است.

با آرزوی نوروزی سبز، پاک و سرشار از هم‌زیستی برای همه خواننده‌گان نوروزنامه

نوروز،

بستر هم‌گرایی فرهنگی



سید بصیر مصباح
روزنامه‌نگار و استاد دانشگاه

گفت‌وگو محور رسانه‌های کلان و فراملی مبتنی بر گفت‌وگوهای نوروزی و تولید محتواهای دیداری (خصوصاً فیلم و انیمیشن) در مورد تاریخیت، فرهنگ و گفتمان نوروز در کشورهای عضو این حوزه، نقش غیر قابل انکار و موثر دارد.

آیین نوروز

آیین نوروز، از جمله‌ی کهن‌ترین جشن‌های به‌جامانده از دوران باستان در تمدن ما به‌شمار می‌رود که نه‌تنها در افغانستان، ایران و تاجیکستان، بل در سایر ممالک جهان از جمله، آسیای مرکزی، قفقاز، عراق، ترکیه، کشورهای حوزه‌ی جنوب خلیج فارس، پاکستان، بالکان و شبه‌قاره، مورد تکریم و تجلیل قرار می‌گیرد (Meachael, 2003) و حداقل در ۹ کشور: ایران، افغانستان، تاجیکستان، ازبیکستان، ترکمنستان، قزاقستان، قرقیزستان (واقع در آسیای جنوب غربی)، آذربایجان (آسیای غربی) و آلبانی (واقع در اروپای

اشاره

نوروز به‌عنوان بزرگ‌ترین آیین باستانی در کشورهای جنوب غربی آسیا و برخی دیگر از ممالک جهان به‌شمار می‌رود که از آن به‌عنوان تمدن نوروز یاد می‌شود. در این تمدن، نوگرایی، مقابله با جهل، اعتدال، راستی، سرسبزی و جدایی از زشتی، عناصر ممتاز هستند. این تحقیق در صدد پاسخ به این پرسش است که چگونه می‌توان امکان هم‌گرایی فرهنگی میان کشورهای حوزه‌ی نوروز را با تطبیق یک استراتژی درست رسانه‌ای فراهم کرد. یافته‌های مطالعه که با رویکرد تحلیلی-توصیفی انجام شده است، نشان‌گر قدرت بی‌بدیل نوروز به‌عنوان یک بستر میان‌فرهنگی و هم‌سوگرایانه میان این جوامع است که رسانه‌های ملی و فراملی در سطح تبعید می‌توانند در دیپلماسی‌شان نوروز را جزء آجندای مهم فرهنگی در نظر گیرند. یافته‌ها نشان می‌دهد که با وجود تفاوت در جغرافیا، سیاست و نخبه‌گان کشورهای حوزه‌ی تمدنی نوروز، امکان هم‌گرایی از طریق ایجاد یک اتحادیه‌ی رسانه‌ای مبتنی بر نوروز، سیاست‌گذاری





جنوبی) با همین نام، تعطیل رسمی است (بصیری و موسوی نقلی، ۱۳۹۴: ۷۷).

یکی از روایت‌های پراچاع درباره‌ی بنیان‌گذاری نوروز در شاه‌نامه آمده است. پس از آن که جمشید، تمدن را بنیان نهاد و بر پادشاهی شکوفا فرمان‌روا شد، تصمیم گرفت دست‌آوردهای خود را جشن بگیرد؛ تختی مملو از جواهر ساخت که به آسمان بالا رفت و آن روز را «روز نو» (Preston, 2026) اعلام کرد.

سازمان ملل با مسما کردن اول حمل / فروردین یا ۲۱ مارچ به عنوان «روز جهانی نوروز»، چنین تعریفی از این جشن ارائه می‌کند: «نوروز که به معنای روز نو در فارسی است، بسیار فراتر از (تنها) آغاز یک سال نو است. این جشن باستانی، زنده‌گی، تولد دوباره و پیروزی نور بر تاریکی را گرامی می‌دارد. باریشه‌هایی که بیش از ۳۰۰۰ سال به دوران زرتشتی بازمی‌گردد، نوروز، فرارسیدن بهار را اعلام می‌کند و در روز اعتدال بهاری، معمولاً ۲۰ یا ۲۱ مارچ، جشن گرفته می‌شود. امروزه، این جشن، فرهنگ‌های متنوع در ایران، آسیای مرکزی، قفقاز، بالکان و فراتر از آن را متحد می‌کند و مجموعه‌ای غنی از رسوم، سنت‌ها و ارزش‌های مشترک را ارائه می‌دهد» (United Nation, ND).

نوروز نه تنها یک روی داد تقویمی یا آیین بومی است، بلکه بازتابی از یک حافظه‌ی فرهنگی جمعی است که در آن شادی، هم‌بستگی انسانی و پیوند با طبیعت در کانون توجه قرار دارند. این ویژه‌گی‌های چندبعدی، باعث می‌شوند نوروز به صورت بالقوه به پلی میان فرهنگ‌ها تبدیل شود؛ پلی که نه تنها ارزش‌های تمدنی منطقه‌ای ما را بازتاب می‌دهد، بل که با دغدغه‌ها و ارزش‌های معاصر نیز هم‌افق می‌شود (مصباح، ۱۴۰۴).

بنابر این، نوروز عنصر براننده در حوزه‌ی تمدنی مشترکی است که میان این ممالک و ملت‌ها پیوند زده و در گذشته، جغرافیای وسیع‌تری را در بر می‌داشته است که این تمدن طی قرن‌های متمادی، بخش و سببی از

آسیای صغیر تا بین‌النهرین، هند و آسیای میانه را در بر می‌گرفته است (سازمند، ۱۳۹۷).

این در حالی است که در نظام‌های سیاسی فوق، جهت‌گیری متفاوت، نخبه‌گان فکری با گرایش‌های مختلف از مذهبی‌ها تا لائیک‌ها، از غرب‌گراها تا کمونیست‌ها و از ملی‌گراها تا جهان‌گراها در این حوزه حضور دارند. گاه این تفاوت‌ها (خصوصاً تنوع قومی و مذهبی)، بسترهای خشونت و رودررویی گرم را میان این جوامع فراهم کرده است؛ اما عنصر مشترک که با عبور از این مرزها، می‌تواند به عنوان یک پل فرهنگی، این درهم‌تنیده‌گی را هم‌چنان حفظ و تقویت کند، فرهنگ مشترک، خصوصاً آیین نوروز میان این تمدن بزرگ است. از این منظر، نوروز را می‌توان بزرگ‌ترین عنصر هم‌گرایی میان این ملت‌ها در نظام بین‌الملل امروز دانست.

نوروز، بستری میان فرهنگی و هم‌سویی

مطالعات جدید هم‌نشان می‌دهند که آیین نوروز، سبب ایجاد هم‌سوگرایی ادراکی و کنش‌ی، در هم‌آمیختن جریان‌های عاطفی میان عوامل گفتمانی و ایجاد تعامل میان آن‌ها می‌گردد (سعیدی و همکاران، ۱۴۰۴: ۵۰)، طوری که آیین‌های چون خانه‌تکانی، سبزه‌انداختن، چیدن سفره‌ی هفت‌سین (که پیش جشن‌های نوروزی استند) با قابلیت انبساط، گشایش و حرکت، علاوه بر این که منجر به گسترش فضای نوروز و انتقال زود هنگام آن به زنده‌گی مردم می‌شوند، در یک‌دیگر نشست کرده، سبب انتقال ارزش‌ها می‌گردند (همان: ۵۵).

تصویب قطع‌نامه با عنوان «روز بین‌المللی نوروز» در ۲۴ فیبروری ۲۰۱۰ و به رسمیت شناختن نوروز به عنوان یک مناسبت بین‌المللی توسط سازمان ملل بین ۱۱ کشور، تحول نوینی در هم‌گرایی منطقه‌ای کشورهای هم‌تبار، هم‌فرهنگ و هم‌تاریخ آسیای جنوب‌غربی را می‌توان مشاهده کرد (موفق و همکاران، ۱۴۰۳).

همان طوری که حکیم ابوالقاسم فردوسی (۳۲۹-۴۱۶

ه.ق.) در شاه‌نامه، نوروز را بزرگ‌داشت راستی و حقیقت و فصل دوستی، سرسبزی و جدایی از بدی‌ها (طلوعی‌آذر و همکاران، ۱۳۹۴) عنوان می‌کند، این عناصر که جنبه‌ی انسانی‌والایی دارند، می‌توانند آن مشـتـرکات قدرت‌مند را میان تمدن نوروز احیا کند و توسعه ببخشد.

در این میان، پرسش از امکان و امتناع نوروز برای پیوند میان فرهنگی جهت‌رسیدن به یک هم‌گرایی میان این ملت‌ها نیست، بل پرسش از چگونه‌گی امکان‌گسترش راه‌بردی نوروز در دیپلماسی فرهنگی، استراتژی‌های رسانه‌ای و زنده‌گی در محیطی متأثر از فضای دیجیتال است. البته منظور از هم‌گرایی در این نوشتار، «فرایندی است که در آن، واحدهای مستقل ملی به هم‌کاری با یک‌دیگر و حل مسائل از طریق تشریک مساعی با یک‌دیگر، تعامل نشان می‌دهند و برای تشکیل یک کل، جهت‌رسیدن به هدف و یا ائتلاف چند کشور بر سر حداقل موضوعات مبتنی بر سود جمعی» (بصیری و موسوی نقلی، ۱۳۹۴: ۷۰) می‌کوشند.

پاسخ نظام‌مند به پرسش فوق، ضرورت یک پژوهش علمی با تأکید بر خوانش نخبه‌گان فرهنگ و رسانه‌های حوزه‌ی نوروز را می‌طلبد و نویسنده، لزوم تمرکز پژوهشی مشترک در این بخش، خصوصاً از سوی نیروهای دیاسپورای حوزه‌ی تمدنی ما را یک ضرورت بنیادی می‌داند و امید بر این دارد که با این نوشتار، زمینه‌ی توجه به درگیر شدن به قدرت نوروز در هم‌گرایی فرهنگی را بر جسته تر کند.

در استراتژی‌های رسانه‌ای کلان مبتنی بر این حوزه‌ی تمدنی، نوروز به عنوان یک سرمایه‌ی نمادین مشترک شناخته می‌شود که کشورهای حوزه‌ی نوروز را با هم متصل می‌کند. در بُعد دیپلماسی رسانه‌ای (چه وسایل ارتباطی سنتی و چه ابزارهای نوین ارتباطی دیجیتال) امکان‌های قابل توجهی در اختیار جوامع این حوزه‌ی تمدنی قرار دارد. با توجه به مطالعاتی در حوزه‌ی ارتباطات و فرهنگ، ابعاد و گستره‌ی این دیپلماسی را

می‌توان در نکات مهم زیر چنین خلاصه کرد:

۱) نخستین قدم در بسترسازی نوروز به عنوان عنصر زاینده‌ی هم‌گرایی، ایجاد یک اتحادیه‌ی رسانه‌ای نوروز (خصوصاً در فضای مهاجرت و دیاسپورا) است. با توجه به جابه‌جایی‌های فرهنگی، زبانی و اجتماعی در اثر مهاجرت، امکان ارتباط میان فرهنگی جوامع مهاجر با یک‌دیگر از طریق مولفه‌های هم‌سوکننده (مانند نوروز) موجود است. نوروز در دیار غربت، نه تنها عامل نوستالوژیک، بلکه بستر قوی برای هم‌دلی و هم‌گرایی این جوامع است. در این میان، تولید و آرشیو دیجیتال محتوای نوروزی و تطبیق پروژه‌های مشترک در این حـول و حـوش از سـوی اتحادیه، فرهنگ نوروز را پربارتر خواهد کرد.

۲) یکی از این دیپلماسی‌ها می‌تواند تولید فیلم‌ها و انیمیشن‌های مبتنی بر نوروز و با تمرکز بر آیین مشترک و تاریخ پربار این حوزه‌ی تمدنی باشد. «تولید فیلم‌های اثرگذار و قوی در این زمینه و ترجمه‌ی آن به زبان بقیه کشورهای حوزه‌ی تمدنی، می‌تواند به عنوان یک اقدام مهم و اثرگذار قلم‌داد شود؛ زیرا یکی از راه‌کارهای معرفی این میراث کهن برای عامه‌ی مردم کشورهای حوزه‌ی تمدنی ایران، پخش فیلم‌های تاریخی و مستند اثرگذار است که در آن به گستره‌ی جغرافیایی، ابعاد تاریخی و وجوه و اشتراکات فرهنگی» این حوزه‌ی تمدنی، توجه صورت گیرد (سازمند، ۱۳۹۷).

۳) طراحی برنامه‌های گفت‌وگو در شبکه‌های تلویزیونی ملی و فراملی مبتنی بر گفت‌وگو میان مشترک نوروز در این حوزه‌ی تمدنی، ریشه‌های هم‌گرایی را ایجاد خواهد کرد. البته با توجه به سیاست‌های حاکم در افغانستان، امکان شکل‌دهی چنین استراتژی‌ی در داخل این سرزمین به صفر تقرب کرده است و به دلیل جابه‌جایی حوزه‌ی عمومی از رسانه‌های داخلی به رسانه‌های تبعیدی، دیپلماسی رسانه‌ای نوروز افغانستان نیز به رسانه‌های تبعیدی منحصر شده است که در پیش‌برد این امر، می‌توانند سهم ممتاز بگیرند.





۴) در این میان، ایجاد اندیش کده‌های فرهنگی مشترک بین کشورهای فارسی‌زبان، توسعه‌ی زیرساخت‌های ارتباطی، تولید محتوا، پژوهش و بررسی مشاهیر مشترک (موفق، ۱۴۰۳) از دیگر اقدام‌ها در عرصه‌ی رسانه‌ای به شمار می‌رود.

نتیجه‌گیری

این مقاله نشان می‌دهد که نوروز به عنوان یک بستر فرهنگی که ارزش‌های جهان‌شمول انسانی چون صلح، هم‌زیستی مسالمت‌آمیز، حقیقت‌گرایی، اعتدال و مقابله با جهل و ستم را در خود جا داده است، بزرگ‌ترین زمینه‌ی بالقوه در راستای هم‌گرایی فرهنگی، نه تنها میان کشورهای حوزه‌ی نوروز، بلکه در میان سایر ملل جهان است. بر اساس این مطالعه، نوروز، قدرت و ظرفیت این را دارد که از ابعاد مختلف در هم‌گرایی ملت‌های این حوزه‌ی تمدنی، نقش قوی و موثری را بازی کند؛ نقشی که از طریق به‌کارگیری ابزارها و سامانه‌های امروزی در خلق گفت‌وگو و روایت تحقق می‌یابد. فرهنگ نوروز، جدا از این که ظرفیت خوانش‌ها و تجلیل‌های متفاوت را

منابع فارسی

- بصیری، محمد علی و مژگان موسوی نقلی. (۱۳۹۴). «هم‌گرایی فرهنگی کشورهای حوزه‌ی نوروز بر مبنای رویکرد آینده‌پژوهی» در سیاست جهانی، ۱(۴)، صص ۶۵-۹۸.
- سازمند، بهاره. (۱۳۹۷). «نوروز و هم‌گرایی فرهنگی در حوزه‌ی تمدنی ایران» در مجله‌ی سیاست و روابط بین‌الملل، دوره‌ی ۲، شماره‌ی ۱، بهار و تابستان.
- سعیدی، م.؛ ح. شعیری؛ ع. کریمی فیروزجایی و م. احمدخانی. (۱۴۰۴). «تحلیل فضای گفتمانی نوروز: از کنش‌های اجتماعی تا کارکردهای نشانه-انسان‌شناختی» در فصل‌نامه‌ی علمی-پژوهشی زبان‌شناسی اجتماعی، ۸(۳)، صص ۴۳-۵۷. <https://doi.org/10.30473/IL.2025.68176.1600>
- مصباح، سید عبدالبصیر. (۱۴۰۴). «گفتمان‌های دیاسپورای افغانستانی در آلمان؛ تحلیل انتقادی رویکردهای ارتباطات میان‌فرهنگی با جامعه‌ی میزبان» در فصل‌نامه‌ی علمی-پژوهشی نیراس، شماره‌ی ۱۰، ویژه‌ی جنبه‌های اندیشه‌ی میان‌فرهنگی، تابستان.
- موفق، رویا؛ نوروز هاشم‌زهی و ماندانا صنیعی. (۱۴۰۳). «تبیین ظرفیت‌های دیپلماسی رسانه‌ای ایران در افزایش هم‌گرایی با تاجیکستان (با رویکرد تئوری)» در فصل‌نامه‌ی علمی مطالعات میان‌رشته‌ای ارتباطات و رسانه، ۷(۲۶)، صص ۱۱۳-۱۴۴.
- <https://doi.org/10.22085/jiscm.2025.483240.1743>

منابع لاتین

- Michael, Jaclyn. (2003). Celebrating Nowruz, Harvard University: Center for the Middle Eastern Studies.
- Preston, C. (2026, January 10). Zoroastrianism and Parsiism. In Encyclopaedia Britannica. Retrieved February 21, 2026, from: <https://www.britannica.com/topic/Zoroastrianism>
- United Nations. (n.d.). International Nowruz Day. United Nations. Retrieved February 21, 2026, from: <https://www.un.org/en/observances/international-nowruz-day>

به خود جا داده است، قدرت پذیرش کاربرد ابزارهای نرم رسانه‌ای در راستای تحقق اهداف نوروزی را نیز به صورت واضح نشان می‌دهد. دولت‌های حوزه‌ی نوروز به طور عموم و افراد و چهره‌های فرهنگی و رسانه‌ای این حوزه در سطح ملی و فراملی، در یک بازخوانی عمیق از بازنمایی نوروز در رسانه‌ها، به تغییر تاکتیکی در دیپلماسی رسانه‌ای ضرورت جدی دارند. این تغییر در کشورهای باثبات‌تر و سازمان‌یافته‌تر از نظر رسانه‌ای در سطح ملی شکل می‌گیرد؛ اما در ممالکی که جریان اطلاعات، هم‌چنان با چالش‌های سیاسی و امنیتی مواجه هستند، در قالب رسانه‌های تبعیدی و فراملی می‌توانند بازنمایی شوند. به طور کلی، ایجاد یک اتحادیه‌ی رسانه‌ای نوروزی میان چهره‌های برجسته‌ی رسانه‌ای در سطح فراملی جهت ایجاد، حفظ و بازنشر فرهنگ و تمدن نوروز، نخستین گام در این دیپلماسی به شمار می‌رود. در کانون همین اتحادیه، می‌توان از نشر و پخش فیلم‌ها و انیمیشن‌های نوروزی از درون کشورهای عضو و ایجاد گفت‌وگوهای عمیق و با چشم‌انداز هم‌سوگرایی در رسانه‌های فراملی و داخلی سخن گفت.

نوروز به مثابه‌ی گفتمان:

بازتولید هویت داخل افغانستان و تقویت هم‌گرایی منطقه‌ای



دکتر داوود عرفان

نویسنده و استاد دانشگاه

مقدمه

نوروز، آیینی با قدمتی به درازای تاریخ ماست. این جشن فرهنگی از دل تاریخ سر بر آورده و کشور به کشور، شهر به شهر، روستا به روستا و خانه به خانه در سفر بوده و پیام شادی و آشتی را به همراه داشته است. نوروز، آیینی است که مرزهای تبار، زبان و جغرافیای سیاسی را در نور دیده است؛ از تاتارستان، چین و داغستان آغاز شده و آسیای میانه و حوالی خزر را در می نوردد؛ سپس به چین و پاکستان و بخش‌هایی از هند می‌رسد؛ در افغانستان حلول می‌کند، به ایران راه می‌یابد و مسیر عراق، کردستان و سوریه را پی می‌گیرد و به ترکیه می‌رسد. نوروز در تمام این سرزمین‌ها هوای تازه می‌کارد و عشق، شادی و آشتی هدیه می‌دهد.

علاوه بر این، نوروز تقریباً در صدها شهر خارج از حوزه‌ی جغرافیای تمدنی خود، در کشورهای آمریکا و اروپا، به عنوان یک جشن فرهنگی به رسمیت شناخته می‌شود. مهم‌تر از همه، یونسکو نوروز را به عنوان نمادی از صلح، همبستگی و احیای سنت‌های فرهنگی در آسیای غربی

و مرکزی معرفی کرده است.

با این وجود، نوروز در مناطق ما فراتر از آیین طبیعی و فرهنگی نرفته و کلر کرد سیاسی پیدا نکرده است. پرسش این است که آیا نوروز می‌تواند به مثابه‌ی یک گفتمان در منطقه (به ویژه در افغانستان) عمل کند؟

فرضیه‌ی این یادداشت، این است که نوروز نه تنها آیینی فرهنگی است، بلکه می‌تواند یک گفتمان تمدنی باشد که در بستر تعاملات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی شکل گرفته و سالانه، خود را در همبستگی اجتماعی بازتولید کند. نوروز، قدرت تولید معنا در بستر فرهنگ، جامعه و سیاست را دارد و می‌تواند به زندگی اجتماعی و سیاسی مردم این حوزه‌ی تمدنی، نظم و معنا ببخشد. در این یادداشت، فرصت‌های گفتمانی نوروز برای افغانستان بررسی شده است.

چارچوب مفهومی

چارچوب مفهومی این بحث، تلفیقی از نظریه‌ی گفتمان لاکلاو و موفه، نظریه‌ی هویت فرهنگی استوارت هال و



قدرت نرم جوزف نای است. این پژوهش با رویکردی میان‌رشته‌ای، نوروز را نه صرفاً یک آیین فرهنگی، بلکه یک «گفتمان تمدنی» تلقی می‌کند که در بستر تعاملات تاریخی، اجتماعی و سیاسی شکل گرفته و بازتولید می‌شود. برای تبیین این مسأله، از تحلیل گفتمان، نظریه‌ی هویت فرهنگی و مفهوم قدرت نرم بهره گرفته شده است.

۱. نظریه‌ی تحلیل گفتمان

مبنای اصلی تحلیل، نظریه‌ی گفتمان ارنستو لاکلاو و شانتال موفه است. براساس دیدگاه آن‌ها، گفتمان مجموعه‌ای از مفصل‌بندی‌های معنایی است که از طریق آن‌ها واقعیت اجتماعی ساخته و تثبیت می‌شود. در این چارچوب، «دال‌های مرکزی» نقش سامان‌دهنده‌ی معنا را دارند و سایر مفاهیم پیرامون آن‌ها سازمان می‌یابند.

در این پژوهش، نوروز به مثابه‌ی دال مرکزی در یک گفتمان تمدنی تحلیل می‌شود؛ دالی که مفاهیمی چون هویت فرهنگی، هم‌زیستی، صلح، حافظه‌ی تاریخی و هم‌گرایی منطقه‌ای را به یک‌دیگر متصل می‌کند. هم‌چنین، نوروز می‌تواند به عنوان دال شناور در نظر گرفته شود که در رقابت میان گفتمان‌های مختلف (ملی، دینی، سنتی یا مدرن) معانی متفاوتی می‌یابد. این رویکرد، امکان تحلیل پویایی‌های معنایی و منازعات هویتی پیرامون نوروز در افغانستان و منطقه را فراهم می‌سازد.

۲. نظریه‌ی هویت فرهنگی

در تکمیل این چارچوب، از رویکرد هویت به مثابه‌ی ساخت اجتماعی بهره گرفته می‌شود. به باور استوارت هال، هویت امری ثابت و ذاتی نیست، بلکه در فرآیندهای بازنمایی و درون گفتمان شکل می‌گیرد. از این منظر، نوروز عرصه‌ای برای بازنمایی و بازتولید «ما»ی جمعی در افغانستان و حوزه‌ی تمدنی منطقه است.

آیین‌های نوروزی از طریق تکرار نمادها، روایت‌ها و مناسک، حافظه‌ی تاریخی و تخیل جمعی را تثبیت می‌کنند و به بازسازی پیوسته‌ی هویت فرهنگی یاری می‌رسانند. بدین ترتیب، نوروز نه تنها بازتاب فرهنگ، بلکه سازنده و سازمان‌دهنده‌ی آن نیز است.

۳. قدرت نرم و هم‌گرایی منطقه‌ای

برای تحلیل ظرفیت‌های هم‌گرایی نوروز، از مفهوم قدرت نرم بهره گرفته می‌شود. مطابق نظریه‌ی جوزف نای، قدرت نرم، توانایی تأثیرگذاری از طریق جاذبه‌ی فرهنگی، ارزش‌ها و مشروعیت است، نه اجبار و زور. در این چارچوب، نوروز می‌تواند به عنوان منبعی از قدرت نرم در سطح منطقه‌ای عمل کند.

اشتراک آیینی و فرهنگی میان کشورهای حوزه‌ی نوروز، بستری برای دیپلماسی فرهنگی، تعاملات فراملی و کاهش تنش‌های هویتی فراهم می‌سازد. از این منظر، نوروز می‌تواند از سطح یک آیین سنتی، فراتر رفته و به سازه‌کاری برای تقویت هم‌گرایی فرهنگی و همکاری‌های اجتماعی و اقتصادی بدل شود.

جمع‌بندی نظری

بر اساس این چارچوب، نوروز یک «گفتمان تمدنی» است که:

۱. از طریق مفصل‌بندی معنایی، هویت فرهنگی را بازتولید می‌کند؛

۲. در بستر رقابت‌های گفتمانی، معانی متکثر می‌یابد؛

۳. ظرفیت تبدیل شدن به منبع قدرت نرم و هم‌گرایی منطقه‌ای را داراست.

بدین سان، تحلیل نوروز به مثابه‌ی گفتمان، امکان فهم عمیق‌تری از نقش آن در بازسازی هویت فرهنگی و تقویت پیوندهای منطقه‌ای در افغانستان را فراهم می‌آورد.

الف) هویت داخلی

افغانستان هنوز نتوانسته از بحران هویت عبور کند. گذار

از این بحران، مستلزم توافق بر ارزش‌های مشترک است که گفتمان هویتی افغانستان را می‌سازد. با توجه به جامعه‌ی چندپاره و فرهنگ جزیره‌ای سیاسی افغانستان، توافق بر امری گفتمانی دشوار شده است.

تمام گفتمان‌های سیاسی چپ و راست، چون ریشه در ارزش‌های فرهنگی مردم افغانستان نداشته‌اند، با بن‌بست مواجه شده و در برخی موارد، واگرایی را تشدید کرده‌اند. بنابراین، گفتمانی که بتواند همه‌ی مردم افغانستان را با تبارها و زبان‌های گوناگون، تحت یک چتر فرهنگی گرد آورد، نیاز مبرم جامعه و سیاست امروز افغانستان است. نوروز به مثابه‌ی گفتمان داخلی و منطقه‌ای می‌تواند:

۱. برای مردم افغانستان هویت فرهنگی-سیاسی تولید کند

۲. و با تولید گفتمان تمدنی، منطقه‌را در راستای وحدت و تفاهم، بسیج نماید.

۱. دال مرکزی نوروز: هویت فرهنگی

این دال مرکزی، نقش محور را در گفتمان نوروز دارد و سایر مفاهیم، پیرامون آن معنا می‌گیرند. هویت فرهنگی شامل هویت ملی، تاریخی و تمدنی است و همچنین پیوندهای اجتماعی و خانوادگی را در بر می‌گیرد. هویت فرهنگی می‌تواند چتر ارزشی هویت ملی محسوب شود. این چتر در بستر تاریخی افغانستان و با استفاده از متون ادبی، تاریخی، عرفانی، سیاست‌نامه‌ها و حتی متون مذهبی شکل گیرد.

خوش‌بختانه، نوروز به عنوان جشن فرهنگی در میان تمام مردم افغانستان، جایگاه محترمی دارد و همه، خود را در آن شریک می‌دانند.

۲. دال‌های شناور نوروز

۱. صلح و هم‌زیستی

• نوروز می‌تواند نمادی از صلح میان گروه‌های قومی و مذهبی باشد.

• با توجه به ثبت رسمی نوروز به عنوان روز صلح در یونسکو و به رسمیت شناخته شدن آن در کشورهای حوزه‌ی تمدنی، امکان معنابخشی آن به صلح بیشتر است.

• در سطح منطقه، مهم‌ترین معنای آن می‌تواند هم‌زیستی ادیان و مذاهب مختلف باشد.

۲. بازسازی هویت جمعی

• نوروز، فرصتی برای تثبیت هویت تاریخی و فرهنگی افغانستان است.

• مراسمی مانند فراز آوردن جهنده در مزار، میله‌ی گل سرخ، جشن چهارشنبه‌ی آخر سال، چهارشنبه‌سوری، سمنک‌پزان و تهیه‌ی هفت‌میوه و سیزده‌بدر، نماینده‌ی هویت جمعی فرهنگی مردم افغانستان بوده است.

• این دال شناور می‌تواند در حوزه‌های اجتماعی و سیاسی، هم‌بستگی فرهنگی و سیاسی مردم را به نمایش گذارد و در مقابل افراط‌گرایی معنا ایجاد کند.

۳. پیوند خانواده و جامعه

• نوروز، زمان جمع شدن خانواده و جامعه است.

• در شرایط بحران (مثل مهاجرت یا جنگ)، معنای آن به امید و هم‌بستگی تغییر می‌کند.

۴. فرصت‌های اقتصادی و اجتماعی

• بازارها، مراسم و جشن‌های نوروز می‌توانند نمادی از رفاه و تعامل اجتماعی باشند.

• در گفتمان‌های توسعه‌ای یا دولت‌ها، این دال به ابزاری برای دیپلماسی فرهنگی و توسعه‌ی منطقه‌ای تبدیل می‌شود.

۵. دین و معنویت

• نوروز در جوامع مختلف با آیین‌های مذهبی و سنتی ترکیب شده و می‌تواند معنای مذهبی، ملی یا سکولار پیدا کند.





• ارچند گـروه های تندرو، تلاش دارند نوروز را ضددینی معرفی کنند؛ اما جایگاه ویژه جشن در تاریخ اسلامی و مراسم دینی نوروز که با دعای اسلامی آغاز می‌شود، وجهی مذهبی به نوروز می‌دهد.

نوروز از منظر تحلیل گفتمان لاکلائو و موفه، یک دال مرکزی واحد (هویت و پیوند فرهنگی) دارد که دال‌های شناور آن بسـتته به زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و مذهبی می‌توانند معانی متفاوتی پیدا کنند. این تحلیل نشان می‌دهد که نوروز، نه تنها یک آیین فرهنگی، بلکه یک ابزار گفتمانی چندمنظوره برای هم‌گرایی، صلح، هویت و دیپلماسی فرهنگی است.

ب) هم‌گرایی منطقه‌ای

هم‌گرایی منطقه‌ای در جهان امروز یک نیاز سیاسی و امنیتی تعریف می‌شود. مکتب کوپنهاگن با دسته‌بندی مجموعه‌های امنیتی بر این نظریه تأکید دارد که امنیت، در چارچوب مجموعه‌های امنیتی قابل تحلیل است. هر مجموعه‌ی امنیتی که در یک منطقه‌ی جغرافیایی ایجاد می‌شود، مستلزم اشتراکات فرهنگی، اقتصادی و مذهبی است که می‌تواند به تضمین امنیت کمک کند.

منطقه‌ی نوروز را می‌توان هم منطقه‌ی اقتصادی و هم منطقه‌ی فرهنگی نامید که در آن سیاست و امنیت در بستری گفتمانی معنا پیدا می‌کند.

با تکیه بر نظریه‌ی هویت فرهنگی (به ویژه دیدگاه‌های استوارت هال) می‌توان گفت که هویت فرهنگی ایستا نیست، بلکه در فرآیندهای بازنمایی فرهنگی و اجتماعی شکل می‌گیرد و محصول تعامل و یادآوری تاریخی است. در مناسک و آیین‌ها نیز بازتولید می‌شود. بر اساس همین نظریه، نوروز به عنوان آیینی تمدنی، هویت جمعی افغانستانی‌ها و سایر اقوام منطقه را بازتولید و تثبیت می‌کند و امکان ارتباط فرهنگی میان ملت‌ها را فراهم می‌آورد.

نقش نوروز در قدرت نرم و دیپلماسی فرهنگی

• مطابق نظر جوزف نای، قدرت نرم توانایی تأثیرگذاری بدون اجبار یا تهدید، از طریق جاذبه‌ی فرهنگی، ارزش‌ها و مشروعیت است.

• نوروز می‌تواند پیوندهای اجتماعی و فرهنگی را تقویت کرده و وجهه‌ی نرم برای ملت‌ها و دولت‌ها ایجاد کند.

• نوروز در عرصه‌ی دیپلماسی فرهنگی، متاعی زیباست که گردشگری را تشویق می‌کند؛ قدرت نرم کشورهای ما را به نمایش می‌گذارد و بازار اقتصادی ایجاد می‌کند.

• با امنیت و سیاست‌گذاری گردشگری، میله‌ی گل سرخ می‌تواند میلیون‌ها گردشگر را به افغانستان جذب کند و معرفی نوروز توسط نمایندگان سیاسی افغانستان و کشورهای منطقه، این جشن را به عامل پیوند انسان‌ها تبدیل می‌کند.

جمع‌بندی

افغانستان در فقدان گفتمان ملی و منطقه‌ای، نیاز به روایتی دارد که مردم را متحد کرده و گرد ارزش‌های مشترک جمع نماید. نوروز، استعداد و ظرفیت ایجاد چنین گفتمانی را دارد:

- در سطح ملی: تولید معناهای هویت جمعی؛
- در سطح منطقه‌ای: ایجاد و تقویت هم‌بستگی فرهنگی؛
- در سطح جهانی: نمایاندن تمدن و فرهنگی پویا و انسانی.

زمانی که نوروز از آیینی فرهنگی به گفتمانی فرهنگی، سیاسی و اجتماعی تبدیل می‌شود، مردم و کشور ما را دوباره تعریف می‌کند و باعث بازاندیشی عمیق و تولید مفاهیم جدیدی مانند صلح، هم‌بستگی، آشتی و دوستی می‌شود؛ جایگزین نفرت، افراط‌گرایی و طبیعت‌ستیزی.

سفر سنگین گذار نوروز

از «جشن ملی» به «کنش اجتماع» و کارکرد هماهنگ منطقه‌ای



رحمت‌الله بیژن‌پور
نویسنده و پژوهش‌گر

شکوه‌مند و سازمند را در ژرفای هستی دریابد و زبان اندیشه‌ها را برای تفسیر آن به کل‌گیرد، هنوز با پهنه‌ی رازآلود و افق درخشان این گلگشت نمادین هستی، آشنایی کامل نیافته است.

بر هر دانش‌مند و فرهیخته‌ی آگاه، سزاوار است که دست خرد را بگیرد و خویشتن را به دشت‌ها و دامنه‌های روشن طبیعت بسپارد تا دریابد که در کاسه‌ی این هستی، چه میزان آگاهی، دانش و نظم زیستی (Ecological Intelligence) نهفته است. تنها در این سلوک معرفتی است که می‌توان فهمید این همه‌رستن، پیوستن و بالنده‌شدن حیات، چگونه در ژرفنای خاک نهاده شده و با گوناگونی هم‌ساز به شکوفایی می‌رسد.

در این وادی، باید زبان آب و باد و خاک و آفتاب را آموخت؛ زبانی که انسان، بخشی از آن را شناخته و بخش‌های گسترده‌ای از آن هنوز در پنده‌ی نادیدنی‌ها پوشیده مانده است. آن چه دانش‌مندان، هستی‌شناسان و پژوهش‌گران خردمند تا کنون شناسایی کرده‌اند، تنها بخشی از گستره‌ی عظیمی است

مقدمه

نوروز در ذات و ماهیت خویش، نه یک برساخت قراردادی انسانی (Social Construct) است و نه فرآورده‌ای صرف از اندیشه‌های اجتماعی زمان‌مند. این آیین کهن، بیش و پیش از آن که در حوزه‌ی نهادهای فرهنگی و نظام‌های نمادین تعریف‌پذیر باشد، برآمده از منطق درونی هستی و هم‌نوا با چرخه‌های خودسازمان‌طبیعت (Self-organizing Systems) است. نوروز، زایش همیشگی هستی در آستانه‌ی دگرگونی است؛ لحظه‌ای که نظم کیهانی، با خلاقیت زیستی و سازولگی پویا (Dynamic Adaptation)، خود را در رویش و رستن، در شکفتن و بالندگی و در دادوستد مداوم زمین با آب و آفتاب، عیان می‌سازد.

در این گردش پیوسته‌ی زمان و طبیعت، نوروز نه حادثه‌ای مقطعی، که فرآیندی تداومی (Continuum of Becoming) است. هنگامی که می‌آید، می‌زاید و می‌افزاید و آنگاه که در امتداد خویش قرار می‌گیرد، می‌آفریند و می‌آراید. اگر انسان نتواند این چرخش



که از دل ناشناخته‌گی به قلمرو شناخت‌پذیری (Epistemic Domain) راه یافته است.

انگیزه‌ی این نوشتار، آن است که از میان همه‌ی لایه‌های آشکار و پنهان ماهیت پهناور نظم نوروز (این آیین برآمده از خرد نیاکان) را از فروکاستن به یک جشن صرف، آن هم دربرکشیده‌ی داستان‌های اساطیری برهاند؛ چرا که نوروز با خورشیدواره‌گی آشکار و پنهان خود، نیرویی کشنده و زاینده‌ای است که می‌تواند کنشگر انسانی را به بازاندیشی در نسبت خویش با طبیعت، جامعه و نظام پیرامونی دیگری فراخواند. تقلیل نوروز به مناسبک آیینی، چشم‌فرو بستن بر ظرفیت عظیم آن به مثابه‌ی تجربه‌ی زیستی طبیعی در همه‌گستره‌ی تاریخی در کنار سرمایه‌های فرهنگی و اخلاقی (Cultural & Ethical Capital) است.

از این رو، بایسته است که با پیش‌ولز گرفتن از میراث پیشینیان، نوروز را به پایگاه کنش اجتماعی (Social Praxis) و بسطی برای هم‌افزایی کل‌کرد و کاربرد منطقه‌ای، هم‌بستگی انسانی و اخلاق زیست‌محور بدل کنیم. بر همین مبنا، سفرنامه‌ی نوروز امسال را «گذرنامه‌ای خوش» نام نهاده‌ایم؛ گذرنامه‌ای آفتابی برای عبور آگاهانه از «جشن ملی نوروز» به «کنش اجتماعی و کل‌کرد هماهنگ منطقه‌ای نوروز».

بخش نخست

گذار نوروز از «جشن ملی» به «کنش اجتماعی و کل‌کرد هماهنگ منطقه‌ای»

الف) گذار از آیین به کنش اجتماعی

در چنین هدفی با این وسعت و پهنای اجتماعی، رویکردی تازه نسبت به نوروز را می‌سزد که تمدنی باشد، نه صرفاً آیینی. نوروز اگر تنها به جشن سه‌روزه، موسیقی و تعطیلی فروکاسته شود، شأن تاریخی و ظرفیت جهان‌گستر خود را از دست می‌دهد. اگر به مثابه‌ی یک بینش تازه به فلسفه‌ی زندگی، اخلاق جمعی و یک

پروژه‌ی فرهنگی در زندگی انسانی پایدار گردد تا با فهم و درک نوین از ماهیت آن، اجرایی شود، می‌تواند همان‌گونه که در طول چند هزار سال بوده، باز هم با ماهیت و کارشوییه‌های دیگری، الهام‌بخش جهان امروز گردد. برای این هدف، می‌باید طرحی چندلایه و کلان ارائه شود؛ طرحی که هم درخور شکوه نوروز باشد و هم با نگاه خلاقانه و معاصر سازگار آید. به همین هدف، نوروز را در چند زمینه‌ی مشخص می‌توان درخور بازمینی، بازشناسی، بازخوانی و بازآفرینی غیرطبیعی (اجتماعی-اخلاقی) ساخت.

ب) گذار از «جشن» به «جهان بینی» (بازخوانی فلسفی نوروز)

نوروز در ماهیت خود پیش از آن که مراسم باشد، اندیشه است؛ ابتدایی‌ترین و آسان‌ترین روش شناخت و تجربه‌ی آغازین انسان با هستی پیرامون آن است؛ دقیقاً همان گونه که آشتی انسان با طبیعت، تقدم نوشتن بر تکرار و یک‌نواختی، پیروزی روشنایی بر کود است. برابری انسان‌ها در آغاز سال، چرخشی است که در هنگامه‌ی آن امید به اصلاح (نه انتقام از گذشته)، بازسازی خویشتن (نه ماندن در دام عادت‌ها و هذیان‌آموزی یا آموزه‌های عبث)؛ چه این‌ها همه نگرش‌اند، اندیشه‌اند. انسان دارای خرد و دانش نمی‌تواند از کنار چنین سرچشمه‌ی جوشان انگیزه‌بخش و اندیشه‌پذیر، به سادگی و بدون کنش علمی بگذرد. همین جاست که باید فلسفه‌ی «بلخ، بنیاد نوروز» را با مکتب «جمشید آیینی» به میدان پیدایی ببریم و برای آن از دانش کلاسیک نوروز و فلسفه‌ی زرین آفتاب‌محور، در زندگی گذشتگان و امروزیان جهان بینی نوروز را تعریف نماییم.

پیش‌نهاد عملی: گذار نوروز از آیین به اندیشه، تنها یک آرمان و خوش‌بینی و یک فانتزی نیست؛ این فرایند می‌تواند ظرفیت نوینی را در اندیشه و سنجش خردمندانه از نوروز و نام و نسبت آن در حوزه‌ی کنشگری

و عملیاتی امروزمان ایجاد نماید. در این میدان، کارهای زیادی را برای اجرای قراردادهای نوین فکری و اجتماعی می‌توان روی دست گرفت:

۱) تأسیس «بنیاد فلسفی نوروز» با حضور اندیش‌مندان منطقه و جهان؛ «بلخ، بنیاد نوروز» می‌تواند همین بنیاد جهانی فلسفی نوروز را پیش‌نهاد نماید.

۲) انتشار بیان‌نامه‌ی نوروز با محورهایی چون صلح و باهمی، حفظ محیط زیست، تأمین کرامت انسانی، تضمین هم‌زیستی فرهنگی، آشتی با طبیعت و زمین و دریافت رمز در اندیشه‌ی زنده‌پروری انسان‌ها، ایجاد زمینه‌های شادی و شادزیستی، آفرینش افکار سازنده و پایدار، وارد نمودن نام نوروز در متن زندگی، درک خلاقانه و تازه‌ای از باورهای انسانی نوروز و...

۳) گنجاندن فلسفه و آیین نوروز در نظام آموزشی با کوریکولم علمی و ارایه‌ی پایه‌های نظری آن در مقام یک ایدیولوژی یا جهان‌نگری نوروز (نه فقط تاریخ آن؛ بلکه فراتر از آن به گونه‌ی عاملانه و همه‌شمول).

۴) معرفی مکتب خردبنیاد «آیین جمشیدی» با پیش‌نهاد «بلخ، بنیاد نوروز» در کنگره‌ی جهانی و یا کانون جهانی نوروز (۲۰۲۶).

۵) معرفی اعضای کنگره‌ی جهانی نوروز از میان دانش‌مندان، پژوهش‌گران، سراینده‌گان، تاریخ‌نگاران، گذشته‌شناسان، ارباب آیین‌شناسی، روشن‌فکران مذهبی، متصدیان نهادها و برخی شخصیت‌های سازمان‌گرتوان‌مند، دولت‌مداران و نوروز‌شناسان.

ج) نوروز به مثابه‌ی آیین اخلاقی و اجتماعی

گذار از سنت‌های نوروز به قراردادهای اجتماعی:

۱. سنت‌ها و اخلاق خانه‌تکانی به شمول جامعه‌تکانی، خودتکانی (پاک‌سازی درون)، خودسازی ارزشی، عادت‌تکانی، باور‌تکانی، تکان دادن منش و کنش، نگرش و بینش و همه‌روی داده‌های زندگی در جهت

دوباره‌بینی، دوباره‌سازی و بازآفرینی راستین برای بهبود و بهترشدن.

۲. آرمان شهروندی دانش‌مندان و آموزگاران جامعه، بیان شجره‌نامه‌ی وارثان دین و دانایی را در جهت رسیدن به آرزوهای نیک (بزرگ و کوچک)، به خوبی و درست‌تری تسیم نمایند.

۳. ساختن آرمان‌شهر سازنده‌گی و خلاقیت نوروز، ذاتاً و در ماهیت خود همین آرمان‌شهر انسان‌تکاپوگر و آفرینش‌گر، سازنده و باورآفرین، موشگاف و اندیشه‌گر در محیط و جامعه است.

۴. پیمان شهروندی اخلاق اجتماعی، نشانگر آن باشد که در هر نوروز باید میان نهادهای آموزشی، ارزشی و منشی با یک‌دیگر مردمان و انسان نوروز‌باور (همگان) پیمان شهروندی به‌سر شود و مفاد آن در جاده‌ی زندگی پویا و پایدار گردد.

۵. اخلاق مداراخواهی انسانی؛ این اخلاق در تربیت آحاد جامعه برود و گذشت و مدارا به شمول کاراکتر بخشش، نقد خود برای پذیرنده‌گی، آموختن فلسفه و پیامد گذشت، یادگیری فلسفه‌ی مردم‌یاری، بازسازی و استحکام روابط سودمند در میان مردم، ریشه‌دارتر شود؛ پیمان ارزش‌مند با خانواده، اطرافیان و بسته‌گان، دوستان و آشنایان در هر نوروز تا این قرارداد نیرومندتر و پایدارتر شود.

۶. تحکیم هوش‌یاری در امریاری‌گری

۷. اخلاق نیاکانی «دل‌یاری/دل‌یابی» در برابر «نادل‌یاری/نادل‌یابی» را ریشه‌دارتر کنیم؛ پیوند و پیامد آن را به روش‌های کارآمد (دید و بازدید، مدارا و دل‌جویی کردن، تحکیم روابط اجتماعی، خودشناسی و خودارزیابی، گسترش فضیلت و فرزانه‌گی) پیوند بزنیم.

۸. اخلاق توان‌افزایی کارساز؛ مبارزه با دیوهای غفلت و خیانت، ناتوانی و نازیسی، درمانده‌گی و در یوزه‌گی، حسادت و کینه، سستی و بی‌پروایی و... فعالانه صورت بگیرد. در همین حال، مثبت‌اندیشی و خوش‌بینی در





همه امور و سرانجام شناختن سرچشمه‌ها و سرمایه‌های اجتماعی از توجه دور نماند.

د) سنت «هفته‌ی اخلاق نوروزی» پیش از نوروز

۱. شهریاری و محیط آرایبی: پاک‌کاری عمومی و حشر در شهر و ده، گندزدایی و آشغال‌روبی محیطی و پیرامون محل زیست در یکی از روزهای رخصتی هفته به مدت ۲ ساعت؛

۲. آشتی کنان؛ آشتی ملی و برخورد اجتماعی، گذشت و پوزش‌خواهی متقابل در میان عامه‌ی مردم به خصوص رنجیده‌گان و آزاده‌گان و تحکیم آشتی دولت با ملت؛

۳. بخشش نوروزی در تحت پیمان نوروزی دولت و مردم، آزادی زندانیان کم‌خطر؛ تعصب مثبت‌ورزیدن در پیوند با رهایی‌زنان از زندان؛ آزاد نمودن برخی زندانیان با پیش‌نهاد و تضمین مردم به عنوان هدیه‌ی نوروزی دولت به مردم؛

۴. بخشش‌ده‌گی مالی دولت و تجار ملی از بدهی‌های خرد در برابر افراد کم‌بضاعت و فقیر، تا آن‌جا که به یک سوء استفاده و برداشت بد، سنت نشود؛ رضایت‌مندانه بگذرند.

۵. معرفی فهرست یاری‌شونده‌گان مالی - ملکیتی: «بنیاد آبادی» در نوروز به دولت و مردم گزارش می‌دهد که در نوروز امسال به چه تعداد از فقیرترین خانواده‌ها به دریافت مساعدت مالی و سرپناه، مزدگانی دریافت می‌نمایند.

ر) «نیک‌سرشتی و نیکوکاری»

در سنت و یا قرارداد اخلاقی نوروز، برخی روش‌های منشئی و اخلاقی تازه، باید معرفی شوند تا مردم در بومی‌سازی و رواج این رفتارها، خود پیش‌گام باشند.

راه‌اندازی سنت تازه‌ی نیکوکاری در ادامه‌ی راه رفتار نیاکان نیک‌نام با پوشش و پوش‌های مردمی با شعارها و روش‌های نیکویی چون: «نوروز بدون کینه»، «نوروز با دست‌بخش‌شونده»، «نوروز یافتن روز سعادت و نیک‌بختی»، «نوروز آزادی و آزاده‌گی»، «نوروز شادی و شادمانی»، «نوروز نوجامه‌ای، نوآرایبی و نوپیرایی» و «نوروز نوخانه‌ای (صاحب‌آشیانه‌شدن بی‌خانه‌ها) در سنت سده و هزاره‌ی نوروز*».

ز) نوروز و طبیعت (از نماد به مسوولیت)

نوروز، خود بزرگ‌ترین جشن اکولوژیک جهان است.

پیش‌نهاد عملی

یکم: هر نوروز، آغاز یک پروژه‌ی سودمند ملی - محیط زیستی در این زمینه است:

۱. احیای جوی بارها، نهرها و آبریزها از دل رودخانه‌ها؛
۲. کاشت درخت‌های بومی و میوه‌دار در هر جایی که مساعد آن باشد (توسعه‌ی سرسبزی).

۳. پیوند گذراندن جنس درخت‌های میوه در درختان بدون میوه در دامنه‌ی جنگل (هر جایی که مساعد و مناسب این برنامه‌ی سازندگی باشد؛ مخصوصاً تاک‌های انگور للمی در درختان بزرگ و متوسط جنگل در دره‌ها و کنار جاده‌ها؛

۴. حفاظت از تنوع زیستی (نباتی - حیوانی)؛

۵. تبدیل «جنگل‌های ساده به جنگل درختان میوه‌دار» از نماد خودرویی به نماد آگاهی زیست‌محیطی یا محیط سرسبز. نظام فلاتی - زراعتی دولت‌ها در تعمیم این «سنت سبز نوروز»؛

۶. اعلام پیمان ملی «جشن نوروز سبز» توسط دولت و ملت.

* سنت «سده و هزاره‌ی نوروز» یعنی دولت‌های متعهد به جغرافیای نوروز از کنگره‌ی جهانی و یا کانون جهانی نوروز در برابر مردم خویش متعهد می‌شوند که هر نوروز به تعداد صد/هزار خانواده را از چالش بی‌سرپناهی با هدیه‌نمودن یک آپارتمان (خانه‌های نوروزی، به مقتضای پروژه‌های ساخت آشیانه) برخوردار بگردانند.

بخش دوم

رفتارها به نوروز

اول) نقش مسجد در نوروز

علمای دینی، روحانیان و ملامامان، نخستین پایگاه روشنگری درباره‌ی سنت‌های نیکوکاری و آفرینشی نوروز از حنجره و روزنه‌ی مسجد برای مردم باشند. دانش‌مندان خداشناس و آگاه به فلسفه‌ی رویش و زاینده‌گی (که قدرت الهی است)، چنین باوری را در فلسفه‌ی نوروز جستجو نمایند. مسمومات عرب‌زده‌گی، جهل‌گستری در زیر نقاب دین و نفرت‌پراکنی افراد ناشی و نادان باید در ذیل قوانین سخت‌گیرانه‌ی نظم اجتماعی - طبیعی مهار شود.

علمای راستین و دانش‌خو باید «خطبه‌های سبز، خطبه‌های آبی، خطبه‌های رنگین پاییزی و خطبه‌های...» را تنظیم و برای مردم ارشاد بدارند. این خطبه‌ها یعنی جمال‌شناسی الهی در طبیعت؛ روان‌شناسی اجتماعی در طبیعت و طبیعت‌شناسی انسانی.

دوم) نوروز و هنر (خلاقیت به جای تکرار)

نوروز، زاینده‌ی هنر نو باشد؛ نه بازتولید کلیشه‌ها.

پیش‌نهاد عملی

برای هر زمینه‌ای از کارهای خلاقانه و ابتکاری که فراتر از جشن نوروز را در بر بکشد، باید برنامه‌ای سامان‌مند ساخت؛ من‌باب نمونه در زمینه‌ی هنر می‌توان به برگزاری جشنواره‌ی بین‌المللی هنر نوروزی متمرکز بود بر:

۱. رشد کیفی موسیقی معاصر با ریشه‌های کهن،

۲. رشد میدان‌داری در تئاتر، سینما و هنرهای تجسمی با الهام از نوروز،

۳. حمایت از هنرمندان جوان برای بازآفرینی نمادهای

نوروزی،

۴. بهره‌یافتن از نوروز (نه فقط به عنوان میراث تاریخی و فرهنگی در سنت پیشینیان، بلکه) به عنوان منبع تولید انگیزه و بازآفرینی هنرنو،

سوم) نوروز و دیپلماسی فرهنگی (زبان مشترک منطقه و جهان)

نوروز می‌تواند آن‌چه را که سیاست و عرصه‌های دیگر از آن ناتوان‌اند، محقق کند.

پیش‌نهاد عملی

۱. برگزاری «نشست کانون جهانی نوروز» با حضور سازمان‌ها، نهادها و کشورهای نوروزباور،

۲. استفاده از نوروز به عنوان ابزار گفت‌وگوی فرهنگی،

۳. کاهش تنش‌های منطقه‌ای، تقویت هویت مشترک انسانی،

۴. معرفی نوروز در سازمان‌های فرامرزی، منطقوی و جهانی نه فقط به عنوان جشن، بلکه به عنوان الگوی انکشاف ساحت انسانی برای هم‌زیستی، صلح و توسعه‌ی فرهنگی.

چهارم) نهادینه‌سازی و پای‌داری نوروز

نوروز نباید وابسته به اشخاص یا مراجع و مقاطع سیاسی باشد.

پیش‌نهاد عملی

۱. ایجاد «بنیاد اقتصادی نوروز»

بنیاد اقتصادی نوروز، خود پای‌دارکننده و ماندگار سازنده‌ی فرهنگ نوروز در بینش و نگرش مردمان این حوزه می‌شود. این بنیاد با ساختار مستقل و رسمی، نهاد مردمی با حمایت دولت است. مردم در آن، عضو دائمی‌اند و دولت سازمان‌دهی ترتیبات فعالیت در آن.

۲. ایجاد «آرشیو دیجیتال جهانی نوروز»





برای گردآوری و جفت‌وتاق داشتن دست‌آوردهای تحقیقی متکی بر متون، آیین‌ها، کارکردهای مردم و دولت،

۳. سرمایه‌گذاری در پژوهش‌های میان‌رشته‌ای درباره‌ی نوروز (علمای نوروز‌شناس، نهادهای پژوهش‌گر نوروزی، برای بهترشناختن نوروز در زمینه‌های گوناگون تحقیق می‌کنند و داده‌ها را در آرشیف آن می‌گذارند).

۴. ایجاد «دانش‌سرای نوروز»

دانش‌سرای نوروز، مرکز آموزش‌های ویژه برای انکشاف محتوایی در پیرامون نوروز است که در پایتخت یا در شهرهای بزرگ می‌تواند تشکیل گردد و هزینه‌های آن با یارانه‌های دولت و درآمدسازی «بنیاد اقتصادی نوروز» سنجش می‌گردد.

کلی‌ترین طرح برای برنامه‌های نوروز

۱. نوروز به مثابه‌ی پروژه‌ی ملی، فراملی و بین‌المللی است. نوروز و مفاهیم هم‌وند با آن باید در همین سطح و ظرفیت، مدنظر باشد و درآینده به خوبی ارتقا داده شود.

۲. نوروز از جشن و خاطره به برنامه بگذرد. نوروز تنها یک جشن نیست؛ یک آیین باستانی محض هم نیست، بلکه راه و گونه‌ای پیش‌رفت‌راستین زندگی انسانی و انگیزه‌ی متحول‌ساختن متن‌زندگی است.

۳. نوروز از مراسم به معنا تحول نماید. در گذشته فقط سنت‌های بازمانده از نوروز را تجلیل می‌نمودند. اکنون سنت دیگری با دامنه و وسعت بهتری برای نوروز به وجود آید و با انکشاف دریافتهای انسانی متحول شود.

۴. نوروز را از گذشته برهانیم و به آینده پیوند دهیم. نوروز تاریخی، باور تاریخی است؛ نوروز انسانی، باور انسان امروز است. باید این باور در دل آن باور فرو بنشیند و نوروز انسانی به مفاد و مصلحت انسانی رشد یابد. یعنی نوروز پیش از آن که تاریخی باشد، به نگر واقعی انسانی شود.

۵. نوروز می‌تواند منبع الهام و انگیزه‌ی آموزش باشد.

نظام آموزشی کشورهای جغرافیای نوروز، نوروز را در برنامه‌های پایه‌ای آموزشی برای نسل جوان جابه‌جا نمایند و از این طریق به دانش‌جویی، دانش‌جویی و دانش‌گرایی و دانش‌باوری برسند و از افراطی‌گری و ویران‌گری دور ساخته شوند.

۶. نوروز نه نوستالژیک، بلکه پویایی و نوگرایی باشد.

۷. نوروز، فرصت بزرگ برای چالش‌زدایی

۸. نوروز، نوشتن طبیعت، انسان، جامعه و جهان

۹. نوروز، مسوولیت دولت، سنت مردم و نیاز جامعه

۱۰. نوروز، باورنخبه‌گان، جشن دهقان و رمزراز‌آشنایان

نقشه‌ی اجرایی سالانه‌ی دولت برای نوروز ۱۴۰۵، طرح اقدام، قابل اجرا و جمعی که بر مشارکت کشورهای جغرافیای نوروز استوار است و دو محور مورد نظر این طرح:

۱. نوروز به مثابه‌ی آیین اخلاقی - اجتماعی

۲. نوروز به مثابه‌ی مسوولیت مشترک در برابر طبیعت (زمین)

نقشه‌ی اجرایی سالانه‌ی دولت‌ها برای نوروز ۱۴۰۵

مشترکات مهم آیین نوروز:

- نوروز، فرصت مشترک

- نوروز، ارزش اسطوره‌ای - تاریخی مشترک

- نوروز، منبع الهام مشترک

- نوروز، هویت تمدنی مشترک

- «نوروز، ارزش مشترک

- نوروز، بستر فرهنگی مشترک

- نوروز، اعتدال‌گرایی مشترک

- نوروز، مدنیت و اخلاق مشترک

- نوروز، طبیعت‌ورزنده‌گی مشترک

- نوروز، فرایند و آینده‌ی مشترک»

چشم‌انداز کلان: گذارِ نوروز از جشن ملی به یک کنش هماهنگ منطقه‌ای

- سرمایه‌ی اخلاقی جوامع نوروزی را تقویت کند.

- اقدام مشترک زیست‌محیطی پای‌دار ایجاد نماید.

- هم‌کاری فرهنگی - اجتماعی دولت‌ها و ملت‌ها را نهادینه سازد.

ساختار راه‌بری

نهاد هماهنگ‌کننده: کمیته‌ی عالی نوروز ۱۴۰۵
اعضای اصلی:

- وزارت فرهنگ (مساجد)

- اکادمی ملی

- وزارت محیط زیست

- وزارت امور خارجه

- وزارت آموزش و پرورش

- نماینده‌گان جامعه‌ی مدنی

- نماینده‌گان کشورهای حوزه‌ی نوروز

محور اول: اقدام جمعی اخلاقی - اجتماعی

«پیمان اخلاق نوروزی کشورهای نوروز»

هدف: بازسازی اعتماد اجتماعی، هم‌بستگی منطقه‌ای و ترویج ارزش‌های انسانی نوروز.

اقدامات اجرایی:

۱. امضای «پیمان اخلاق نوروز» با مشارکت کشورهای نوروزی (ایران، تاجیکستان، افغانستان، ازبکستان، آذربایجان، قزاقستان، قرقیزستان، ترکمنستان، عراق، پاکستان، هند و...).

۲. مفاد مشترک پیمان

- ترویج آشتی، مدارا و گفت‌وگو

- حمایت از اقشار آسیب‌پذیر در آستانه‌ی نوروز

- تقویت نقش خانواده و پیوندهای اجتماعی

- مخالفت با خشونت، نفرت‌پرانی و روش‌های غیر اجتماعی

۳. هفته‌ی منطقه‌ای «نوروز و هم‌بستگی انسانی»

- برگزاری هم‌زمان برنامه‌های مردمی در تمام کشورهای عضو

- تبادل پیام‌های رسمی سران کشورها با محتوای اخلاق نوروزی

- برنامه‌های مشترک رسانه‌ای (تلویزیونی و دیجیتال)

- هماهنگی مردمان این کشورها برای سفر نوروزی در دل این کشورها

اقدام جمعی زیست‌محیطی

پروژه‌ی سبز نوروز ۱۴۰۵ خورشیدی

هدف: تبدیل نوروز به بزرگ‌ترین کنش هماهنگ محیط زیستی منطقه

اقدامات اجرایی:

۱. انتخاب یک شعار واحد منطقه‌ای؛ مثال: «نوروز، پیمان ما با زمین»

۲. پروژه‌ی مشترک منطقه‌ای، یکی از موارد زیر (یا ترکیبی از آن‌ها):

- کاشت هم‌زمان درخت بومی در تمام کشورهای عضو

- حفاظت مشترک از منابع آبی فرامرزی

- احیای مراتع و زمین‌های آسیب‌دیده

- کاهش پلاستیک در آیین‌های نوروزی

۳. روز اقدام سبز نوروز

- یک روز مشخص پیش یا پس از نوروز

- مشارکت مدارس، دانشگاه‌ها، نهادهای مدنی و مردمی

- پوشش رسانه‌ای مشترک منطقه‌ای





مشاورت مردمی و آموزشی

اقدامات اجرایی «نوروز از دولت تا مردم»:

- تدوین بسته‌ی آموزشی مشترک نوروز برای مدارس کشورهای عضو

- مسابقات دانش‌آموزی و دانشگاهی درباره‌ی نوروز و یا مفاهیم دیگری:

۱. اخلاق نوروزی

۲. حفاظت از طبیعت

۳. پوشش‌های مردمی فرامرزی در فضای مجازی با هشتگ واحد

محور چهارم: دیپلماسی فرهنگی نوروز

«اجلاس وزرای فرهنگ و محیط زیست کشورهای نوروز» اهداف اجلاس:

- ارزیابی اجرای برنامه‌ها

- تبادل تجربه‌ها

- تصویب برنامه‌ی نوروز ۱۴۰۶

- تقویت هم‌کاری‌های پای‌دار

جدول زمان‌بندی فشرده

اقدام عملی

زمان اجرا

۱. تشکیل کمیته‌ی عالی‌رانی دیپلماتیک تابستان ۱۴۰۵ خورشیدی

۲. تدوین متن «پیمان‌نامه‌ی اخلاق نوروزی» میزان ۱۴۰۵

۳. آماده‌سازی پروژه‌ی سبز (روند آموزشی) زمستان ۱۴۰۵

۴. اعلام رسمی برنامه‌ی منطقه‌ای (کلان برنامه) حوت ۱۴۰۵

۵. اجرای هم‌زمان اقدامات در کشورهای عضو

نوروز ۱۴۰۵

۶. ارزیابی و گزارش منطقه‌ای، ولایتی و جمهوری ب

هار ۱۴۰۵

دست‌آوردهای مورد انتظار

- ارتقای جایگاه بین‌المللی نوروز

(فراتر از یک آیین)

- تقویت اعتماد و هم‌بستگی منطقه‌ای

(دیپلماسی نوروز)

- مشارکت واقعی مردم، نه صرفاً مراسم

(باور واقعی نوروز)

- نوروز، الگوی اقدام جمعی انسانی زیست‌محیطی

(برساخت الگویی نوروز)

پیامد و نتیجه

- این نقشه‌ی اجرایی، نوروز را دوباره می‌آفریند.

- نوروز از «جشن ملی» به «پروژه‌ی منطقه‌ای» ارتقا می‌یابد.

- از «نماد فرهنگی» به «کنش اجتماعی بزرگ و سنت اخلاقی و زیست‌محیطی بدل می‌شود».

- نوروز از «مناسبت تقویمی» به «مسئولیت مشترک آینده‌ساز» ارتقا داده می‌شود.

۱. متن رسمی «پیمان اخلاق نوروزی» تدلک گردد.

۲. دعوت‌نامه‌ی رسمی دولت به کشورهای نوروزی مسوده شود.

۳. الگوی ارزیابی و شاخص‌های موفقیت طرح ترتیب شوند.

نوروز

پاک و شادی چه مشکل دارند؟



دکتر نورمحمد نورنیا

نویسنده و استاد دانشگاه

است که به جای نفرت و تندی، برهم‌دلی، اعتدال و شادی جمعی تأکید می‌کند.

با این حال، در برخی قراأت‌ها، نوروز به دلیل نسبت آن به آیین‌های پیش از اسلام، مورد تردید یا تحریم قرار گرفته است. در چنین موقعیتی، آنچه بیش از پیش، اهمیت پیدا می‌کند نگاه انتقادی است. نگاه انتقادی، شیوه‌ای از اندیشیدن است که انسان را از پذیرش بی‌چون و چرای مسلمات رها می‌کند. جامعه‌ای که توان پرسش‌گری نداشته باشد (به تدریج) به جامعه‌ای تبدیل می‌شود که در آن، روایت‌های مسـلط، عادت‌های تاریخی و برداشت‌های تثبیت‌شده بدون بازبینی ادامه پیدا می‌کنند. نگاه انتقادی، چنین جامعه‌ای را با پرسش، مواجه می‌کند. پرسش‌گری کمک می‌کند تا میان آن چه واقعاً ارزشمند و انسانی است و آن چه محصول عادت یا تکرار تاریخی است، تمایز گذاشته شود. جامعه‌ای که فاقد چنین نگاهی باشد، به سرعت به سمت تقدیس عادت‌ها حرکت می‌کند. در چنین فضایی، پرسش‌ها تهدید در نظر گرفته می‌شوند و نتیجه‌ی چنین وضعیتی،

نوروز در فرهنگ ایرانی و حوزه‌ی گسترده‌ی تمدنی آن، تنها یک جشن تقویمی نیست؛ نمادی از نوشدن، باززایی، تولد یافتن، آشتی با طبیعت و بازسازی روابط انسانی است. با آغاز بهار، طبیعت جان تازه می‌گیرد و انسان نیز می‌کوشد زنده‌گی خود را تازه کند. خانه‌تکانی، دید و بازدید، آشتی دادن دل‌ها و آرزوی سالی بهتر، همه نشانه‌هایی از فرهنگی‌اند که بر پاک‌ی، امید و شادی تأکید دارد. با چنین ویژه‌گی‌هایی، پرسش این است که جشنی با چنین پیام‌های انسانی و اخلاقی، چرا باید مسأله‌برانگیز تلقی شود؟

در جهانی که با پدیده‌هایی مانند نفرت، افراط‌گرایی و بی‌اعتنایی به طبیعت روبه‌روست، نوروز در طرف مقابل این گرایش‌ها قرار می‌گیرد. این آیین، انسان را به مهربانی، اعتدال و هم‌زیستی با طبیعت فرامی‌خواند. سبزه‌ای که بر سفره‌ی هفت‌سین قرار می‌گیرد، نمادی از حیات و احترام به زمین است و دید و بازدیدهای نوروزی، فرصتی برای کاهش فاصله‌های اجتماعی و ترمیم روابط انسانی فراهم می‌کند. از این منظر، نوروز، فرهنگی





رکود فکری است. وقتی اصلاح خطاها دشوار است و جامعه، توان بازاندیشی در میراث‌ها را ندارد، از تحول و پیشرفت، خبری نیست. در مقابل، نگاه انتقادی اجازه می‌دهد که سنت‌ها به عنوان پدیده‌های زنده و انسانی دیده شوند که در طول زمان شکل گرفته‌اند؛ تغییر کرده‌اند و می‌توانند دوباره فهمیده شوند. چنین رویکردی به معنای زنده نگاه داشتن سنت‌ها نیز است.

از همین منظر می‌توان پرسید: اگر نوروز به دلیل پیشااسلامی بودن‌اش مورد نقد قرار گیرد، آیا هر سنتی که پیش از اسلام وجود داشته باید رد شود؟ بررسی منابع تاریخی نشان می‌دهد که چنین نتیجه‌گیری‌ای با واقعیت تاریخی سازگار نیست. یکی از نمونه‌های مهم در این زمینه در تاریخ اسلام، پیمان حلف‌الفضول است که پیش از بعثت پیامبر در مکه برای حمایت از مظلومان بسته شد. در منابع سیرت، نقل شده است که پیامبر بعدها درباره‌ی این پیمان گفت: «در خانه‌ی عبدالله بن جدعان در پیمانی شرکت کردم که اگر در برابر آن شتران سرخ‌مو به من داده می‌شد، آن‌را رها نمی‌کردم؛ اگر اکنون هم مرا به آن پیمان فراخوانند، می‌پذیرم» (اصفهانی، ۱۹۶۳، ج ۱۷: ۲۹۲). شتر سرخ‌مو «نوعی شتر گران‌بهاست» (ده‌خدا). آن پیمان، بیست سال پیش از بعثت پیامبر بسته شده بود؛ اما او در زمان رسالت نیز وفاداری خود را به آن اعلام کرد.

در مطالعات فقه اسلامی نیز مفهومی با عنوان امضای عرف مطرح است که بسیاری از عرف‌ها و سنت‌های اجتماعی پیش از اسلام، پس از ظهور اسلام نیز پذیرفته شدند و کنار گذاشته نشدند؛ برای نمونه، ساختار بسیاری از قراردادهای تجاری و شیوه‌های معامله در بازارهای عربستان پیش از اسلام وجود داشت و پس از

اسلام نیز با همان قالب کلی و اندکی تغییر، ادامه یافتند. برخی آیین‌های مربوط به حج (مانند طواف و وقوف در عرفات) نیز ریشه در سنت‌های پیشین داشتند که با اصلاحات در چارچوبی جدید ادامه یافتند.

با توجه به این اصول، ارزیابی سنت‌ها باید بر پایه‌ی محتوای اخلاقی و اجتماعی آن‌ها صورت گیرد، نه بر اساس سرچشمه‌ی تاریخی‌شان. اگر سنتی، مردم را به پاکی، دوستی، آشتی و احترام به طبیعت فرامی‌خواند، نباید تنها به دلیل پیشینه‌ی تاریخی‌اش آن را مردود دانست.

نوروز در طول قرن‌ها توانسته است مردمانی با باورها و فرهنگ‌های گوناگون را در کنار هم قرار دهد. این جشن بیش از آن که متعلق به یک آیین خاص باشد، حامل ارزش‌های انسانی (مانند: احترام به زنده‌گی، امید به آینده و امکان آغاز دوباره) است. نوروز، یادآور این حقیقت ساده (اما عمیق) است که انسان می‌تواند خودبازنگری نماید؛ با طبیعت آشتی کند و از دریچه‌ی امید به آینده بنگرد. جشنی با چنین پیام‌ها، فرصتی برای تقویت هم‌بستگی اجتماعی و یادآوری ارزش‌هایی (مانند پاکی، شادی و توانایی آغازیدن دوباره) است که هر جامعه‌ای برای سالم ماندن به آن‌ها نیاز دارد.

مراجع

اصفهانی، ابوالفرج. (۱۹۶۳). الاغانی. مصر: المؤسسة المصریه العامه. ج ۱۷.

فرهنگ ده‌خدا



از تخت جمشید تا قندهار؛ نوروز در آیین‌های قدرت طالبان

شهریار غزنوی

نویسنده و پژوهش‌گر

حافظه‌ی جمعی را در خود داشت.

این آیین باستانی، ریشه در هزاران سال تاریخ دارد. از تخت جمشید و پاسل‌گاد تا شهرهای تاریخی افغانستان، نوروز همیشه نماد تولد دوباره، زنده‌گی و امید بوده است. مردم بارنگ‌ها، گل‌ها و سفره‌های هفت‌سین، به استقبال بهار می‌روند و شادی و اتحاد را در جامعه گسترش می‌دهند. این جشن، چه در ایران و تاجیکستان و چه در افغانستان، همواره پلی میان گذشته و حال، سنت و مدرنیته و مردم و قدرت سیاسی بوده است.

امروز، حال و هوای این جشن در افغانستان با حاکمیت دوباره‌ی طالبان و قرأتی ایدئولوژیک دینی روبه‌رو شده است. نوروز، میراث کهن فلات خراسان بزرگ، از دل اسطوره و طبیعت سر برآورد و از شکوه تخت جمشید تا کوچه‌های خاکی قندهار، نشانه‌ی پیوند انسان با زمین، فصل و حافظه‌ی جمعی بوده است. اکنون، نوروز میدان منازعه‌ی سیاسی شده است؛ میدانی میان سنت ملی و قرأت سخت‌گیرانه‌ی دین و قدرت طالبان.

روایت اسطوره‌ای نوروز، به جمشید بازمی‌گردد؛ پادشاهی که بر تخت نشست و جهان نوشد. این روایت در لایه‌های حماسی شاه‌نامه دیده می‌شود. فردوسی، جمشید را نماد سامان‌بخشی جهان و آغاز نظم تازه معرفی می‌کند. نوروز، لحظه‌ای است که جهان از بی‌نظمی به نظم می‌رسد؛ یعنی زمان، سیاسی می‌شود.

در خراسان بزرگ، نوروز صرفاً جشن طبیعت نبود؛ آیینی برای بازتولید قدرت بود. در دربار هخامنشیان، نماینده‌گان اقوام مختلف با هدایای نمادین به تخت جمشید می‌آمدند. این صحنه‌ها که بر سنگ‌ها حک شده‌اند، تنها تشریفات نیستند؛ نمایش نظم امپراتوری‌اند. نوروز، لحظه‌ای بود که قدرت با زبان آیین، خود را بازتعریف می‌کرد.

از همان آغاز، نوروز دو چهره داشت: رسمی و درباری، و مردمی و آیینی. اگر دربار، آن را ابزار مشروعیت می‌کرد، مردم آن را آیینی برای زنده‌گی می‌دانستند. همین دوگانه‌گی، راز بقا بود. وقتی امپراتوری سقوط می‌کرد، نوروز نمی‌مرد؛ چون فقط متعلق به قدرت‌ها نبود، بلکه





نوروز، هزاران سال هم جشن بوده، هم اعتراض؛ هم تجربه‌ای آیینی و مردمی، هم ابزار مشروعیت قدرت‌ها. امروز، طالبان قرآتی سخت‌گیرانه دارند که هر رنگ، صدا و نماد غیرمتنی را تهدید می‌دانند. نوروز، پرسشی است درباره‌ی نوشدن، آزادی اجتماعی و خاطره‌ی تاریخی که قدرت ایدئولوژیک طالبانی می‌خواهد حذف کند.

این روز تاریخی فقط آغاز سال نو نیست؛ نماد تداوم و هویت فرهنگی مردمانی است که جنگ، مهاجرت، فروپاشی سیاسی و تغییر رژیم‌ها را تجربه کرده‌اند. نوروز در افغانستان، پلی میان گروه‌های متنوع قومی (تاجیک، پشتون، هزاره، اوزبیک و سایر اقوام) است. آیین‌هایی چون جهنده‌بالا در مزار شریف یا سفره‌های هفت‌سین، بازتولید هویت جمعی را نشان می‌دهند.

نوروز به مثابه‌ی «بدعت طالبانی»

در نگاه سخت‌گیرانه‌ی طالبان، هر آیینی که منشأ آن خارج از چارچوب آن‌ها باشد، بالقوه در معرض اتهام «بدعت» است. نوروز به سنتی پیش‌اسلامی تقلیل داده می‌شود که باید از حوزه‌ی عمومی حذف شود. در تاریخ فقه اسلامی، مفهوم «بدعت» محل اختلاف بوده است. بسیاری از عالمان، میان بدعت در اصول عقیده و رسوم فرهنگی تمایز قائل شده‌اند؛ اما در قرأت طالبان، این تمایز برجسته نیست؛ مرزها سخت و انعطاف‌ناپذیرند.

نوروز، پیشینه‌ای کهن دارد و حتی در سنگ‌نگاره‌های تخت جمشید، نشانه‌هایی از آیین‌های بهاری دیده می‌شود. طالبان این پیوند تاریخی را به عنوان نشانه‌ی غیراسلامی بودن می‌دانند. در حالی که در مطالعه‌ی فرهنگ مردمی، نوروز رسوم و آیین فرهنگی و تمدنی است، نه عقیده‌ی دینی.

خوانش طالبان بخشی از نگاه کلی آنان به دین است: تأکید بر صراحت نص، احتیاط شدید نسبت به آیین‌های تاریخی و محدودسازی نمادهای فرهنگی غیرمستند در

نص آنان. در مقابل، تجربه‌ی تاریخی جوامع مسلمان نشان می‌دهد که دین و فرهنگ می‌توانند هم‌زیستی داشته باشند. نزاع بر سر نوروز، نزاع بر سر تفسیر است: آیا دین، تنها در چارچوب قرأت رسمی معنا می‌شود، یا در بس‌تر تاریخ و فرهنگ، چهره‌های متنوع دارد؟ در بسیاری از جوامع مسلمان، آیین‌هایی مانند نوروز، قرن‌ها با زیست دینی مردم هم‌زیستی داشته‌اند. مردم نماز می‌خوانند و هم‌زمان، نوروز را جشن می‌گیرند. این هم‌زیستی، حاصل تفسیری است که دین را با فرهنگ محلی وارد گفت‌وگو می‌کند.

در قرأت طالبان، دین به متن فروکاسته می‌شود. تفسیر تحت‌اللفظی و حذف عناصر غیرصریح باعث می‌شود که آیین‌هایی چون نوروز در حاشیه یا تقابل قرار گیرند. نوروز، حامل هویتی فرهنگی است که مرزهای ملی امروز را درمی‌نوردد. برای امارت طالبانی، هر نمادی که خارج از چارچوب رسمی و اعتقاد گروهی باشد، بالقوه مسأله‌ساز است. برچسب بدعت تنها حکم فقهی نیست؛ ابزاری برای حذف مشروعیت فرهنگی نیز است.

نوروز در تبعید رسمی طالبان؛ تقابل سنت ملی با قدرت سیاسی

در حاکمیت طالبان، نوروز جشن رسمی و علنی نیست و در تبعید فرهنگی بر گزار می‌شود. مکاتب و دانشگاه‌ها اجازه‌ی برنامه‌های نوروزی ندارند؛ پلک‌ها و میدان‌ها خالی‌اند و خانواده‌ها سفره‌ی هفت‌سین خود را در خانه می‌چینند. حتی کوچک‌ترین نشانه‌های جشن، ممکن است تهدید یا بازخواست ایجاد کند. این محدودیت‌ها تجربه‌ی نسل جوان را تحت تأثیر قرار داده و خاطره‌ی نوروز پرشور را در سکوت و ترس، بازسازی می‌کند.

در شهرهای مزار شریف، کابل، هرات و قندهار، مردم نوروز را جشن می‌گیرند. خانواده‌ها سفره‌های کوچک آماده می‌کنند و حتی برای گذاشتن یک شمع‌دان یا گل، مراقب چشم‌های کنج‌کاو هستند. اگرچه نوروز، دیگر مراسم دولتی نیست؛ اما رخ داد اجتماعی است.

وقتی دولت نامی از نوروز نمی برد، جامعه بلندتر می گوید؛ وقتی تعطیل رسمی حذف می شود، مردم خودشان تعطیل می کنند.

پس از حاکمیت دوباره ی طالبان و دیجیتالی شدن فضای اجتماعی، نوروز با محدودیت های حضور فیزیکی، به فضای مجازی منتقل شده است. شبکه های اجتماعی، محل جدید مقاومت فرهنگی شده اند؛ تصاویر سفره های هفت سین، ویدیوهای جهنده بالا و تبریک های آنلاین نشان می دهد که نوروز، نه تنها زنده است، بلکه انعطاف پذیر و تحول پذیر است. این روند، نمونه ای از باز تولید هویت فرهنگی در شرایط اقتدارگرایی و سرکوب است؛ جایی که سنت ها نه به شکل دستوری، بلکه از پایین به بالا زنده می مانند. دوره ی نخست طالبان، ممنوعیت آشکار بود؛ دوره ی دوم، استراتژی سکوت و حذف تدریجی است؛ اما نتیجه، یکی است: بیرون راندن نوروز از قلمرو مشروعیت رسمی. این، حذف تنها یک روز نیست؛ حذف یک روایت است که افغانستان را بخشی از حوزه ی تمدنی گسترده تر می بیند.

تجربه های جهانی نشان می دهند که پروژه های یک دست سازی فرهنگی موفق نبوده اند. مردم، همیشه راهی برای ادامه ی سنت ها یافته اند. در فرانسه ی دوران انقلاب کبیر و اتحاد شوروی، مقاومت فرهنگی نرم مردم، جشن ها، زبان و تاریخ محلی را زنده نگه داشت. در افغانستان نیز تلاش طالبان برای حذف فرهنگی با همان تعلقات مردم مواجه شده و نتیجه ی عکس داده است.

حافظه ی جمعی (مفهومی که مورس هالبواکس و پییر بوردیو مطرح کرده اند) می گوید: خاطرات، آیین ها و سنت های مشترک، ستون هویت جمعی اند. در افغانستان امروز، آیین ها میدان نبرد خاموش استند؛ اما با فرمان، محو نمی شوند. لغو رسمی نوروز، محدودیت مراسم و حذف از تقویم، تلاش هایی برای فشردن هویت مردم در چارچوبی تنگ است. واکنش جامعه، نشان

می دهد که آیین ها را نمی توان با فرمان، سرکوب کرد. خانواده ها هنوز سبزه می گذارند؛ کودکان لباس نو می پوشند و سفره ی هفت سین می چینند. پروژه ی یک دست سازی، نه حذف واقعی است و نه موفقیت؛ بلکه هراس قدرت از میدان آزادی فرهنگی است.

بهاری که فرمان را نمی پذیرد

نزاع بر سر نوروز، (در واقع) نزاع بر سر حافظه است. قدرت می تواند نمادها را حذف کند؛ اما خاطره را پاک نمی تواند کرد. حذف رسمی تعطیلات، ممنوعیت جشن های عمومی و کنترل اجتماعی، مردم را از نوروز باز نداشته است. آیین، همچنان زنده است: در خانه ها، خیابان ها، دل نسل جوان و شبکه های اجتماعی. نوروز، پیام آور نوشتن است که به قدرت می گوید: هیچ زمستانی، ابدی نیست. هیچ قرأت سخت گیرانه ای نمی تواند مفهوم نوشتن و حافظه ی تاریخی را زندانی کند. نوروز با طبیعت گره خورده است، نه با فرمان. هر چه پیوند سنت با ریتم زمین عمیق تر باشد، حذف دشوارتر است. مسأله ی نوروز (در نهایت) مسأله ی مشروعیت است. حکومتی که با آیینی ریشه دار ناسازگاری دارد، با کل جامعه ی خود درگیر است. این درگیری شاید در کوتاه مدت با سکوت مدیریت شود؛ اما در بلندمدت به فرسایش اعتماد می انجامد.

نوروز از قندهار تا شمال

نوروز در قندهار، یک بیانیه ی خاموش است: بی پرچم و زیر نگاه هبت الله. شهری که سال ها مجرای صدور تحریم نوروز خوانده می شد، حالا یکی از باشکوه ترین صحنه های تجلیل سال نو است. این جانوروز فرمان نمی برد. طبقات مرفه ی شهر، ده تا پانزده روز نخست سال را در سفر می گذرانند. از همان روز اول، چمدان ها بسته می شود و کاروان ها راه می افتند. خانواده های کم بضاعت هم به اندازه توان اقتصادی خود، سهمی از میله و تفریح دارند. هر کس به وسع خود...، اما هیچ کس بیرون نمی ماند.





تناقض از این جا شروع می‌شود: شهری که نامش با مخالفت رسمی با نوروز گره خورده، یکی از زنده‌ترین میدان‌های تجلیل آن است. محدودیت هست؛ اما نوروز در افکار عمومی، نه آیین مذهبی، بلکه عرف فرهنگی ریشه‌دار است. دسته‌های مرفه‌ی شهر، بیست روز از قندهار بیرون می‌روند. مقصدها روشن است: تخار و بدخشان در شمال، ننگرهار و کنر در شرق، کوهستان پنجشیر و شهر بودا (بامیان).

سیر و سیاحت به شهر نماد نوروز

طنز تلخ ماجرا آن است که مردم قندهار به جای برگزاری میله‌ی رسمی در شهر خود، به شهری سفر می‌کنند که جهنده‌اش محدود و حتی حرام خوانده می‌شود (مزار شریف). همان جا که نوروز، تاریخی‌ترین نمادش را در محوطه‌ی روضه‌ی سخی و آیین جهنده بالا دارد، اما دامنه‌ی تجلیل‌اش تنگ شده است. کاروان‌های قندهاری از برابر اقتدار عبور می‌کنند؛ به زیارت سخی می‌روند و نوروز را با حضور و حافظه‌ی جمعی، نفس می‌دهند. فرهنگی که در ریشه‌ی مردم تنیده باشد، با فرمان محو نمی‌شود. می‌توان جهنده را پایین نگه داشت؛ اما میل رفتن و تجلیل را نمی‌توان از دل‌ها بیرون کشید.

سیر و سیاحت به دره‌ی مقاومت

مردم (به ویژه قندهاریان) در نخستین روزهای سال به دره‌ای می‌روند که سال‌ها «خار چشم» طالبان بوده و است (دره‌ی پنجشیر). پنجشیر، دره‌ای که نامش با مقاومت گره خورده، باروحیه‌ای که در برابر هر اقتداری

سر خم نکرد؛ سنگ‌ها و زمین‌هایش بیگانه با فرمان و تهدید استند. حالا محل تناقض است: هبت‌الله آخندزاده، فرمان حرمت نوروز را صادر می‌کند؛ اما کاروان‌های قندهاری به دره‌ای می‌آیند که آرامگاه قهرمان ملی (احمد شاه مسعود) در آن قرار دارد. مردم قدم می‌زنند؛ عکس می‌گیرند و هوای کوهستان را نفس می‌کشند. نوروز نه در میدان‌های حکومتی، که در دل جغرافیای مقاومت بر گزار می‌شود. پیام، روشن‌تر از هر بیانیه‌ای است: فرهنگ اگر در ریشه‌ی مردم باشد، با فتوا خشک نمی‌شود. می‌توان اعلام کرد؛ محدود کرد؛ تهدید کرد؛ اما مسیر دل‌ها بسته نمی‌شود. نوروز، راه خود را باز می‌کند از میان سنگ‌های پنجشیر.

سیر و سیاحت به دیار بودا

بامیان؛ همان جا که قامت‌های خاموش مجسمه‌های بودا، هنوز پیش چشم تاریخ ایستاده‌اند؛ همان پیکرهایی که در حاکمیت پیشین طالبان به گلوله بسته شدند تا نشانه‌ای از گذشته باقی نماند؛ همان جا که بند امیر با آب‌های فیروزه‌ای‌اش میزبان مردمی است که از شهری می‌آیند که روزگاری مرکز فرمان حذف نوروز و محل صدور دستور بگرابستن پیکرهای بودا بود. تاریخ، گاهی بی‌رحمانه طعنه می‌زند: شهری که روزی دستور تخریب تاریخ آن صادر می‌شد، امروز به مقصد گردش بدل شده است. قامت‌های بگرابسته شده، حالا پس‌زمینه‌ی عکس‌های نوروزی‌اند و بندهای آبش، بساط چای و خنده. سیاست می‌کوشد حذف کند؛ جامعه‌راهی برای بقا یافته است.



نگاه بر جغرافیای تاریخ عزنین

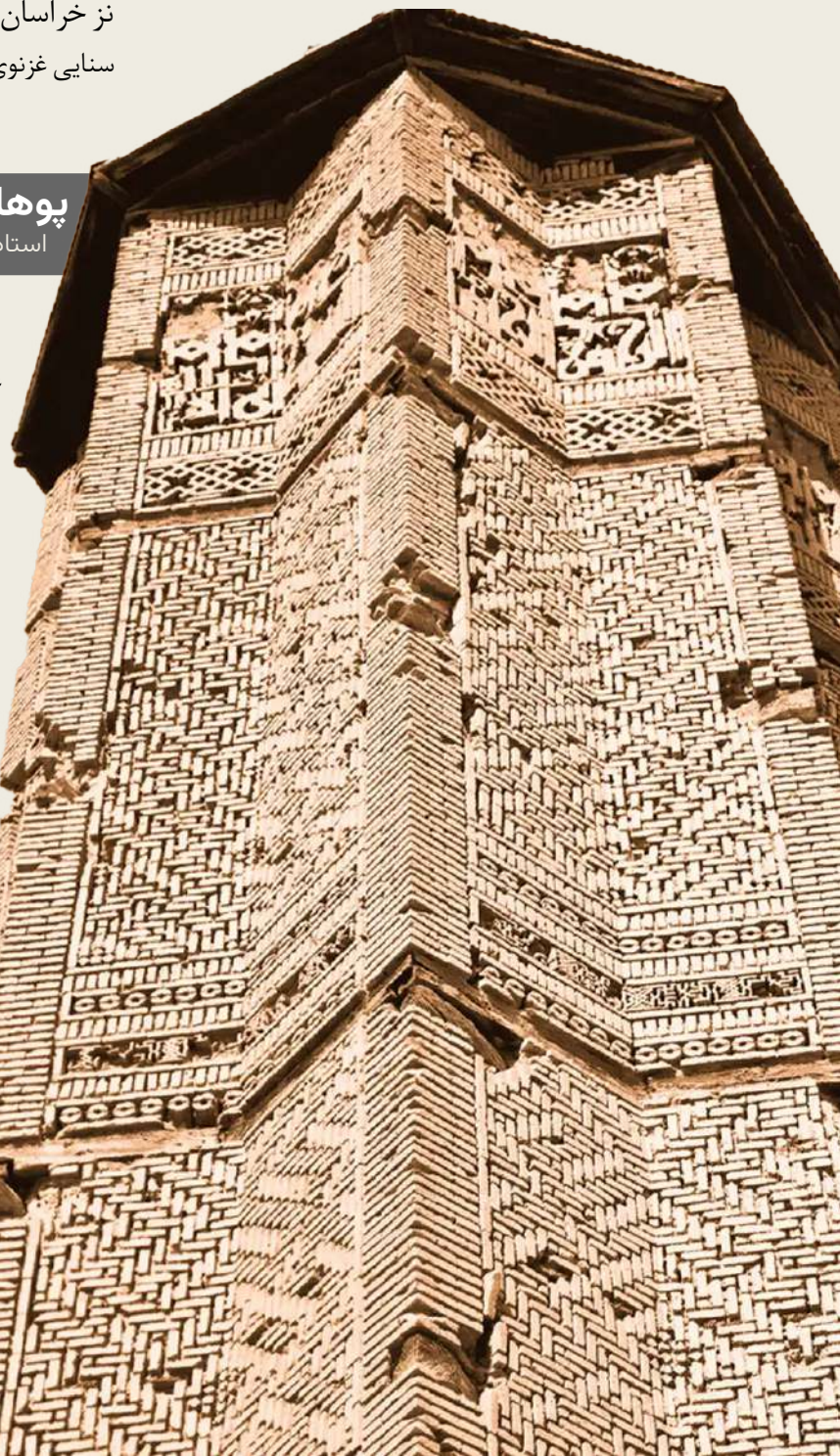
شادمان باش از من و از خود که اندر نظم و نثر
نز خراسان چون تویی زاده‌ست، نز عزنین چو من
سنایی غزنوی



پوهاند تاج محمد زری
استاد دانش‌گاه و پژوهش‌گر تاریخ

غزنی جایگاه دودمان‌های نامور و خاستگاه دانشی مردان بی‌شماری در گستره‌ی تاریخ و فرهنگ قبل از اسلام و مرکز تمدن، زبان و ادبیات فارسی دری و فرهنگ اسلامی شمرده می‌شود. یادگارهای مدنیت گریکو بودیک در آبدیه‌های بودایی تپه‌ی سردار واقع در سان‌بینی و دشت شابه‌هار در مرکز کنونی شهر، هم‌جوار با روضه‌ی سلطان محمود غزنوی و آرامگاه سلطان مسعود در بین باغ‌های بهلول دانا و زیارت علی لالا (صوفی نامور، مرید و خلیفه‌ی شیخ نجم‌الدین کبری) و زیارت ابوعلی عثمان هجویری غزنوی پدر ابو الحسن علی هجویری غزنوی (معروف به دادای گنج‌بخش) مؤلف کشف‌المحجوب (نخستین تاریخ اجتماعی تصوف و عرفان متوفی ۴۶۵ ه.ق.) می‌باشد.

این شهر مبلک که هزار سال پیش‌تر



هم‌چنان بعد از ورود ابوریحان بیرونی و نگارش کتاب تحقیقی ماللهند در هندوستان عصر غزنوی، تحقیقات علمی به منظور شناسایی و تأثیر متقابل بین فرهنگ و آداب مردم فارسی‌گوی و فارسی‌سرا با فرهنگ کهن‌سال هند آغاز گردید. بنابراین تحقیقات علمی ابوریحان بیرونی در دوره‌ی اقتدار شاهنشاه غزنه (در قرن پنجم هجری) سرآغاز کار زبان‌شناسان اروپا بعد از مستعمره شدن هند (در قرن هفدهم و هجدهم میلادی) گردید که زبان‌شناسان غربی با استفاده از تجارب بیرونی به تحقیقات روی دریافت منشای زبان‌های اوستایی و سانسکریت هند شدند و هر دو زبان را از نظر نحوی و صرفی (Sentix) و (Morphology) مورد مطالعه قرار داده که در پیش‌پیش‌پیش آن‌ها دیپورون دانش‌مند فرانسوی، اشپیگل آلمانی و دیگران قرار داشتند که در مورد آن ایجاب بحث جداگانه‌را می‌کند؛ چون بحث کنونی ما روی جغرافیای تاریخی، وجه تسمیه و نام‌های غزنه، غزنی، غزنین و غزنیچی است، لازم دانسته می‌شود کاربرد این اصطلاحات را در منابع دست اول متون ادبی و تاریخی مورد مطالعه قرار دهیم. چنان که در حدیقه‌الحقیقه و شریعه‌الطریقه‌ی سنایی می‌خوانیم:

عرش و غزنین به نقش، هر دو یکی ست

خاک غزنین، رفیع تر فلکی ست

هر که را آرزوی معراج است

گو که غزنین به فرق او تاج است

تا تورا چرخ شاه غزنین خواند

هیچ غزنیچی ای غریب نماند... (۱).

در فرهنگ رشیدی تذکره‌رفته است که غزنین و غزنه شهر معروف و غزنیچی منسوب به همان شهر می‌باشد (۲).

واژه‌ی Ghaznin/ غزنین همان غزنه است؛ اما واژه‌ی غزنین بیش‌تر از غزنه و غزنی در اشعار شاعران و منابع تاریخی چون تاریخ بیهقی، تاریخ زین‌الخبار، تاریخ سیستان، حدود‌العالم و طبقات‌الناصری منهاج سراج به کار رفته است. چنان که در این نمونه از تاریخ بیهقی

ابوالفضل محمد بن حسین کاتب (متوفی ۴۷۰ هجری قمری) می‌خوانیم: «چون در ازل رفته بود که مدتی بر سر ملک غزنین و خراسان و هندوستان نشیند، که جایگاه امیران و پدر و جدش بود و مصرح بگفت که سلطان از غزنین حرکت کرد... (۳).

در کتاب تاریخ زین‌الخبار گردیزی ابوسعید عبدالحی بن ضحاک گردیزی نیز واژه‌ی غزنین به تکرار کاربرد یافته است؛ چنان که می‌خوانیم: «و فرمود تا هم به غزنین از بهر او جای ساختند و سپس امیر مسعود رحمه‌الله علیه، از بلخ قصد غزنین کرد و چون مردمان غزنین این خبر...» (۴).

به روایت قدرت‌الله حیدری، عضو اکادمی علوم افغانستان، در ترجمه‌ی تاریخ‌یمینی‌واژه‌ی غزنین کم‌تر از واژه‌ی غزنه به کار رفته است. او این نمونه را به حیث مثال تذکر داده است: «دبیرا پیش خواند و به اطراف و اقطار ممالک خراسان و غزنین و زابلستان به استدعای لشکر، امثله روان کرده است» (۵).

در معجم‌البلدان ابویعقوب حموی نیز در ذیل واژه‌ی غزنین چنین آمده است: «غزنین، ... همان کلمه‌ی غزنه است و غزنه، تلفظ عامه می‌باشد که مجموع بلاد آن را زابلستان گویند. غزنین، شهر بزرگ و ولایت وسیعی از خراسان است که حد میان خراسان و هند است. دانش‌مندان بسیاری از غزنین برخاسته‌اند و آن مقر بنی محمود ابن سبکتگین بود (۶).

ابوریحان بیرونی، دانش‌مرد بی‌همتا در دربار محمود غزنوی، ضمن قصیده‌ای که در زبان عربی سروده‌اند و آن را علی‌اکبر ده‌خدا، استاد فقید معاصر ایران در فرهنگ و تمدن اسلامی روایت می‌کند، از قول بیرونی چنین نقل می‌کند:

مضوا واعتضت عنهم عصابه

دعوا بالتناسی فاغتمت التناسیا

و خلفت فی غزنین لحما کمضفه

علی و ضم للظیر للعلم ناسیا... (۷).





واژه‌ی غزنین از دید جغرافیانویس بزرگ خراسان، نویسنده‌ی حدود العالم من المشرق الی المغرب در قرن چهارم هجری (متوفی ۳۷۲) چنین به کار رفته است: «غزنین و ناحیت‌ها که بدو پیوسته است، همه رازابلستان باز خوانند». به قول ابوالقاسم فردوسی، شاه‌نامه‌سرای معروف دربار سلطان غزنه که به امانت‌داری اراکین دولتی دربار مقتدر محمود غزنوی و دست‌اندرکاران امور فرهنگی آن دربار، عقیده و باور قطعی داشت و کتاب حماسی‌اش را در آن دیار سرود و بازخوانی کرد و بدون اندک‌ترین شک و تردید از طریق دربار غزنین با مقدمه و هزار بیت گشتاسپ‌نامه‌ی دقیقی بلخی به وارثان فرهنگ و ادبیات فارسی دری تا اکنون رسیده و ایران مخفف آریانا یا خراسان عصر زنده‌گی اوست، یاد می‌کند که فقط به عنوان مثال از چند بیت او از متن شاه‌نامه اکتفا می‌کنم که گفت:

جهان دار محمود، شاه بزرگ

به آبشخور آرد همی میش و گرگ

ز کشمیر تا پیش دریای چین

برو شهریاران کنند آفرین

چو کودک لب از شیر مادر بشست

به گهواره، محمود گوید نخست

جهان دار محمود کشور گشای

خداوند شمشیر و فرهنگ و رای

خداوند ایران و توران و هند

همان مرز چین تا به دریای سند (۱).

فردوسی بارها در ضمن داستان‌های مختلف شاه‌نامه‌ی خویش، واژه‌ی غزنین را ذکر کرده است که می‌خوانیم:

ز قنوج تا مرز زابلستان

همان نیز غزنین و کابلستان

که اوراست تا هست زابلستان

همان بست و غزنین و کابلستان.

هم‌چنان خاقانی شروانی، اولین شاعر که به تقلید از حدیقه‌الحقیقه‌ی سنایی، تحفه‌العراقین را در بحر عروضی خفیف مسدس مخبون مقطوع (فاعلاتن، مفاعلن، فعلمن) سروده‌اند، در دیوانش از غزنین یاد آور شده‌اند:

گرچه شروان نیست چون غزنین، منم غزنین فضل

از چو من غزنین، نگر غزنین به شروان آمده

شیخ فریدالدین عطار در تذکره الاولیای خود می‌نگارد که: «شیخ را بگویند که سلطان برای تو از غزنین آمده بر این جا». منظور عطار، رفتن حضرت محمود است به خرقان تا از ابواسحق خرقانی دیدار نماید.

سعدی شیرین کلام که برای بار نخست در شیراز دست به آفرینش گلستان و بوستان زد تا بعد از نگارش آن‌ها در سال‌های ۵۵۵ و ۵۵۶ هجری، شاعران و نویسندگان دیگر به فارسی دری گفتند و سرودند؛ در صورتی که گفتن و سرودن از سال‌های ۲۱۹-۲۲۰ هجری در شعر و نگارش مقدمه‌ی شاه‌نامه‌ی ابوالموید بلخی و مقدمه‌ی شاه‌نامه‌ی المعمری با نگارش‌های بدون عیب در سال‌های ۳۴۶ در خراسان و بلاد بلخ، بخارا، هرات، غزنین گفته و سروده شده بود، در اشعارش به کار برده است:

یکی خرده بر شاه غزنین گرفت

که حسنی ندارد ایاز ای شگفت (۸).

اصطلاح غزنین در تاریخ سیستان نیز باز تاب گسترده دارد؛ چنان که در متن آن می‌خوانیم: «روزی لیث فرستاد به سیستان وز آن جا به غزنین آمد». هم‌چنان در طبقات ناصری این اصطلاح به وافر تذکر رفته؛ چنان که می‌خوانیم: «الپتگین بعد از حوادث به غزنین افتاد و ممالک زابلستان فتح کرد و غزنین از دست امیر... بگرفت». با در نظر داشت توضیحات فوق‌الذکر از متون شعری و نقل قول‌هایی از تاریخ‌ها که در دوران غزنویان

نگارش یافته‌اند، بیش‌ترین مرتبه در بین اصطلاحات غزنه، غزنی و غزنیچی همین غزنین مورد استعمال بیش‌تری را دارد؛ به‌ویژه در منابع تاریخی که ذکرشان رفت.

از نظر جغرافیای تاریخی، غزنین از شهرهای کهن و پرنعمت سرزمین خراسان، مکرراً در کتب تاریخ و جغرافیای کلاسیک خراسان، عرب و چین تذکررفته است.

از نظر تاریخی (بدون شک) غزنی در سده‌های پنجم و ششم هجری یکی از دوره‌های با عظمت و شکوه‌مند در گستره‌ی تاریخی و تمدن اسلامی خراسان و حوزه‌ی تمدنی عصر حکمروایی سلاله‌ی غزنویان را دیده است. این دودمان، طی دو قرن و اند سالی زمام‌داری خویش، نقش بزرگی را در شگوفایی مدنیت و فرهنگ خراسانی و انکشاف و پرورش زبان فارسی دری در این حوزه و انتقال آن در نیم‌قاره‌ی هند، شیراز، همدان، اصفهان الی عراق عجم و بالاخره در آسیای صغیر ایفا نموده است؛ زیرا هم‌زمان با وسعت‌یافتن حدود جغرافیایی فرهنگ و زبان ادبیات فارسی دری را نیز با خود انتقال داده‌اند که در زمینه، شواهد بی‌شماری را می‌توان نشان داد؛ چنان که در ادبیات منطوقی، هم‌زمان با موقف ادبی سعدی در شیراز به حیث اولین شاعر فارسی‌گو و فارسی‌سرا، امیر خسرو در دهلی و خداوندگار بلخ مولوی جلال‌الدین بلخی، عراقی، قانعی، معین‌الدین پروانه در قونیه سر از گریبان زبان فارسی دری، به پای مردی فرزندان برومند این سرزمین در شهرهای فوق‌الذکر انتقال یافته است (۱۰).

در دوره‌ی حکمروایی همین خاندان است که غزنین قلب تپنده‌ی خراسان آن‌روزگار با در نظر داشت آن‌همه پیش‌رفت‌ها و تعالی مدنی و فرهنگی که نصیبش شده بود، لقب عروس شهرهای این حوزه‌ی تمدنی محسوب گردیده و مرکز ثقافت و تهذیب اسلامی به شمار می‌رفت. غزنی نه تنها در این دوره، در اوج اعتلا قرار داشته است؛ بل که در عهد باستان و اساطیری، یکی از مضامین

زابلستان (سرزمین رستم، جهان‌پهلوان آریایی و اسلاف او مانند گرشاسپ) بوده که در سیر تاریخی خود از گزند حمله‌های جهان‌گشایان در امان نمانده است. چون جغرافیای تاریخی اصولاً بر موازین و معیارهای مشخص به مطالعه‌ی پدیده‌های مختلف پرداخته و در کل به مسایل جغرافیای تاریخی یک کشور یا یک محیط زیست بشری را در قید زمان و مکان مورد پژوهش قرار می‌دهد تا نتایج روشنی از حوادث را در این چوکات ارایه نماید. جغرافیای تاریخی غزنی نیز خصوصیات این سرزمین را در تداوم تاریخ، پژوهش و ارزیابی می‌کند و لزوماً در خشش دورنمای این محیط اجتماعی را بر مبنای فکتورهای عینی و مطالعات ساحوی و باستان‌شناسی به پژوهش می‌گیرد. همه‌ی مؤرخین و جغرافیانگاران بنا بر شواهد و چشم‌دیدهای خودشان از داشته‌ها و شکوه تاریخی آن گفته و نوشته‌اند که در خصوص غزنی، قبلاً به آثار ادبی و جغرافیایی و تاریخی مختصراً اشاره شده است. غزنی از گذشته‌الی اکنون، نه تنها از نظر تاریخی، شهری از شهرهای بزرگ خراسان بوده؛ بل که یکی از مراکز عمده و اساسی سرزمین تجارتنی، مدنی و صنعتی این حوزه‌ی تمدنی بوده است.

قدیمی‌ترین منبع به حیث سند تاریخی که در آن می‌توان نام غزنی را به خوانش گرفت، اوستا است که در میان شانزده قطعه زمین قشنگ و مقدس در فرگرد اول، سرزمینی را به نام کخره (Kakhra) یاد می‌کند. دارمستر (J. Darmeseter) فرانسوی، آن را در علاقه‌ی غزنی تذکر می‌دهد. مؤلف خراسان و ماوراءالنهر از جمله شانزده ناحیت آریانای کهن در اوستا، سرزمین اورو (URU) را نواحی غزنی می‌داند (۱۱).

بن وینسنت (M. Ben. wenst) زبان‌شناس معاصر فرانسوی در السنه‌ی شرقی می‌نگارد که نام غزنی و شهر گزا که جغرافیادان یونان به کار برده بود، یک چیز است و نام محل هر دو به هم تطبیق می‌شوند. دانش‌مند مذکور به اساس لغاتی که در لهجه‌های سُغدی و پارتی خوانده شده و معنای خزانه‌ها را می‌دهد، می‌گوید که در ریشه‌ی





کلمه‌ی غزنه و غزنی واژه‌ی غزن موجود است که معنای گنج را می‌رساند.

بناء وجود معبد شابه‌بار که یادگاری از دوره کوشانی‌ها است، از نظر تاریخی به حیث یکی از شهرهای مقدس دیانت بودا در پیش از دین مبین اسلام بوده است که نشانه‌های آن تا اکنون در تپه‌ی سردار موجود است. این معبد که در زبان سانسکریت و پراگرت، «شاوپه‌اره» و در زبان فارسی دری شابه‌بار (معبد شاه‌ی بودایی) نامیده می‌شود، در شمال غرب میدان شاوپه‌اره و در جنوب غرب ده کده‌ی روضه که آرامگاه پنج سلطان غزنوی و سلطان عبدالرزاق تیموری است موقعیت دارد که فعلاً در گوشه و کنار آن، دانش‌گاه غزنی و شفاخانه‌ی ساحوی غزنی اعمار گردیده است. این معبد در دوره‌ی غزنویان به تپه‌ی نقاره مشهور بود که شخص سلطان محمود غزنوی از فراز این تپه، قطعات و جزوات‌های ارتش را که برای جنگ آماده‌گی می‌گرفتند و یا تمرین و آزمایش افراد نظامی آن روزگار را معاینه می‌کرد، افزون بر آن محل برگزاری جشن‌ها و میله‌ها و اعیاد دینی نیز در آن جا صورت می‌گرفت. چنان که در دیوان‌های فرخی سیستانی، عنصری بلخی، فردوسی و منوچهری، باربار قصاد و گونه‌های دیگر شعر بازتاب یافته است.

شهرت غزنی و اهمیت آن در تاریخ خراسان و شرق شناسان از پادشاهان غزنوی آغاز گردید؛ زیرا در سال‌های ۳۵۱ هجری روی اختلافاتی که بین او و منصور، برادر عبدالملک روی کرسی سلطنت پدیدار شد، الپتگین، امیر منصور را (که دوازده هزار عسکر سواره داشت) در حوالی بلخ شکست داد و به جانب غزنه حرکت کرد و حصار غزنی را تسخیر و اعلان پادشاهی کرد. بعداً بست و کابل را گرفت. او در سال ۳۵۲ هجری وفات نمود و به تعقیب آن ابواسحاق، ابراهیم و بلکاتگین به سلطنت رسیدند تا این که نوبت به امیری سلطان سبکتگین رسید. وی در سال ۳۶۶ حکومت را از نظر تشکیلات و ساختار، احیای مجدد نموده و نظام

حکومت‌داری او به پیش‌رفت‌هایی نایل آمد و شهرت غزنی بالا گرفت؛ اما یگانه پادشاهی که نام او در تاریخ خراسان، افتخار همیشه‌گی دارد، ابوالقاسم نظام‌الدین محمود فرزند امیر عادل، سلطان سبکتگین است که بعد از مرگ پدرش، زمام امور را به دست گرفت. در مدت ۳۳ سال فرمان‌روایی محمود بر خراسان در کل و شهر غزنی به ویژه، آباد گردید؛ چنان که در دوره‌ی سلطنت او کانون کشورداری، ساخت‌وساز صنایع فلزی، چوب و سنگ و نظام تعلیمی و تربیتی و نگارش آثار تاریخی و علمی به حد‌اعلی خود رسید که در نتیجه‌ی تشویق شخص سلطان، تعداد بی‌شماری از شاعران و دانش‌مندان به خلاقیت آثار ادبی و علمی پرداخته که دوره‌ی او را در مجموع، عصر اقتدار آثار ادبی و علمی نامیده‌اند؛ چنان که در دربار او به تعداد چهارصد شاعر و نویسنده‌ی بزرگ چون: ابوالفتح بستنی، ابوالفضل احمد اسفراینی که به امر محمود در سال ۴۰۱ هجری دیوان عربی را در دفاتر به فارسی دری برگردانید، عبدالجبار عتبی، حسن میمندی، حسنک، ابونصر مشکان، ابوالفضل بیهقی و صدها دانش‌مند و نویسنده، عارف و صوفی، خلاقیت‌های علمی و ادبی داشته‌اند که تا الحال به ما رسیده است؛ مانند تاریخ بیهقی در ۳۰ جلد، دیوان‌هایی از شاعران بزرگ و تاریخ تصوف اجتماعی یا کشف‌المحجوب علی هجویری، آثار سنایی غزنوی و ۱۱۳ جلد کتاب علمی ابوریحان بیرونی که تعدادی از آثار علمی او مانند التفهیم و تحقیق مالله‌ند (که در دانشگاه‌های معتبر دنیا عملاً تدریس می‌شوند) (۱۲).

این شهر در دوران سلاطین غزنه، روز تاروز به رونق و شکوه خود می‌افزود؛ چنان که اصطخری (جغرافی‌نویس قرن چهارم) غزنی را شهر توان‌گر، مرکز و بندر تجارتی خراسان و نیم‌قاره‌ی هند خوانده است (۱۳).

بارتولد (شرق‌شناس مشهور) ضمن نگارش احوال «زابل» می‌نویسد: در این صفحات، از منه‌ی قدیم شهرها

و بلادهای معمور بودند؛ اما نام‌های آن بعداً مشهور شده است؛ از آن جمله است شهرهای تگین‌آباد، پنجوایی و غزنی. شهر غزنی بعد از قرن چهارم هجری پایتخت خراسان اسلامی و افغانستان در عهد غزنویان بوده است. این شهر از مشاهیر شهرهای عالم به شمار می‌رفت تا جایی که با بغداد هم‌سری می‌کرد (۱۴).

در دوره‌ی فرمان‌روایی محمود، وسعت و پهنای امپراتوری غزنه از غرب ایران (دروازه‌های عراق تا وادی گنگ) گسترش یافت و غزنه مرکز حکم‌روایی در بر اعظم آسیا و مشرق‌زمین از معروف‌ترین و مشهورترین شهرهای روزگار به شمار می‌رفت. اگرچه مرزهای طبیعی و سیاسی افغانستان در زمان آریایی‌های قدیم، ملرگیانا در بین سیحون و جیحون، سعدیانا و باکتريا تا کندهارا، کابل تا سند، اراکوزیا، دزیگانا، گروسیا و بلوچستان) الی اندشاهی اباسین بود؛ اما در زمان محمود غزنوی در جنوب الی لاهور، کجرات، سرهند، دهلی، اگره، گوالیار، کالنجر و بنارس وسعت یافت و به همین ترتیب سرحدات آن در شمال، ماوراءالنهر و مرو در شرق الی کشمیر و در غرب الی همدان و اصفهان از طریق غزنی اداره می‌گردیدند. به قول فرخی (ملک الشعرا) در بار سلطان محمود غزنوی) از کوه گیلان تا شهر ری و از آب خوارزم تا دریایی گنگ هند گسترده بود:

ز کوه گیلان اوراست تا بدان سوی ری

ز آب خوارزم اوراست تا بدان سوی گنگ.

سلطان محمود غزنوی با تصرف شهرهای سمرقند، خوارزم، هند و عراق عجم و به‌دست آوردن ثروت سرشار از این مناطق در شکوه و آبادانی شهرهای مختلف خراسان، مانند: بلخ، مرو، نیشابور، هرات و پایتخت امپراتوری خود در شهر غزنی مصروف کرد؛ چنان که زراعت در مناطق مفتوحه، انکشاف کرد و بندهای آب‌گردان احداث شد. چنان که در غزنی بندهای سلطان، تالاب حسینی، بند زنجان، بند قرچه سرده، بند زردسنگ و کاریزهای فراوانی در مرکز، کندن کاری شد که

نشانه‌های آن تا اکنون وجود دارد. چنان که کاریز همایون در قریه‌ی روضه، کاریزهای: دهک، رباط و رامک و تاسنگ را می‌توان نام برد. در این دوره، صنعت نساجی، فلزکاری، هنر موسیقی و معماری پیشرفت زیاد نمود و کاروان‌سراها، کاخ‌ها و عمارات متعدد و مجلل ساخته شده بود که کاخ فیروزه، کاخ کهن و کاخ نو، کاخ افغان‌شال و باغ‌های: صد هزاره، کوشک سفید، باغ فیروزی در غزنی و کاخ لشکری محمود در دشت چوگان بست و لشکرگاه باغ محمود در بلخ و بازار بلخ و ساختن پل بالادریای آمو، باغ عدنانی در هرات از بناهای معروف دوره‌ی سلطان محمود و فرزندش سلطان مسعود شمرده می‌شوند. هم‌چنان فیل خانه‌های بزرگی به منظور تربیه و نگهداشتن بیش‌تر از دو هزار فیل که در اردوی محمود غزنوی وجود داشت. در این عهد، شهر غزنی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین شهرهای سیاسی، تمدنی و فرهنگی خراسان به شمار می‌رفت و راه تجارتي ابریشم (که در انتقال اموال تجارتي از کشورهای چین و هند به بحیره‌ی مدیترانه و اروپا نقش ارزش‌مندی داشت) از غزنی می‌گذشت و کاروان‌های تجارتي اموال مختلف چون منسوجات، عطریات، ادویه، آلات فلزی، اسلحه، احجار کریمه، ظروف مسی، کاغذ، پشم و غیره را از این طریق انتقال می‌دادند و شهر غزنی در حقیقت، انبار کالاهای صادراتی که از خراسان و ماوراءالنهر به هندوستان منتقل می‌شد، به شمار می‌رفت که این همه رونق و شکوه شهر غزنی، مرهون مرکزیت سیاسی و فرهنگی آن بوده است که در نتیجه‌ی کل‌کردهای شاهان غزنوی (به ویژه سلطان محمود و مسعود غزنوی) مهیا شده بود (۱۷).

منارهای شهر غزنی (که تا امروز افتخار می‌آفرینند) از دست آوردهای تاریخی دوره‌ی غزنوی است. شهر غزنی تا روزگار سنایی غزنوی (متوفی ۵۴۵ هجری) از شکوه و عظمت خاص برخوردار بود که سرانجام با فاجعه‌ی بزرگی چون حریق این شهر، عروس‌البلاد به دست





علاءالدین جهان سوز مواجه گردید و پس از آن مورد تاراج سلطان سنجر سلجوقی و بعداً چنگیز و تبار ستم‌گرش باربار مورد حمله‌های بی‌رحمانه قرار داده شد که باز هم قلب تپنده‌ی آن ولایت با داستان و آبدات تاریخی و مردم صلح‌جو در یک مرکز و هجده ولسوالی، برادروار زنده‌گی می‌نمایند؛ به گفته‌ی بیدل:
بر خاک تربتم نفسی می‌کشد غبار
بیدل هنوز زنده‌ی عشقم، نمرده‌ام.

مآخذ و منابع

- (۱) کهزاد، احمد علی. (۱۳۹۵). افغانستان در شاه‌نامه. کابل: انتشارات امیری، ص ۲۴.
- (۲) سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود. (۱۳۳۹). حدیقه الحقیقه «تصحیح مدرس رضوی». تهران: شهر السارات.
- (۳) حسینی، رشید بن عبدالغفور. (بی‌تا.). فرهنگ رشیدی ج دوم. تهران: ص ۱۰۰۴.
- (۴) بیهقی، ابوالفضل محمد. (۱۳۲۴). تاریخ بیهقی «به تصحیح علی اکبر فیاض». تهران: صص ۵۰۶ و ۵۵۸.
- (۵) گردیزی، ابو سعید عبدالحی. (۱۳۸۴). زین الاخبار «به اهتمام رحیم رضازاده». انجمن آثار فرهنگی.
- (۶) عتبی، عبدالجبار. (بی‌تا.). تاریخ یمنی. تهران.
- (۷) حموی، یاقوت. (۱۹۷۹). معجم البلدان جلد ۴. بیروت.
- (۸) ده‌خدا، علی اکبر. (۱۳۸۴). فرهنگ و تمدن اسلامی. قم: دفتر نشرات معارف. صص ۱۸-۱۹.
- (۹) سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۸۰). گلستان «نسخه‌ی محمد علی فروغی»، جلد ۲. تهران: ص ۵۰۴.
- (۱۰) مؤلف گمنام. (۱۳۸۱). تاریخ سیستان «به تصحیح محمد تقی بهار (ملک الشعرا)». تهران. ص ۲۷۷.
- (۱۱) زریر، تاج محمد. (۱۳۹۳). تاریخ ادبیات افغانستان. کابل: انتشارات نویسا، مقدمه.
- (۱۲) ایلنتیکی. (۱۳۶۴). خراسان و ماورالنهر «مترجم: پرویز جاوید». تهران. ص ۱۹.
- (۱۳) زریر، تاج محمد. (۱۳۹۷). تاریخ ادبیات در دوره‌ی غزنوی. کابل: انتشارات امیری.
- (۱۴) حصاریان، اکرام‌الدین. (۱۳۹۳). ادبیات فارسی در قرن-پنجم و ششم هجری. کابل: امیری.
- (۱۵) جلالی، غلام جیلانی. (۱۳۲۹). غزنه و غزنویان. کابل: مطبعه‌ی دولتی. ص ۲۵۹.
- (۱۶) عارض، غلام جیلانی. (۱۳۸۲). سرحدات و تقسیمات اداری افغانستان. پشاور. ص ۲۴.
- (۱۷) غبار، میر غلام محمد. (۱۳۶۵). جغرافیای تاریخی افغانستان. کابل: مطبعه‌ی دولتی. ص ۲۵۹.
- (۱۸) صدقی، محمد عثمان. (۱۳۸۵). جغرافیای تاریخی شهرهای آریانا. کابل: انتشارات امیری، چاپ دوم.



سگه که به جای سنجاب آمد



صوفیا راسخ
داستان‌نویس

شوما به چه فکر می‌کنید؟».

با حرص به چشم‌هایش زل زدم و با فریاد گفتم: «اولاً که مه میشل اوباما نیستم؛ گل شاد استم. دوم، آقای فیلسوف! «شوما» نیست «شما» و «کنید» هم نیست، «کنید!». خواهش می‌کنم به جای این که مشق‌هایته بتی به بی بی بنویسه که بنویسه، خودت بنویس. دگه، به چه جرأتی مره با سنگ زدی؟».

رستم بدون این که اهمیتی بدهد، گفت: «اگه پس ماندی، به مه غرض نیس».

از بچه‌گی، کتاب دوست داشتم. بی بی می‌گوید: «تو شبیه مادر مرحومت استی». اگر چه بی بی پسرهارا ترجیح می‌دهد و من با او کنار نمی‌آیم؛ اما فقط این مورد را درست می‌گوید.

وقتی پدرم ظهرها می‌رود تا به جوگی‌ها از «قره‌دره» برنج بیارد، از آن‌ها کتاب هم می‌خرد. جوگی‌ها کتاب‌فروش هم هستند. بی بی می‌گوید: «جوگی‌های دوره گرد، همه چیز می‌فروشند».

باز غلغله بر پا شده بود. رستم بر سر تپه‌ی کوچک ایستاده بود و بلند داد می‌زد و می‌گفت: «او بچه‌لر! کیلینگ‌لر! بی بیم بینه بیزلره گه متل ایتدی لر» (۱).

کودکان با قلب صافِ کودکانه‌شان به سمت خانه‌ی بی بی روانه می‌شدند. تماشای آن‌ها حس خوبی داشت یا شاید هم، نوعی دل‌خوشی برایم بود. پدرم موقع خواب، همیشه به جای لالایی به من ورستم می‌گفت: «می‌دانین چرا کارخانه‌های شکلات‌سازی بسته شدند؟ به خاطر این که بچه‌ها قلبی آغشته به شکلات دارند و شیرین‌اند».

در همین افکار غرق شده بودم که چیزی به سرم برخورد کرد.

— آخ‌آخ! نیمه قیل‌سنگ؟ (۲).

سرم را با درد بلند کردم؛ رستم بود با آن چشم‌های تاناری و حال به‌هم‌زن‌اش که همیشه بی بی، طرفش را می‌گرفت. بال‌بلوچه‌ی کثیف گفت: «کیلینگ ده!» و با لهجه‌ی غلیظ ترکی ادامه داد: «خانم میشل اوباما، باز





بعضی اوقات فکر می‌کنم: «یعنی سنجاب هم می‌فروشن؟». همیشه آرزو داشتم یک سنجاب داشته باشم. بعضی از آرزوها برای یک دختر بیلاقی تا ابد آرزو باقی می‌مانند. شاید کسی که این سطرهارا می‌خواند، فکر کند که سنجاب داشتن، یک آرزوی خیلی کوچک است یا شاید هم اصلاً آرزو نیست؛ ولی این، برای یک دختر بیلاقی یک آرزوی بزرگ است و رسیدن به آرزوهای قشنگ، گاهی وقت‌ها محال به نظر می‌آید.

صدای یالغوز را شنیدم. نزدیکم شد و سرش را روی پاهایم گذاشت. او دورنگ دارد: سیاه و سفید. دو سال پیش کاملاً تصادفی پیدا کردم. (آن شب در بیلاق، هوا خیلی سرد بود و باران و تگرگ هم‌زمان می‌باریدند. سیل آمده بود و ما در خانه‌ی کاه‌گلی خودمان بودیم؛ ولی آن قدر زیاد نبود که خانواده‌مان (به خصوص بی‌بی) را با خودش ببرد. وای! خدا نکند بی‌بی این حرف‌ها بشنود؛ ولی تصور این که بی‌بی در آب شناور باشد، جالب به نظر می‌رسد یا با لباس‌های دشتی‌ای که دارد، شنا کند، شبیه بادکنک‌هایی که پنهانی از کیف رستم برمی‌دارم، خواهد شد. دروازه‌ها در حالی که از شدت فضول می‌مُردم، باز کردم و نیم‌نگاهی به بیرون انداختم. وقتی می‌خواستم در را ببندم، یالغوز که خیس آب بود، دم در، سرش را مثل حال‌اروی پاهایم گذاشت و ناله‌ای از عمق دلش کرد و من که در آرزوی این بودم که سنجاب داشته باشم، به جای سنجاب، سگ را آوردم خانه و اسمش را گذاشتم یالغوز).

یالغوز از دم زیر بغلم و خانه‌ی بی‌بی بردم.

بی‌بی یک خانه‌ی ویلایی خیلی قشنگ داشت که هر هفته دوستانش (بی‌بی حوا، بی‌بی گونجه و بی‌بی نزل‌گل) در آنجا با هم دورهمی می‌گذاشتند. چرا باید بی‌بی آن‌ها را در خانه‌اش جا بدهد؛ اما وقتی من می‌ورم، می‌گوید: «دخترِ گیس بریده! برو پیش پدرت». در را باز کردم؛ بی‌بی گفت: «به به! گیلدیز مه؟ کیلینگ - کیلینگ؛ خوش کیلدیز!» (۳).

وقتی بی‌بی این جمله را به کسی می‌گفت، معنی‌اش این بود که: «برو بمیر یا آب شو برو زمین»؛ اما من از آن‌هایی نبودم که آب شوم، بروم زمین؛ (برعکس) مثل علف، دوباره زیر پایش سبز می‌شدم.

دور صندلی پر از آدم بود که تا خرخره، لحاف را روی خود کشیده بودند. آهسته و بی‌سروصدا در یک پته‌ی صندلی نشستیم و پایم را بردم زیر لحاف. حس این که پاهای سردم یک‌باره گرم شدند، مثل خوردن کینوهای سرد بود در هوای داغ، یا مثل برداشتن شکلات از گنجهی بی‌بی کیف داشت.

هر سال، شب ۲۹ اسفند / حوت، همه‌ی خانواده و اقوام دور و نزدیک به دیدن بی‌بی می‌آمدند و دور صندلی بزرگ جمع می‌شدند؛ سر صندلی را پر از خوراک و خشک‌بار می‌کردند. وای! چه خوراک‌هایی! متأسفانه عمه‌ی بزرگ با چشم، غره می‌رفت که چیزی برداریم.

بی‌بی شروع کرد به صحبت کردن (هیچ کس جرأت ندارد که سر حرف بی‌بی صحبت کند یا این که وسط حرفش بپرد. هر که این کار را بکند، خدا به دادش برسد؛ حتی دل‌پرنده‌های آسمان هم به حالش خواهد سوخت):

به نام خداوند جان و خرد

کز این برتر، اندیشه بر نگذرد

خداوند نام و خداوند جای

خداوند روزی ده‌ره‌نمای

خداوند کیوان و گردان سپهر

فروزنده‌ی ماه و ناهید و مهر.

-داستانی که قرار اس برتان تعریف کنم، پیروزی فریدون در برابر ضحاک اس.

این داستان را وقتی که کتاب‌های مادرا جمع می‌کردیم، از پدرم شنیده بودم. داستانی از شاه‌نامه‌ی فردوسی:

خروشان همی‌رفت نیزه به دست

که ای نام‌دارانِ یزدان پرست!
کسی کاو هوای فریدون کند
دل از بندِ ضحاک، بیرون کند.

بی بی هم همان داسستان را می خواند و می خواند و
می خواند؛ ما هم سر تا پا گوش بودیم. تا رسید به این
بیت:

بیاورد ضحاک را چون نوند
به کوه دماوند و کردش به بند
از او نام ضحاک چون خاک شد
جهان از بد او همه پاک شد

بی بی خاموش شد. زیر چشمی، همه را نگاه کردم؛ غرق
داستانی بودند که بی بی به روال همه ساله در شبِ آخر
سال، تعریف کرده بود. از پیروزی حقیقت و شکستِ ظلم
گفته بود. انگار از آرزوی پنهان تهی دل همه‌ی ما خبر
داشت که چنین داسستانِ امیدوارکننده‌ای، با این
آب و تاب و شور و هیجان در قالب شاه‌نامه، بیان کرده بود.
خسته به نظر می رسید؛ دیگر مثل قدیم‌ها حوصله‌ی
چندانی نداشت. نفس عمیقی کشید و گفت: «خوب،
بچه‌های مه! بالاخره تاریکی، هر قدر هم طولانی باشه و
زمستان، هر قدر هم سرد باشه، به پایان می رسه و جایشه
سپیده‌ی صبح و گرمای خورشید می گیره. کافیس که
قوی بانین و تسلیم تاریکی نشوین؛ چراغ دل تانه همیشه
روشن نگاه داشته و منتظر فردای روشن بانین».

شب از نیمه گذشته بود و به نظر می آمد وقت رفتن است.
در هوای سرد، دل‌ها گرم شده بودند؛ کله‌ها پر بودند از
رویای کوچِ زمستان و فردای روشن که در راه بود. امید
شکست تاریکی به دستان روشن و تازه‌ی نوروز، در
وجودمان رگ و ریشه می دواند.

بی بی به اطراف صندلی نگاهی انداخت و شانه‌هایش را
فشرده و لحاف را بالاتر کشید. آهی کشید و زیر لب گفت:
ما سال‌ها پیش در اوج ناامیدی، نور را تخیل کردیم و
خورشید دمید؛ تخیل کردیم و اتفاق افتاد. بیا بید
تخیل کنیم: شادی را، آزادی را، آبادی را.

آخرین نفری بودم که از خانه‌ی بی بی بیرون آمد. همراه با
رستم به طرف خانه‌مان (که چند کوچه آن طرف تر بود) به
راه افتادم. بی بی، رستم را اصرار کرد که شب را با او
بماند؛ اما رستم ناز کرد. کاش به من می گفت!

قدم‌هایم را شمرده شمرده روی برف می گذاشتم.
هر کسی در ذهن خود راه می رفت؛ با هم حرف نمی زدیم
و هر کسی غرق رویای خود بود. من درر کابِ فریدون به
جنگ ضحاک می رفتم.

موازه‌ی بدنم بر هم خورد و نزدیک بود بیفتم. خیالم
شکست و به تاریکی کوچه پر گشتم. با خود گفتم:
«اسطوره‌ای که در او عدالت برقرار شوه، صد فیصد بهتر
از واقعیتی است که خالی از رویا باشه». از خود پرسیدم:
«آیا فریدونی اس که عدالت به ای سرزمین بر گردانه؟ یا
هر کدام ما فریدون استیم؟».

۱. ها! ای بچه‌ها! بیا بید که مادر بزرگ، باز می خواهد داستان تعریف کند.

۲. آخ چه کار می کنی؟

۳. به به! آمدی. بفرما. بفرما؛ خوش آمدی.





پینتو برضه



مقالې:

اسدالله بلهار جلالزی
پوهاند محمد بشیر دودیال

اشرف خان هجري

او بهار

د بهار په گلو سيل مسته شها کا
 نوی داغ به د مين په ځيگر بيا کا
 مرغري يې په لعلو کې مخزون دي
 شهريار به هسي گنج کله پيدا کا
 د شبنم غوټی په گل دي آویزاندې
 که يې ډر به بناگوشو کې بريښنا کا
 باد يې بوی د زلفوتير کا په رياض کې
 د چمن دلبرې خوله په دعا وا کا
 « اشرف خان هجري »



اسدالله بهار
 ليکوال او ژورناليست

شاعر خوشحال خان خټک زوی، اشرف خان هجري د بندخونې په موده کې خورا سوزناکه، دردمن، ويرجن او له فراق سره مل شعرونه وويل، خو هغه په خپلو سويو کوکو کې زموږ مخې ته د بهار درنگينو شيبو ډول ډول تصويرونه هم د ليدو له پاره ايښي.

هجري کله له بهاره شکوې او شکايتونه کوي، کله يې بيا په ستاينه نه مړيږي. که په دقت سره د هجري اشعارو ته وکتل شي، د ده په ډيرو شعرونو کې د بهار ذکر ليدل کيږي. دی که بندي هم دی خود بهار بنسټکلایي د بيچاپور د کلا د ننه هم محسوسوي ځکه په وار-وار د بهار يادونه کوي. لکه په لاندې شعر کې چې د بهار په رنگينو شيبو کې د خپل صنم په ستاينه خوله پرانيزي او وايي:

ډير مې وليده ملوکې د گلزار زيب
 ولي نه لري هرگز ستا د رخسار زيب
 ما چې حسن ستا د مخ د سترگو وليد
 نور به نه گورم هرگز د گل بهار زيب
 دا زينت چې ستا غنچه کا د لعلونو

د پسرلي تازه هوا او ورسره ورسره نوې وړمې په چلیدو دي، د غرونو ډډې او لوړې څوکې، کمرونو او پرښې او د پراخو دښتو اترې لمنې په شنو مرغو، رنگينو گلونو او گل غوټيو پوښلې او بنايسته شوې، ورشوگانې شني او د غرونو له خوړونو د پاکو او رڼو اوبو څپې مخ په کښتته را روانې دي. په داسې شيبو کې نه يوازې شاعر بلکې بل هر د احساس خاوند د پسرلي د ښکلاوو په ستاينه کې قلم په گوتو کې نيسي او د زړه له تله هغه احساسات، ولولې او پيغامونه را اوروي چې کيدای شي په نورو وختونو او شيبو کې يې ور باندې خوله نه وي پرانيستي. کله چې د پښتو ادب په اړه، د بهار، نوي کال، گل او بلبل، سهارنی معطر و وړم په اړه د کتابونو پانې اړوور اړوونو مور ته به هيڅ داسې شعري ديوان په لاس را نه شي چې شاعر يې په دې تر او غځونې نه وي کړي.

د پښتو ژبې هغه شاعر چې د ځنځيرونو د شاعر په نوم يې هم شناخت کيږي او کلونه کلونه يې لکه په غزنوي پير کې د محبوس شاعر سعد سلمان په څير په بندخونه کې تير کړل، اشرف خان هجري دی. د پښتو ژبې د لوی





لاله نه کا هسې شان په لاله زار زيب

په پورتنی شعر کې خپلې محبوبې ته دا خبره اظهاروي چې د گلزار زيب، بنکلاوې ډيرې دي خو هغه بنکلا او زيبايي چې ستا په رخسار کې نغبتې او شته، هغه د بهار سره نشته، په دې توگه دی د بهار بنکلاوې د خپلې محبوبا، صنم او ملوکې د مخ تر بنکلا کمې او نيمگرې بولي، چې دا په خپله يو ډول شکوه گنلای شو. دی آن دا خبره هم کوي چې نور به د گلېهار بڼايست او بنکلا ته نه گورم.

يادا:

ما د هغه مخ بڼايست چې ليد په سترگو

ياد مه شه په ژبه ژير گلونه د بهار نور

بنه بهار يې جوړ دی ځکه تل هسې دعا کړم

د دهر خزان مه وای د دې حسن په بهار نور

په دې بيتونو کې هم هجري، له دې سره سره چې د خوانی د موسم د پسرلي ورځ، شيبه او هره لحظه يې تر گلونو هم بنه گڼي، پکې د خوښی او خوشحالی احساس کوي خو په ورته وخت کې يې بيا له دې امله چې دا ورځ ژر تيريدونکې ده په بې وفايي تورنوي او وايي چې که دا شيبې تر گلونو بڼې هم وي، خو وفا يې نه لرله.

د شباب د بهار ورځ تر گلو بنه وه

ولي نه وه چندان هسې با وفا ورځ

که پورتنیو بيتونو ته په دقت وگورو، هجري په حقيقت کې موږ ته يو بل پيغام هم د استعارې په ډول وړاندې کوي، هغه دا چې عمر خوږ، له بڼايستونو مالامال دی خو بيا هم لنډ دی، نو په دې لنډ عمر کې بايد هغه څه را خپل کړو چې په خپلولو ارزي، په درلودلو سره يې انسان ته وياړونه ور په برخه کيږي، هغه حسنه صفتونه دي، لکه وفا. هجري وايي هغوی چې با وفا نه وي که هر څومره نور بنه صفتونه ولري په دې نه ارزي چې ورته ډير تيت او پاس شو. هجري په خپلو شعرونو کې د بيلابيلو

موضوعاتو او سکالوگانو له پاره د کڼايې په ډول د بهار نوم يادوي. بهار د بدلون فصل بولي او په دې فصل کې چې کله په رياض کې د گلزار څرک وليدل شي نو بيا يې نور حال په خپل شعر کې داسې راته بيانوي.

هغه دم چې په رياض گلزار موجود شي

هر نفس يې په بهار کاندي چيغار و اف

شايد نور به در رياض مينه تر شا کا

که زما د بياض وويني گلزار و اف

چې يې نه دي دا زيبا اشعار ليدلي

ځکه خوښ شه د گلونو په بهار و اف

موږ په ورته وخت کې د هجري په شعر کې د ده د بياض له گلزار سره هم مخ کيږو. کله چې په باغ کې گلزار موجود وي، گلونه، ځانگې، گل غونډۍ او تاندې لښتې وي، په داسې شيبو کې په ناڅاپي ډول هره ساه بلبلان په چيغيدو شي. مستي او خوښي کوي. خو هجري وايي که زما د بياض گلزار وويني نو بيا به د باغ مينه له هغې ټولې بنکلا سره تر شا پريږدي. همدا ډول هجري بلبل له دې کبله ملامت نه گڼي چې په وينا يې د گلونو په تماشا ځکه خوښ دی چې د ده د بياض دا بنکلي شعرونه يې نه دي ليدلي.

يادا:

د يار مخ دايم بهار لري د گلو

په يوه گل مې دي نامي کا په الطاف

نيسان مخ د ځمکې واړه رنگينه کړو

ياران تل درومي د گلو په طواف

بل ځای کې هم هجري د خپل صنم د مخ نندارې ته تم دی. خودلته وينو چې د هجري د خپل يار يادونه په داسې انداز کې کوي، چې مخ يې تل د بهار د گلونو په څير بنکلی او بڼايسته دی. خو په ورته وخت کې بيا هم د يوې الطافي ډالۍ غوښتنه کوي. هجري د نيسان د احسان يادونه هم کوي اودا چې ځمکه يې رنگينه کړې،

گلونه غوریدلي، فضا عطرينه او بڼایسته ده او یاران هم د
گلانو په طواف کې ویني.

همدا ډول بل ځای د یار د مخ مشاهده کوي او وایي:

ما چې ستا د مخ بهار مشاهده کړو

هغه دم مې زړه رخصت کړ د بهار عشق

هجري د خپل یار د مخ مشاهده کې ته دومره خوشحاله
او لیواله دی چې په لیدو یې هماغه دم د بهار مینه او
عشق له زړه ایستلی او ورته یې رخصت وکړی. دی په یوه
بل شعر کې بیا هم په داسې ډول د بهار یادونه کوي.

یادا:

د ځوانی بهار چې ولینس له بدنه

د پیری په خزان تور وینسته زرین شول

ځوانی او همدا پیر او نه یوازې د هجري لپاره د بهار په
خیر اهمیت لري، بلکې د ځوانی دوران د هر ژوندي
ساري له پاره همداسې دی. دلته وینو چې هجري بیا د
زړښت دور د خزان سره پرتله کوي. رښتیا هم خزان
زړښت دی. که نوې پدیدې هم په کې را څرگندیږي خو
ورو- ورو د پای او اخر په لوري یون په کې ترسره کیږي.
خو له دې سره سره مور ته یوه نوې استعاره هم بیانوي،
هغه دا چې (تور وپښسته) د تیارې، بې تجربگی، او
ناپوخوالي سمبول په توګه را پیژني. او دا چې بیا زرین یا
(سپین) شي نومعنی دا چې دا پراو د پخیدو، هونبیاړی او
تجربې پراو دی. هجري په هر حال کې مور ته د بهار په
یادولو سره نوي نوي پیغامونه رارسوي.

لکه دا:

د بهار په موسم ږده په اوربل گل تل

هرگز نه وي زیب د گل په اوربل تل

په اوربل په زلفو هاله ته نازیږه

که پوهیږې چې به وي په دنیا جل تل

دا بهار قایم په هیچا دایم نه وي

په فلیلو یې لره دواړه کاگل تل

لوی دولت گڼه باده په خیز د گلو

موجود کله په دنیا وي گل و مل تل

د بهار په موسم کې په اوربل باندي د گلونو کتارول بیله
ښکلا لري. خودا زیبایي هر وخت هم نه وي. دی وایي دا
بهار تل پاتی نه وي نو په دې شیبو کې لوی دولت باده او د
گل و مل دنیا وي. د هجري په شـعـرونو کې له ورايه د
بندي خانې، بنادی سره د غم، هجران او بیلتون څخه
هم شکوه څرگندیږي.

لکه دا:

نه په باغ کې وي موجوده د گلزار تل

نه دراغ په مخ باقی وي گل بهار تل

له بنادي سره غم هسې جوړه گرځي

لکه گل سره چې مل وي تیره خار تل

هجري ډیر وخت دا یادونه کوي چې په دې دورنه نړی
هر څه تل پاتی نه دي، پای لري او د مخاطب پام دې ته
اړوي چې د بهار او خزان په کړو باور نه دی په کار. دی
وایي نه په باغ او نه هم په راغ کې موجوده او بهارونه تل نه
وي، دا لکه غم او بنادي چې په تیر کې یې هم یادونه
وشوه سره مل او پل په پل او جوړه روان دي. یا لکه له گل
سره چې تیره اغزي مله وي.

بل ځای بیا د خزان نه شکایت کوي او د نیسان ستاینه
داسې کوي:

که خزان کړ پرون دور د گلزار بل

له نیسانه ځمکې وزووه گل بهار بل

د خزان کړو ورو که پرون د گلزار مخ بدل کړ، خزان تل د
ورکې، تری تم کیدو سمبول دی، خو بهار او نیسان بیا د
ژوند د سمبول په توګه په خپل راتګ سره د خزان د کړنو
اپوڼه ځمکه تازه، ښیرازه او گل بهاري کړه.

په لاندې بیتونو کې بیا هم وینو چې هجري د ځوانی په
تلپاتی کیدو ډاډمن نه دی. خود ده په باور چې بیا د هر
گلزار رنگ بل وي، فصل یې بل وي، چاته چې په کې گل





ومل ورسپړي نو تر دې دور بيا ښه دور نه وي.

لکه دا:

د ځواني بهار په هيچا قايم نه وي

د هر فصل گلزار بل وي نوبهار بل

گل ومل ځواني چې چاته ميسر شي

هجري نه وي ښه تر دا په دور کار بل

يا دا:

د گلونو بهار جوړ باده تياره

نن قرار کله روا دی سروديانو

په هوس د بهار گونگ طير گوياشو

تاسو ولي خلوت خونين کروز اهدانو

هجري هڅه کوي چې مور ته د بهار هرې ښکلا او ادا

تصوير د مينې له منظره وړاندې کړي. د گلونو او بهار په

موسم کې ورسره باده او بيا په کې ارامي روانه گڼي. دی

زاهدانو ته هم وايي د بهار په هوس گونگيان هم گويایي

کوي خوتاسې ولي خلوت او گونبه توب غوره کړی دی.

هجري په يوه بله غزله کې د بهار، گل او رياض يادونه

کوي او وايي: د بهار په موسم کې نورې بوختياوې حرامې

دي او بايد د گلزار سير په کې تر سره شي.

ولي نن د بهار گل په رياض راغله

تر همه چارو لادم چې يې ديدار کړو

پس له کاله گل ميلمه شي په رياض کې

لا به کله بيا ديدن د نوبهار کړو

په موسم د بهار نور شغل حرام دی

زه هجري او يار به سير د گلزار کړو

يا دا:

د نو بهار په مهال او د چمن ښايست هم په گلو دی.

همدارنگه په مخ د ښايسته وو هم زينت لا نور سنبلو پسي

جوړ کړ. هجري د سپيرې ځمکې مخ په اړه وايي چې

مخملې او او دلبرو د خپلو کاکلو د عشرت نظام هم نوی

کړ. او غم يې په غم هغه وخت اخته کړ چې زلفي په منگلو

کې ونيسي. وگورئ په لاندې بيتونو کې:

وخت د نوبهار دی چمن زيب لري په گلو

په مخ د ښايسته وو زينت بل وکړ سنبلو

مخ د ځمکې واړه مخملی شه سر له سره

دلبرو له عشرته نظام نو کړ د کاکلو

قل يې اشاره باده اخله چې غم قل شي

غم په غم اخته کړه زلفي نيسه په منگلو

يا دا:

ما وي زه د وخت صنمو ته بهار وم

تا ته نن ولي بدتر شوم تر اهاره

هجري په ياد بيت کې، په حقيقت کې، د مينې په

کاروبار کې، رقيب، غماز او هغه چاته چې د خوښيو او

مينې سره جوړ نه دی، يا هم کيدای شي خپل مرور دلبر

ته چې ورڅخه يې زړه بد شوی دی په خطاب کې وايي:

زه خود وخت د صنمو له پاره يو تازه او سمسور بهار وم خو

دا تا ته ولي نن بدتر شوم تر اهاره؟ دی له هغه د خپل

قصور، گناه او تيروتنې پوښتنه کوي.

يا دا:

نن يې وار فلک تير کړی د بهار دی

پژمړده لکه گلونه د خزان دي

همدا ډول هجري هغوی چې وار يې تير شوی، هم

خطاب کوي، د هغوی تصوير راته انځوروي. په دنيا د هر

چاپو ځلي يو وار وي، دا وار لکه بهار غوندي ښايسته وي.

خو کله چې دا وار تير شي بيا يې د بهار گلونه د خزان

توندي سيلی مراوې کوي. هجري وايي د هغوی چې وار

تير شي لکه د خزان گلونه بيا يې مراويتوب له ورايه ښکاره

شي.

اشرف خان هجري بل ځای بيا داسې مهرباني کوي او

فرمایي:

ستاد مخ په بهار هسې بذله گوی شم

لکه واف گویا د گلو په وصلت وي

دلته مراد د بهار په خیر مخ او بیا یې مدحه آن تر دې حده چې بذله گویی یې گڼي، معنی دا چې د بهار په شانې مخ په لیدو سره یې بېسده کیري، حواس یې اوتر شي او بیا هرڅه وایي. دی وایي لکه بلبل چې له گلونو سره وصلت ومومي او په دیدن یې نه مریږي، نو هجري هم ځان همداسې گڼي.

یا دا هم:

چې هجري دي په خامه د مخ صفت کښيني

په بیاض یې سل بهاره روئیده شي

چې د مخ په لیدو او صفت سره یې په بیاض یا دیوان کې سلگونه بهارونه راوتو کیري، بهار هغه څه دی چې دی یې له همدې مثاله پرته بل مثال مناسب نه گڼي. د هجري په اند بهار یعنی ژوند، مینه او خوښي. که دا نه وي نو بیا خو ژوند زندان دی.

یا دا:

که مین یې په حیات ځینې گونبه شه

د بهار په سیر درومي روھیلی دي

هغه مین چې په حیات له خپلو معشوقو څخه بیل او گونبه شوی وي، د هغه د مینې د تندې ماتولو په تمه بیا روھیلی پیغلې د بهار د سیر او نندارې له پاره درومي.

هجري ځکه دنیا د افسوس او حسرت ځای گڼي چې په پای کې یې خزان وي. که بهار لومړی نه وای نو اخر به خزان نه وای. دی په خپلو ډیرو اشعارو کې خزان ته، د غماز، بیلتون، رقیب او حسود مله په سترگه گوري. دی په حقه هم دی، خزان د همداسې څیزونو یو قاصد دی. لکه په لاندې بیت کې چې فرمایي:

دنیا ځکه لبال ده له افسوسه

چې آخر د خزان وار اول بهار دی

اشرف خان هجري کله کله د خزان نه هم شکوه او شکایت کوي دی، فرمایي د خزان له جور او ستم نه وړاندې پیر او کمزوری شوی و. خو له دې کمزوری سره بیا د نورو په یوه دم، یوه تازه مسیحایی هوا سره ځوان شو. د دغه حالت په اړه بیا فرمایي:

لا پرون پیر و ضعیف وه له خزانه

د نورو په یوه دم وگوره چې ځوان شه

یا دا:

تماشه په بهار ډیر کا د گلونو

د فرقت غم یې پیدا د واف په ځان شه

د بهار د گلونو تماشه هر - هر څوک کوي. دا تماشه او ننداره د ځینو له پاره سرسري وي. خو د بلبل لپاره داسې نه وي، او د فرقت غم یې د بلبل په ځان وي.

د اشرف هجري د شعر په هر فورم او چوکاټ کې، غزلونو، بوللو، نظمونو، اشعارو او څلوریزو په لړ کې د بهار یادونه لیدل کیري. د ده د شعرونو په دیوان کې ډیر لږ داسې شعرونه تر سترگو کیري چې د بهار یادونه په کې نه وي شوي. غواړم په دې برخه کې یې د هغو څلوریزو بیلگې هم وړاندې کړم چې په کې د بهار د ښکلاوو او ښایست یادونه شوې ده. دی په آگاهانه ډول د بهار بیا بیا یادول په خپلو شعرونو کې ځکه کوي چې بهار د کار، ژوند، مینې، الفت، ښکلا، رنگینو او وصال سمبول گڼي. دی وایي راشه او په ځیر ځیر د باغ ښایسته گلونه وگوره، ځکه چې په بهار پسې خزان را روان دی، بیا به یې ارمان کوي لکه په لاندې څلوریزه کې چې وایي:

په ځیر ځیر گوره د باغ گلونه

پسي به وکړي بیا ارمانونه

زیبا بهار به گانده خزان شي

همیشه نه وي گلزار موجونه

**





په همدې ډول په يوه بله څلوريزه کسې هم خپله دا
انديبننه چې د گلونو ديدن تل ميسر نه وي او د باغ او
گلونو غونچې د مسافرو له پاره د غنيمت يوه شيبه ده، دا
شيبه کله کله د فلک دور چاته په لاس ورکوي.

سبا غونچې کره د باغ گلونه
مور مسافر يوو سبا به ځونه
ديدن د گلو هميشه نه وي
په مراد گهي کافلک دورونه

**

د نوبهار موسم د گلونو درا توکيدو، ورسره د سرود او
مطرب د طالع درا وينيدو موسم گني او دی په لاندې
څلوريزه کسې داسې راته څرگندونه کوي:

نن موسم د نوبهار خيز د گلزار دی
نود مل ديدن د گل سرود په کار دی
دا طالع مطرب گرمي په سرود نه کا
په انعام يې گرموي دزرويار دی



زمور د وختونو نوروز او پسرله



پوهاند محمد بشير دوديال

ليکوال او د پوهنتون استاد

خاطرات او له حسرت ډکه نوستاليزي ده. هغه بڼکلی وخت چې خومره يې بيان کړم، اوسني ځوانان يې نشي درک کولای دا ځکه چې اوس زړونه له خيرو او کرکې ډک دي، کلي دوکه مارو، ښار فيسبوکی درواغجنو اومتعصبو او بازار وړيو محتسبانو نيولی. دوی يو هم د ښايسته وختونو او د مينې، اخوت، احساس، درناوي او پرکتونو په مانا، لغاتو، کيفيت، خاطر اتو او نوستاليزي نه پوهيږي او نه باور ورباندې لري.

هغه مهال چې مور يو خپلواک او ودان هيواد، خوشحاله ښارونه، سمسور کلي او له شور-زور ډک گودرونه، بانشاطه خلک او پرکتي ختین لوی لوی کندوان لرل، ويالې موله رڼو اوبو ډکې وې، چې په لپه به مو څښلې، د وطن آسمان شين او پاک و، زړونه بې کينې وو.

د نوي کال په پيل سره به ميوه لرونکو ونو غوټې وکرې او بيا به ټول کال د باغونو دننه هر چاته د ونو د ميوو د خورلو اجازه وه، په باغ کې به په چا غر کول لوی عيب و، مازيگري به طالبانو په وظيفه کې د غور و پير کيو د اېښودو ځای نه درلود، هغه وخت چې ښاري بسونو مويوازي يوه

زمور د وختونو پسرلی ښه و، پرکت و، مينه وه، يووالی و او هيلې وې. نوروز ته به يوڅو ورځې پاتې وې، چې د اسمان لمن کې به توتکی رابښکاره شوې. دوه ورځې به لمر و، دوه ورځې ورېځ او باران. هوا به نه يخه وه نه توده، ورځې به نه لويې وې نه ډېرې لنډې... هرڅه کې به تعادل او د خوښۍ احساس و. خلک هم ټول يو بل سره وروڼه وو. کرکه، تعصب او بدبيني نه وه. په کليو کې به بزگرانو يومونه پر اوږه کرل، کروندو ته به وتل، پېغلي به سبو کولو او هوا خورۍ ته شنو پټيو او نوي شنه شوي چمن ته تللي. په ښار کې به د ښوونځيو د پيل ورځې وې، نوې کتابچه، نوې بکس او قلمونه به راته تر ټولو قيمتي او ښايسته سوغات و. جمال مېنه کې به د سخي د زيارت خواته د لوبو سامانونه، زانگوگانې، گيدۍ گيدۍ د غاټول کلان او ايشولې هگۍ پرېمانه وې. لويانو به يو بل ته د نوي کال مبارکي ورکوله او مور ماشومانو به په پسته - نمجنه ځمکه او بڼکلي هوا کې ښکته - پور ته ځغاستل.

اوس چې را يادوم؛ دا د يوې امنې نړۍ، د پاک طبيعت، يو بل ته د درناوي، عزت او متقابلو مرستو د وختونو





روپۍ کرایه اخیسته او مکتبۍ او مکتبیان به په هوس
 ښوونځیو ته تلل، ویره نه وه، د ښوونځیو کانتین مو له هر
 ډول میوو ډک و، د تفریح لس دقیقې د یوې شانزده پولې
 په خوراک تیریدې، ښه سوغات کتاب، کتابچه او قلم و،
 هندوان او سیکان مو د ښار او کلیو گلان وو، د شابیو جان
 د کوڅې یواځینې بیهود به مور ته او مور به هغه ته سلام
 اچاو، پرته له سلام یې یو ټکی خبره مور نه وه اوریدلې،
 پک سر به سهار په سستو گامونو په کوم لوري روان شو،
 مازیگر به بېرته گړندی کورته را روان وو. د پل خشتي د
 دیوال اړخ ته فقط تسبیح، عطر، خرما، جای نماز، قران
 مجید او ســــپارې هدیه کیدې او د نقاش د جومات
 تر څنگ به درمسال او ورسره (هندو مکتب) ته کوچني
 کوچني هیندوان او هیندوې ور روانې وې، په سرونو به
 یې وښتان منجوله کړي او په یو کوچني ټوکر تړلي و، لکه
 یو غټ پیاز بی چې په سر ایښی وي. له ټخاک، شینې او
 بگرامي به کوچي ماما پنیر راوړ، جاده کې به نوروز علي او
 قربان علي ورته ولاړ وو، په غیر به یې روغبر ورسره وکړ،
 پوڅه او خېدک به یې ور څخه رانیول، په تینگ به یې
 کېښودل کوچي ماما ته به یې نغډې ور وشمېرلې...

مازیگر به د پل خشتي د جومات آذان د آسمایي او
 شیردروازې تر غرونو انگازې کولې او دا وخت به د ماشين
 خانې، جنگلک، افغان ترکانې او شاګر چيني سازي
 کلرګران رخصت شول. د ښار له بلې خوا به د مکروريانو د
 بلاکونو او د هوايي بلاکونو د جوړولو کلرګر او د خانه
 سازی اینجنیران رخصت شول. جوماتونو کې به مو له
 پرتم ډکه روحاني فضا حاکمه وه. د خلکو خپرو کې د
 ایمان نور برېښنا کوله، تواضع، تقوا او خلاص د اخلاقو
 معیار و. برکتونه وو، وروړي وه، تازه ګي وه، توتکۍ وې او د
 غاټول گلونه...

یو همزولي به د نوروز په سبا د ښوونځي په لومړۍ ورځ دا
 ترانه ویله:

توتکۍ توتکۍ بهار شو
 وخت د گل انار شو
 نجونې ناوکۍ کوي
 هلکان مګوبډۍ کوي...
 بلې همزولي به مو دا ترانه ویله:

مژده که آمد بهار سبزه و گل بيشمار
 آب فراوان به باغ گشته روان هر کنار
 غچي و پروانه شد زنده به بوی بهار
 بلبل آبی کند غلغله در جوی بار
 کرده شگوفه به باغ درخت سیب و انار
 بر لب آب روان سایه بید و چنار
 کوكوزان فاخته نشسته بر شاخسار
 به شاخ سرو بلند ناله کند زار زار
 ز خانه مور و ملخ گشته روان سوی کار
 توهم بدو پشت کار ای پسر هوشیار

یو دوران و، لار تېر شو. اوس نه هغه نوروز شته، نه هغه
 مینه او نه هغه برکت، نه هغه درمسال او نه پسر هوشیار.
 کوچی ماما شهید شوی، اوبنان یې په بمونو والوتل، رمه
 یې لوټ شوه. قربانعلي د ایران مسافر دی، نوروز علي
 افشارو کې په گولۍ ولګېد، نجونې بنديوانې شوې،
 کروندو او چمنونو ته نشۍ وتلې، گودررنگ شو، د
 بزګرانو کروندې له ماینونو ډکې شوې، د سخي زیارت
 زولانه شو...

آچې سندرې یې کړې وه: دا د مستو پسرلی دی،
 هر گلاب یې شرابي شو... هغه بودا شو، اوس مسافر دی،
 لکه لیونی په اپلتو سر دی.

آچې سندرې یې کړې وه: اگر بهار بیايد ترانه ها خواهم
 خواند... په ابدې خوب بیده دی، زما ملا کروپه او په لاره
 چې ځم د امسا کرپهار مې مرغان او ماشومان وپروې.





اوزبیک

بولیومی



دکتر عزیزالله آرال

اثری بیلن



ظهیرالدین محمد بابور

پیزنینگ تیریک میراث



دکتر عزیزالله ارال
يازوچی و بيليم يورتي استادى

قيسقرتمه

اوشبو مقاله دهه ظهیرالدین محمد بابورنینگ (۱۴۸۳-۱۵۳۰) افغانستان ده گی فعالیتی، خصوصاً ۱۵۰۴-۱۵۲۶ بیلرده کابل دوریده عملگه آشیرگن سیاسی، مدنی و باغ برپا ایتیش ایشلری علمی منبعلر اساسیده تحلیل قیلینه دی. تدقیقاتده بابورنینگ کابل نسی ستراتژی سیاسی مرکزگه ایلنتیریشده گی رولی، کۆپ ملتلی جمعیتنی باشقیریش تجربه سی همده «بابورنامه» اثری نینگ تاریخی-جغرافی منبع صفتیده گی اهمیتی یاریتیلده دی. شونینگدېک، بابور تامانیدن برپا ایتیلگن «باغی بابور» و اورواجلنتیرگن باغ قوریش مدنیتی، طبیعت گوزل لیگینی محافظه فیلیش تفکر نمایانی صفتیده بهالنده دی. مقاله دهه بابورنینگ اوسیملیکلر، جمله دن لاله نوعلریگه بؤلگن قیزیقیشی ۱۶-عصر حکمداری نینگ طبیعتش ناسلیک قره شلری بیلن باغلیق حالده تلقین ایتیلده دی. تدقیقات نتیجه لریگه کۆره، بابور نینگ افغانستان تاننده گی میراثی نه فقط تاریخی-سیاسی اهمیتگه اېگه، بلکه بوگونگی کونده

اېکولوژیک آنگ، مدنی کیملیک و منطقوی یقینلش و جریانلری اوچون هم دالزرب دیر. مقاله تاریخی منبعلر و زمانه وی علمی ادبیاتلر اساسیده تیارلنگن.

کلیت سؤزلر

ظهیرالدین محمد بابور، کابل، باغی بابور، بابورنامه، لاله مدنیتی، افغانستان تاریخی، مدنی میراث

ظهیرالدین محمد بابور (۱۴۸۳-۱۵۳۰) بیل اندیجان -۱۵۳۰- بیل اگره) نه فقط هندستان- ده بابوریلر امپراطورلیگی نینگ اساسچیسى، بلکه افغانستان تاریخی ده هم مهم سیاسی و مدنی ایز قالدیرگن دولت اربابی دیر. ۱۵۲۶-۱۵۰۴ بیلر آره لیغی ده گی کابل دوری اونینگ حیاتیده بوریلش نقطه سی بؤلیم، عینن شو پیرده او مستحکم سیاسی تهینچ یره تدی، عینن شو پیرده شاه لیک تاجی نی کیددی، عینن شو پیرده اونینگ بیرینچی اؤغلی ناصرالدین محمد همایون میرزا دنیاگه کپلدى، خوددی شو پیرده باغدار لیک مدنیتینی رواجلنتیردی و اؤزی نینگ مشهور «بابورنامه» اثری نینگ مهم قسملرینی یازدی. بابورنینگ کابل ده گی فعالیتی سیاسی باشقرو،

حربي ستراتيژي، شهر قوريش و طبيعت نى بار گوزل ليگى بيلن اسره-ش قره شلر نينگ اويغونلش-نگ نمونه سى صفتيده عليحده اعتبار گه لايق دير.

بابور زمانى ده «افغانس-تان» اتمه سى حاضر گى معناده گى يگانه سىاسى دولت نامى صفتيده ايشلتيلمه گن. او دور ده افغانس-تان حدودى بير نپچه تاريخى-جغرافى ناملر بيلن اته لگن. مثلن، اپنگ كؤپ ايشله تيلگن نام خوراسان بولگن و هرات، بلخ، غزنه و كابل اطرافيده گى يپر لرنى اؤز ايچيگه آلگن. تېمورييلر دوريده اينيقسه هرات «خوراسان مركزى» حسابلنگن. بابور اؤز «بابور نامه» اثر يده اساس-ن كابل نامينى ايشلته دى. او ۱۵۰۴-ييلده كابل نى اپگلله گنينى يازه دى و اؤزىنى «كابل پادشاهى» دېب اته يدى. بلخ اېسه بعضن عليحده سىاسى مركز صفتيده تيلگه آيلنه دى. «افغانس-تان» اتمه سى مستقل دولت نامى صفتيده ۱۷۴۷-ييلده احمد شاه دراني دولت تو گندن كېين مستحكملندى.

بابور ۱۵۰۴-ييلده كابل نى اپگلله گنيدده او هلى ۲۱ ياشده اېدى. ماورالنهرده گى موفقيتسيز ليكلردن سؤنگ كابل اونينگ ينگى سىاسى مركزى گه ايلندى. امريكالىك تاريخچى س-تپين ف. دالى نينگ تاكيدلش-يچه، كابل بابور او چون «ستراتيژى و روحى ته ينج حدود» بؤليب خدمت قيلگن.

كابل نينگ گېوسىاسى اهميتى شوندن عبارت بؤلگن كى، او بير ينجيدن اؤرته آسيا و هندستان اؤرته سيدة گى سودا يؤلريده جايلاش-گن؛ ايكي كينچيدن تاغلى حدود بيلن طبيعى حمايه لنگن؛ او چينچيدن اېسه، كؤپ ملتلى اجتماعى توزيلىشگه اېگه بؤلگن. بابور كابل نى نظارت آستىگه آلگچ، او بيرده نسبتن برقرار سىاسى تيزيم يره تيش-گه موفق بؤلگن. عينن كابل بابور نينگ هندستان سرى يوريشلرى او چون حربي و اقتصادى بازه وظيفه سيني بجر گن.

بابور نينگ افغانس-تان ده گى اپنگ يارقين ميراثى، بو باغ

يره تيش مدنيتى دير. او تېموري عنعنه سيدة گى «چهار باغ» (تؤرت قس-ملى باغ) تمايلينى كابل منظره سىگه ماسلش-تير گن. كابلده گى «باغى بابور» ۱۶-عصر باشلريده برپا اېتيلگن بؤليب، كؤپ پاغانه لى (تېرسلى) توزيلىشگه اېگه. باغ سوو انشالاتلى، خيابانلر و معمارى اېلېمېنتلر بيلن اويغونلشگن حالده قوريلگن. يونيسكو اوشبو باغنى جهان مدنى ميراثى يادگار ليگى صفتيده مهم تاريخى اهميتى نى اعتراف اېته دى. بابور نينگ خاكى هم عينن شو باغده آرام آيب كېلماقده. اونينگ اؤز وصيتيگه كؤره شو بيرده دفن اېتيلگن. بو فكت شونى كؤرسته دى كى، او هندستان ده امپراطور ليك برپا اېتگن بؤلسه-ده، روحى و مدنى مركز صفتيده كابل نى تنله گن.

منبعلرده بابور (۳۰) دن آرتيق لاله نوعلر ينى اېككنليگى قيد اېتيله دى. بو فاكث نينگ اؤز ياق اونينگ حكمدار صفتيده اېمس، بلكه طبيعتش-ناس، باغبان و مدنيت اربابى صفتيده گى قيافه سيني آچيب بيره دى. اوشبو مقاله ده بابور نينگ افغانس-تان ده گى اېكولوژى فعاليتى

توغريسيدة بيش عصر دن كېين اؤزيم (۱) گواهى بؤلگن بير مسأله گه اشاره قيلماقچيمن. ۲۰۱۴-يىلى اېرته بهار كونلريدن بير يده كابل نينگ قاق مركز يده گى آسمايى تاغى بغرلريده بابور اېككن (۱۸) تور لاله بيلن يوزمه-يوز كېلديم. منبعلرده ايتيلىش-يچه، بابور تامانيدن اېكيلگن لاله نوعلرى نينگ سانى (۳۰) دن آرتيق بؤلگن. مېن بو بيرده لاله لر بيلن اېمس، بلكه تاريخ بيلن بي واسطه يوزمه-يوز كېلديم، صحبت لشديم. مېن نه فقط گل لرنى كؤرديم، هيدله ديم، بلكه بابور نينگ اېس-تېتيك دنيا سىگه يقينلشديم (۲).

بابور اؤسيمليک و گل لر تصويريده نهايتده انيقلير بيلن يازه دى. او تورلى حدودلر نينگ اؤس-ييمليكلر دنيا سىنى تققاسله يدى، اقليم شر ايطيگه بها بيره دى و ايريم گل لرنينگ مور فاوژى خص-وصيتلرى (گل نينگ





تشقی توزیلیشی، قسملری و اولر نینگ شکل- جایلشوی بیلن باغلیق بېلگیلری)نی تصویرله یدی. شو جهتنن آلیب قره گنده بابور «حربی سر کرده بؤلش بیلن بیر قطارده سبزگیر ادیب و یوقاری دیدلی طبیعت شناس هم بؤلگن.

بابور نینگ اپنگ مهم علمی-ادبی میراثی - «بابور نامه» اثری دیر. «بابور نامه» فقط خاطره لر تۆپلمی اېمس، بلکه ۱۵-۱۶- عصر مرکزی و جنوبی آسیا سی نینگ تاریخی- جغرافی بیلیم لر خزینه سی هم دیر. بو اثر ۱۵۲۹- ۱۴۹۴- ییللر واقعه لرینی اؤز ایچیگه قمره ب آله دی. اوشبو اثر تورکی نثر تاریخیده نایاب یادگار لیک بؤلیم، اونده مؤلف اؤز حیاتی نی، زمانداش لری فعالیتینی، سیاسی واقعه لر نی، شونینگدک، طبیعت، جغرافیه، اېتنوگرافی و مدنیتگه عاید کوزه تیشلرینی نهایتده انیق، طرفسیز و صمیمی طرزده بیان اېته دی.

«بابور نامه» تاریخی منبع بؤلش بیلن بیرگه، یوکسک بدیعی قیمتگه اېگه ادبی اثر صفتیده هم قدرلنه دی. «بابور نامه» اثری جهان ادبیاتیده جوده کینگ تئیلگن و کؤپل تیللرگه ترجمه قیلینگن. تورلی منبعلرگه کؤره، بو اثر تخمینن (۲۵) دن آرتیق خارجی تیلگه ترجمه قیلینگن. جمله دن: انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، تورکی، جاپانی، روسی، اوردو، هندی، هسپانیوی، عربی، فارسی و باشقه تیللرگه ترجمه قیلینگنلیگینی ایتیش ممکن.

بابور تورکی تیلنی ادبی تیل صفتیده رواجلنتیردی. «بابور نامه» چیغتای تورکیسی یعنی بوگونگی اؤزبکچه ده یازیلگن اپنگ مکمل تاریخی اثرلردن بیریدیر. بو اثر بوگونگی اؤزبکستان، افغانستان و جنوبی آسیا خلقلری اؤرته سیده تاریخی-مدنی باغلیق لیکنی اثباتله یدی.

بابور کابل ده تورلی اېتنیک گروه لر، جمله دن اؤزبکلر،

تاجیکلر، پشتونلر، هزاره لر و باشقه لر نی تیلی، دینی، عرف-عادت لرینی حرمت قیلگن حالده موفقیته لی باشقرو آلیب بارگن. او کابل اطرافلریده پشتو تیلیده گپلشوچی اېلتنی اوچره تیب، بو خلاق آنه نی- مور، آپه نی- لور و باشقه نی- نور، دېیدی، بولر «افغان» دیر دېب تآکیدله یدی. کېلیب چیقیشی هندستان لیک بؤلگن تاریخچی عالم لر مظفر الم و سنجه ی سو برهم نیم نینگ فکر یچه، بابور نینگ سیاسی موفقیته ی اونینگ تورلی اېتنیک و اجتماعی گروه لر بیلن ماسلشوچن سیاست یوریته آگنیده نمایان بوله دی. بو تجربه کینچه لیک بابور یلر امیر اطور لیگی نینگ کؤپ مدنیتلی باشقرو مۆدلیگه اساس بؤلدی.

بابور نینگ بوگونگی کونیمیز اوچون اهمیتی شونده کی او حکمدار بؤله توریب، درخت اېککن، باغ برپا قیلگن، سوو انش-آت لری قورگن، آبادانچیلیک قیلگن. معلومینگیز کیم، بوگونگی کونده افغانستان و مرکزی آسیاده اېکولوژی معمارلر، سوو تنقیصیلیگی، چؤللنیش، اقلیم اؤزگیشی، دالزرب مسأللرگه ایلنگن. بابور تجربه سی شونی کؤرسته دیککی، دولت قوریش جریانی اېکولوژیک آنگ بیلن اویغونلشیشی ممکن. شو باعث بوگوندن باش-لب هر بیریمیز ایکی کیتهدن کؤچت اؤتقزیش-یمیز کبره ک، بیرته سی اؤزیمیز اوچون، ایکی کینچیسسی بابور اوچون. بیرته سی اؤزیمیز اوچون ایکی کینچیسسی نوایی اوچون.

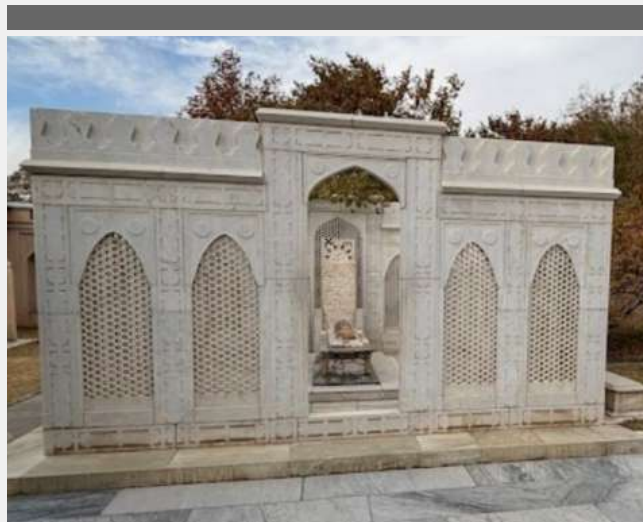
خلاصه قیلیب شونی ایتیش ممکنکی، اگر بوگون آسمایی تاغیده بابور اېککن لاله لر نینگ دوامچیلری موجود بؤلسه، بو نه فقط بیولوژی، بلکه تاریخی اوزلوک سیز لیک نینگ هم تمثالیدیر. بو اېسه «تیریک میراث» توشونچه سی نینگ یارقین نمونه سی حسابلنه دی. مېن آسمایی تاغیده لاله هیدله گنمن، اصلیده ۵۰۰ ییللیک تاریخنی هیدله گنمن. بوهم- تیریک میراث.

۱. ارال، عزیزالله. نوایی بیتیکلری ایزیدن. کابل، واژه نشریاتی. ۲۰۲۴

2. Alam, M., & Subrahmanyam, S. The Mughal State, 1526-1750. Oxford University Press. 1998
3. Beveridge, A. S. (Trans.) The Babur-Nama in English. London, 1922
4. Dale, S. F. The Garden of the Eight Paradises : Babur and the Culture of Empire in Central Asia, Afghanistan and India (1483-1530). Brill, 2004
5. Eckmann, J. Chagatay Manual. Indiana University, 1966
6. Richards, J. F. The Mughal Empire. Cambridge University Press, 1993
7. Thackston, W. (Trans.) The Baburnama : Memoirs of Babur, Prince and Emperor. Oxford University Press, 1996
8. UNESCO. Memory of the World Register (Boburnoma qo'lyozmalari).



بابور باغی



بابور مقبره سی





ENGLISH SECTION



With an article by
Dr. Malek Setiz



THE POSITION OF NOWRUZ IN INTERNATIONAL RELATIONS



Dr. Malek Setiz

Researcher in International
Relations and University Professor

Translator: **Nadima Rassuli**

PhD candidate at Fulda University of Applied Sciences

Foreword

The history of Nowruz and the antiquity of this magnificent celebration have been extensively discussed by numerous scholars. In this article, I aim to explore the significance of Nowruz in fostering relations among states that, historically and geographically, fall within the sphere of this ancient festival. The history of international relations has shown that culture serves as a crucial factor in bringing states together. Alongside the economy, culture paves the way for shared state interests and lays the groundwork for the development of both historical and modern states. Ancient history emerged from the interplay of economic and cultural powers. This dynamic began with the alignment of local powers that, around seven thousand years ago, established a form of order. During this period, these local powers, which laid the foundations for ancient states or proto-states, built their relations on cultural recognition and rudimentary economic development. These ties started with mutual bilateral interests and evolved into the next phase of international relations, which we call triangular development or the

development triangle. In this stage, third powers sought to align with or join the bilateral relations of these proto-states or early governments. Here, too, culture played a pivotal role, significantly contributing to state convergence. The convergence of states took centuries, leading to the formation of modern nation-states, a process historically traced back to the post-Renaissance and Enlightenment eras in Europe. In this period, political culture, born from the expansion and development of political philosophy, gained a prominent place in shaping the international order among states. In the fourth stage, modern states pursued the creation of an international order and worked to establish norms for global state relations. Just as in previous stages, culture played a valuable role. In essence, culture created shared interests for recognizing systems through methods of human interrelations. This is the era when we arrive at a new definition of international relations, known as the "global community." The global community could not and cannot be defined apart from the valuable role of cultural relations among states.

Cultural Policy

Here, scholars have concluded that nations and states complement one another, with national culture defining relations among people based on history and power, encompassing the preconditions and backgrounds of state interactions. Culture thus emerges as an indispensable actor in the foreign policy of nation-states. Akira Ariya, a Japanese-origin scholar of political and cultural studies, states on cultural policy: “A nation in today's world is a cultural system, and international relations represent an interactive mechanism among nations coordinated through the global community.”[i]

One pivotal revolution in 20th-century human society was placing the citizen at the heart of global interactions. This shift, which reshaped the values of international law, established a key global relations framework known as universal human rights. In this phase, the “citizen” became a central component in state relations within the global community. This vital achievement came through the Universal Declaration of Human Rights, adopted by the global community on December 10, 1948, at the UN General Assembly. Citizens were thereby positioned as the valuable core of international law's axis, obligating states to safeguard their cultural values.

Today, culture stands as a conventional, unavoidable custom in global relations, alongside critical fields like security studies, international economics, and communications. Extensive studies confirm that culture forms the foundational bedrock, both historical and contemporary, for nation-states. Michael Mazarr, a political scientist at the RAND Corporation think tank, holds this view: “Most contemporary research indicates that culture has advanced alongside states in developing human society. Culture is the central nucleus of development, and without reforms and attention to culture, political and infrastructural reforms face a crisis.”[ii]

Beyond being an approach, demeanor, or human interaction, culture profoundly

influences methods of power. It permeates politics, exerting major effects on the production, service, and resource allocation of power. Political culture reveals the functioning and methods of human relations toward power. Some scholars see political culture as a grand phenomenon encompassing the study of power, its use, the groundwork for its reproduction, and its expansion. This reflects political science's lens on power. Yet cultural studies scholars argue that culture shapes the systematic thought of states, drawn from the rituals, habits, and customs of a land's people, thereby influencing the manner and regime of political power.

Jürgen Winkler, a German-origin political scientist, describes the relationship between political science and culture thus: “In political science, political culture is a collection of narratives and beliefs formed by people about the political system or political power. Here, political culture is a package of values, emotions, knowledge, and information within a political flow.”[iii]

Nowruz ranks among the most prominent cultural festivals of our historical and geographical domain. This ancient celebration has lived alongside us, evolving step by step over time. The Nowruz cultural sphere has advanced in tandem with the state-building stages outlined above. In the land now called Afghanistan, political power has failed to elevate itself to a modern nation-state. Yet it is an undeniable principle that Nowruz has endured amid all the difficulties faced by local, regional, or contemporary central powers.

From the perspective of political relations among regional states, Nowruz can pave the way for harmony. This festival, with greater antiquity than religions and creeds and rooted in the rich culture of this domain, is renowned as an ancient celebration. As noted earlier, however, the political cultures of governments or ruling regimes in our land have approached Nowruz differently. Religious and ideological states have failed to foster good relations with Nowruz, seeking to marginalize it from society.





This is despite Nowruz bearing no negative connotation or threat to religion. Meanwhile, regional governing systems have never pursued cultural convergence as a regional strategy. Today, followers and supporters of Nowruz celebrations abound in Afghanistan, Iran, Tajikistan, Uzbekistan, Azerbaijan, Kazakhstan, Kyrgyzstan, Turkmenistan, Turkey, India, and Pakistan. Yet these states have not transformed Nowruz into a basis for regional convergence.

Governments' Mission to Foster Cultural Trust

The United Nations, as the principal coordinating body for the world's states, has registered Nowruz in its calendar and formally recognized it. On February 23, 2010, the UN General Assembly inscribed Nowruz as one of humanity's most significant historical events in the list of cultural-historical heritage.[iv] Pursuant to this decision, each year on March 21, coinciding with the first day of the month of Aries, the UN Secretary-General issues a special message for this auspicious global day.[vi] UNESCO, the UN's Educational, Scientific and Cultural Organization,[v] writes of Nowruz: "Nowruz is an ancient festival celebrated by eleven UN member countries and welcomed annually by 300 million citizens worldwide. Alongside its historical antiquity, it plays a major role in uniting the peoples of these countries." [vii]

In line with the General Assembly resolution, the UN emphasizes these key points:

- Recognizes March 21 as International Nowruz Day;
- Welcomes the efforts of member states celebrating Nowruz to protect and promote Nowruz culture and traditions;
- Encourages member states to raise awareness of Nowruz and appropriately commemorate the day;
- Urges interested member states (those celebrating Nowruz) to study its roots and traditions, aiming to disseminate awareness of Nowruz heritage among the community of nations;

- Encourages interested member states, the UN and its specialized agencies (especially UNESCO), international programs and funds, and non-governmental organizations to participate in Nowruz celebrations.[viii]

Global organizations of high standing, such as the European Union and the Organization of Islamic Cooperation, also attach great importance to Nowruz. The EU maintains representations in all Nowruz-domain countries. The European Commission, which serves as the secretariat of this esteemed global body, organizes cultural programs for the worthy celebration of Nowruz. It also issues official declarations on this day, conveying support for this ancient festival, which is regarded as global cultural heritage by the peoples of this domain. Nowruz holds considerable significance for the Organization of Islamic Cooperation as well. The majority of Nowruz-domain countries are Muslim, so each year on March 21, the organization emphasizes cultural convergence, with its secretariat broadcasting and promoting supportive messages to the people living in this domain.

This widespread global support for Nowruz heralds the promise that Nowruz-domain governments should organize targeted cultural programs to coordinate among themselves, transforming this vital cultural event into a valuable process rooted in its history.

Nowruz's Message from an International Relations Perspective

Nowruz offers three valuable messages to human society that merit attention. The first is the "friendship of nations." Friendship among individuals, social groups, and lands creates opportunities for mutual understanding and resolving human society's challenges. This message holds immense importance for the current state of human society.

The second message of Nowruz is "tolerance." Tolerance, meaning forbearance and patience, enables the peoples of this domain to listen to one another and distance themselves from hatred, war, and enmity. Tolerance fosters

mutual understanding and curbs conflicts at group and geographical levels within the Nowruz domain.

The third message of Nowruz is “ethical conduct.” Here, ethical conduct entails respecting human principles and dignity. Humanity becomes the central core of Nowruz's messages, attaining an elevated status. This message aligns well with the Universal Declaration of Human Rights, which targets respect for human dignity.

The fourth message of Nowruz is forging the “human-nature relationship.” Nowruz ascribes high value to this bond, positioning it as a vital obligation toward human society. This duty involves humanity's stewardship of our nature. The earth requires care from the humans who inhabit it, and the air demands appreciation from those who breathe it to live. Thus, it is humanity that must safeguard its relationship with nature.

The fifth message of Nowruz is flourishing. The first day of spring carries profound meaning for defining Nowruz. On this day, nature and humanity reach bloom and freshness, bringing fresh ideas for improving human life.

A careful review of Nowruz's messages reveals their harmony with human society's aspirations across other civilizations, paving the way and broadening the path for global convergence. Yet experiences and realities show that governing states in the Nowruz civilizational domain have not only failed to promote these messages globally but also neglected to utilize them in their internal relations. We consistently observe contradictions in these states' political and cultural interactions, leading to estrangement rather than convergence and acceptance.

Nowruz's Place in Cultural Diplomacy

Diplomacy links states' domestic policies with their foreign policies on the international stage to advance the economic, social, and cultural development of nations. It forms a vital branch of political science, law, and international

relations. In this context, diplomacy acts as a coordinator, effectively connecting these three domains. Cultural diplomacy's task is to build bridges of human relations, elevating people's understanding of history, identity, and lifestyles. By fostering connections, cultural diplomacy bolsters nations' credibility toward one another. It narrows distances and encourages us to celebrate our culture, art, and history. Celebrating culture paves the way for political mutual acceptance among states. The Kennedy School of Government^[ix] identifies four key outcomes from active cultural diplomacy.

The first outcome is mutual respect among states, made possible through constructive cultural relations. In these relations, states pave the way for nations to know one another via cultural diplomacy.

The second outcome is inclusivity, meaning that as members of the global community, we need shared interests to protect our nature and history, achievable only by building relations with one another.

The third outcome is acceptance: we must transform our aspirations, based on inclusivity, into acceptable strategies and take constructive, practical actions.

The fourth outcome prioritizes culture over politics, revealing the precedence of humans, their history, and culture over politics, which relies more on power.

The fundamental question now is whether Nowruz-domain member states have launched effective cultural diplomacy to promote Nowruz's messages and outcomes. The answer is not very encouraging. While it would be unfair to claim nothing has been done, security, ideological, political, and economic reasons have prevented active, impactful cultural diplomacy in this domain from taking root. Some international relations scholars believe cultural diplomacy should become a constructive, dynamic element in states' political agendas. They argue it reduces tensions between states and, specifically,





border disputes among them. Resolving Durand Line disputes between Afghanistan and Pakistan, or contentious borders among Tajikistan, Uzbekistan, and Kyrgyzstan, requires active cultural diplomacy yet little has been done. A second challenge is lack of resources: these states allocate insufficient funds for welcoming and celebrating Nowruz. In reality, cultural agendas and soft-policy resource allocation for practical work are shaped by states' hard-policy priorities in advancing cultural diplomacy.

Conclusion

In this article, I have sought to initiate a normative and value-based discussion on Nowruz's importance in states' international relations. I am fully aware of the Taliban's stance on Nowruz. To me, the Taliban is a criminal group that once ruled part of the Nowruz geography and is unfortunately in its second round now. Talibanism, the most culture-hostile political structure in this geography, is infamous as the destroyer of the world's largest Buddha statues. This culture-hostile group should not be lumped with this domain's states, nor should we expect anything from it.

My analysis in this article yields a conclusion resting on five axes.

First, culture forms the foundation for political, social, and economic change. Societies that have implemented cultural reforms in power administration systems have successfully navigated political crises. For this, serious attention to education is essential, familiarizing children with their land's history, identity, and culture. Awareness preserves culture and prevents the black claws of ignorance from choking art, literature, history, and freedom. I must note that an active education system plays a key role in shaping foreign policy doctrines and smoothing states' international relations. Our aware citizens can, with insight and constructive reasoning, present Nowruz celebrations as a meaningful regional event to the world and introduce our foreign policy on global stages via active cultural diplomacy.

Second, preserving culture requires modern, national states. Experience shows that as modern, national states replace ideological, absolutist, and autocratic ones, cultural support spreads accordingly, strengthening constructive psychological and cultural ties in society. Thus, the culture of rule by a group or individual gives way to national culture or identity. National culture or identity counts among the cornerstones of foreign policy and states' international relations. Nowruz is our finest symbol of cultural identity. Based on credible global research, Nowruz's origin and base lie in our land, a tremendous asset for improving our international relations.

Third, supporting historical and cultural festivals in our land and region is the best revenge against culture, art, and history's enemies. Intellectuals, enlighteners, civil society institutions, political structures, economic bodies, and academic figures must safeguard Nowruz's ancient culture, inseparable from our historical identity.

Fourth, Nowruz is not merely an abstract name or recreational festival. It is a package of culture and customs embedding vital, valuable messages. This vast culture connects to poetry, stories, attire, cuisine, epics, and politics. We must unpack all facets of Nowruz and illuminate their roles. Institutions and academics should write articles, hold seminars and symposia, and launch awareness-raising research in each area of this grand cultural package.

Fifth, as an ancient festival, Nowruz has roots in our civic freedoms. Civic freedom means the liberty to practice historical and identity-based values, counted as citizens' human rights. These civic freedoms first appeared in Cyrus the Great's cylinder and underpin modern human rights today. We must introduce to the world the link between Cyrus's cylinder and Nowruz culture's emergence in our land, safeguarding one of humanity's foundational rights, now called civic rights in contemporary literature.

- I. Culture and Power by AKIRA IRIYE: International Relations as Intercultural Relations, Wiley Online Library <https://doi.org/10.1111/j.1467-7709.1979.tb00305.x>
- ii. Culture and International Relations Journal Volume 19, 1996 by Michael J. Mazarr
- iii. Political Culture Jürgen R. Winkler <https://www.britannica.com/topic/political-culture>
- iv. United Nations officially recognized the "International Day of Nowruz" with the Resolution 64/253 by the United Nations General Assembly in February 2010.
- v. <https://www.un.org/en/observances/international-nowruz-day#:~:text=In%20the%2071st%20plenary%20meeting,Organization%20on%2030%20September%202009> .
- vi. یونسکو در ۱۶ نوامبر سال ۱۹۴۵ به عنوان هماهنگ کننده برنامه های علمی، تاریخی و فرهنگی جهان در جنب سازمان ملل متحد تاسیس گردید. این نهاد دارای ۱۹۵ عضو است که از سوی دولت های عضو سازمان متحد معرفی می شوند.
- vii. <https://ich.unesco.org/es/noticias/13299#:~:text=21%20March%3A%20the%20International%20Day,inmaterial%20%2D%20Sector%20de%20Cultura%20%2D%20UNESCO>
- viii. <https://8am.media/fa/the-place-of-international-nowruz-day-in-un-literature/>
- ix. <https://publicpolicy.pepperdine.edu/blog/posts/the-power-of-cultural-diplomacy-building-bridges.htm>





بخش شعر



با آثاری از:

- | | |
|------------|---------------------|
| صنم عنبرین | اسدالله عفیف باختری |
| هدایت حاذق | ابراهیم امینی |
| احمد هنایش | لیلی غزل |
| عابده سروش | منیراحمد بارش |
| مریم | نورمحمد نورنیا |
| | تمیم حمید |

نوروزی

اسدالله عقیف باختری



برای باغ، چه آورده ارمنان، نوروز؟
ز پشت نرده صدا کرد «باغ بان!» نوروز

به قاب لحظه نشسته شبیه نور و نسیم
به قاب دیده شبیه فرشته گان، نوروز

سپرده زلف خودش را به اختیار نسیم
نشسته چشم به راه مسافران نوروز





چه خیمه بسته در آفاق کوره‌راه تهی؟

چه گل گرفته سرراه کاروان، نوروز؟

به کوچه کوچه بلند است بانگ نوشانوش

چه نشه ریخته در شور ناودان نوروز؟

پرنده! آبتنی کن در ابتدای فصول

فرشته! مزده بیاور برای مان نوروز

چراغ خانه‌ی ما را دوباره روشن کن

ستاره هدیه بیاور از آسمان نوروز

زمانه، یارِ دوروزه‌ست، یک دو قافله بعد

خبر شوی که سفر کرده ناگهان نوروز.



سکون

ابراهیم امینی



سه گل سرخ شد از خانه فرارم دادند

از گل سرخ گرفتند و به خارم دادند

آب می خواستم و شیشه‌ی سم آوردند
(آنچه دررگ‌رگ خود حل شده دارم) دادند

یادِ آزار شب اول قبر افتادم
لحظاتی که در آغوش، فشارم دادند

سر بریدند از آرامش پامانده‌ی من
بعد، هر جادل‌شان خواست، قرارم دادند

گردنم بسته اگر راست نباشد، این قوم
از درختانِ سرگردنه، دارم دادند

دلَم از گردش بیهوده‌ی ایام گرفت
ساعت و چوب‌خط و روزشمارم دادند.





موت‌گستر



لیلی غزل

ای شهرِ عشق و آرزو، ای بلخ، ای مادر!
قد می‌کشد از دامنِ پربارِ تونوروز
ای هم‌قدِ خورشید و ماه و آسمان، بی‌شک
گل می‌دهد خار از سرِ دیوارِ تونوروز

مبدأ عشق و شعر و تاریخ است نام تو
اسطوره هستی، تا ابد اسطوره می‌مانی
زیباست دنیا، گر چه با دار و ندارِ خویش
اما بر ایم دائماً بی‌جوهره می‌مانی

صد نوبهار از نوبهاران تو پابر جاست
زرتشت از دامان تو پیغمبری آموخت
خورشید حتی از تو، ای اُمّ البلاد من!
شد سال‌ها که عشق و مهرِ مادری آموخت

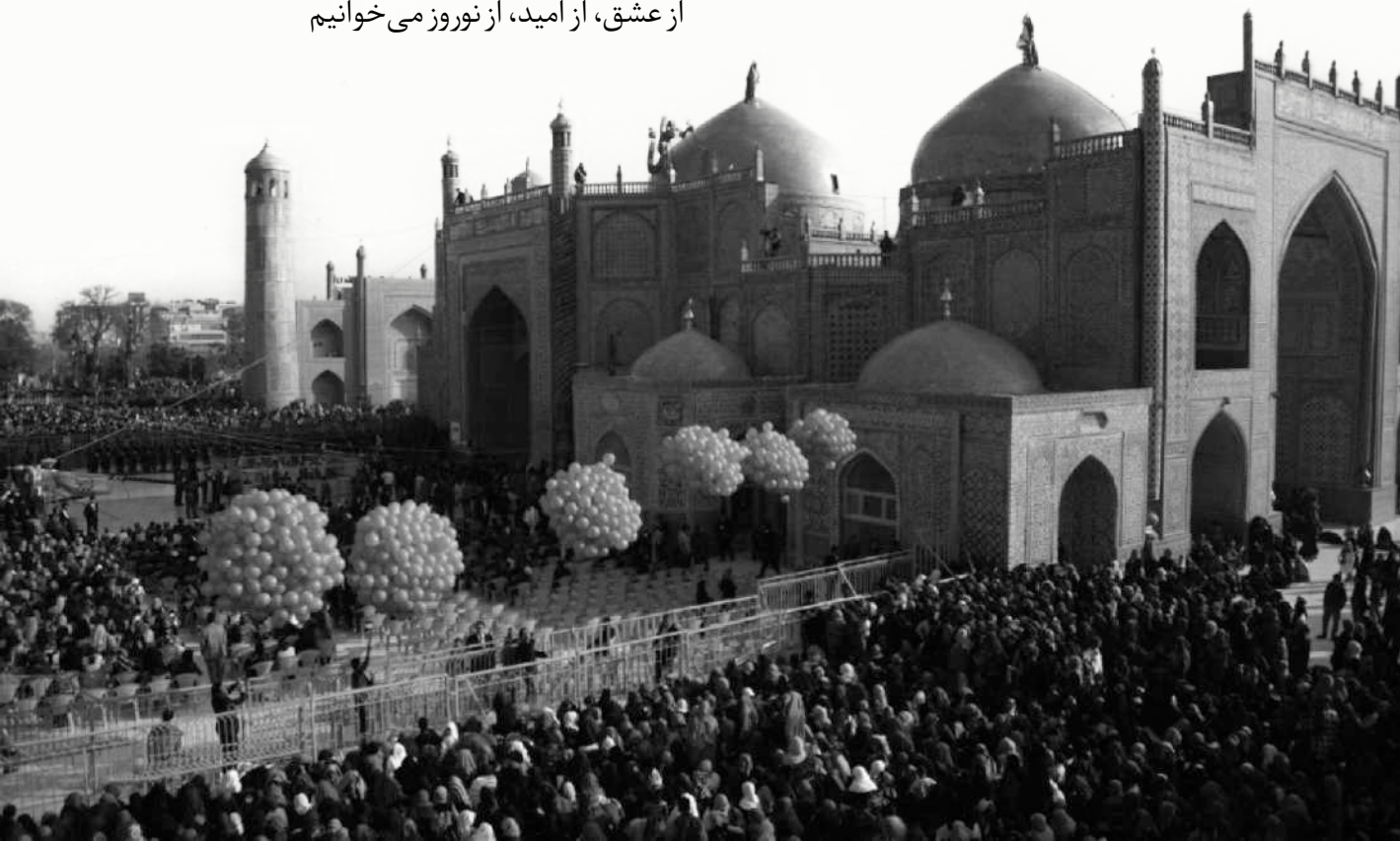


ای خاستگاهِ پارسی، ای مهدِ دانایی
چیزی فراتر از جنونم، عاشقت هستم!
ای ماجرا در ماجرا، در خویش سرگردان
ای تخت و بختِ واژگونم، عاشقت هستم!

در شادیانت کاشکی من لاله می‌بودم
یا موجِ سرکش در دلِ دریایِ آمویت
ای شهرِ پرچم‌های برافراشته تا عرش
تاریخ می‌خواند غزل از برج و بارویت

از مکتبِ عشق و کلاسِ سربدارانت
آموختم آزادی اندیشه‌هایم را
دورم اگر چه از برت، اما وطن، جانم!
جامانده‌ام در سینه‌توریشه‌هایم را

کوری چشمِ هبت‌الله‌ها، در این غربت
هر روز را با آرزو پیروز می‌خوانیم
با سوز و ساز زندگی و شور آزادی
از عشق، از امید، از نوروز می‌خوانیم





منیراحمد بارش

خندم آمد

آمد خبرم که باز نوروز آمد
با خنده‌ی سرخ از دلِ دی‌روز آمد
این جلوه‌ی جوشیده‌ی پیش از تاریخ
یک بار دگر به کام امروز آمد؛

نوروز کهن، ترانه‌ی آبایی ست
بر لوح زمان، بهانه‌ی آبایی ست
از رنج هزارساله برخاسته است
در سینه‌ی ما نشانه‌ی آبایی ست؛

نوروز، شکوه ابر و باران دارد
آغوش گشوده‌ی فراوان دارد
کلکین چهی او به سوی دریا باز است
گرمای نفس‌های نیاکان دارد؛

نوروز! پر از فرّ کیانت بینم
بر گنبدِ گردونِ جهانت بینم
از سفره‌ی سبزِ خاک تا اوج فلک
هر لحظه به چشم دل، عیانت بینم.





نورمحمد نورنیا



کرده ام دل را به نام اش با سند که شست داشت
بلخ در من سال ها شد تکسی در بست داشت

لاله را تا حال هم فکر پیاله می کنم
شادیان یک دشت ساقی های سنگین دست داشت

در میان برف افتاده گل سرخ دلم
هر رگ او آن زمان ها یک خیابان مست داشت

بعد هر کوهی که کوهی بود، می گفتم به خود:
گرگی ات را حفظ کن هر چه بلند و پست داشت

نسل ما نسل کبوترهای رنگین بال بود
خون خورشید از گلوی آسمان ها شست داشت

بخیه بر گفتار بستم مدتی، بهتر شود
رشته ی خاموشی اما بدرقم پیوست داشت.





تمیم حمید

سرخ

منم و گوشِ من و نغمه‌ سازِ گلِ سرخ
همه شب زمزمه‌ رویشِ بازِ گلِ سرخ

باز تکبیرِ شقایق بود و اشهد باغ
باز هم خواندنِ بسیارِ نمازِ گلِ سرخ

طعمِ یک سیب به لب، گونه‌ سرخ تو گذاشت
سیبِ دیگر ندهی؟ دخترِ نازِ گلِ سرخ!

و دم منعِ شگفتن - به خدا - دیدم گشت
سخنِ سبزِ لبانِ تو جوازِ گلِ سرخ

مثل من محو تو گردید؟ که «سهراب» نوشت:
«کارِ ما نیست، شناساییِ رازِ گلِ سرخ»





عطر باران

صنم عنبرین



در کویر آرزوها عطر باران می رسد
سبزه قامت می کشد بوی بهاران می رسد

سایبان امن می آید از شرق خیال
سبز و رنگین ، پر طراوت ، دست افشان می رسد

ماه من می تابد از ژرفای شبهای سیاه
با نگاه شعله وارش در شبستان می رسد

با حضور گرم او دیوار غم ریزد فرو
فصل پایان خیالات پریشان می رسد

مینویسم نام او را در دل پاییزی ام
باغ می گردد دلم این غم به پایان می رسد



هدایت حاذق



نهالی از هیجان پرکشید تالاب بام
حیات در شرف تازه گی نشست از نو
همین که سلطه‌ی سرما بساط خود را بست
جهان کوچک ما شد دوباره مست از نو

زمین چه بود؟ مکان در مکان فقط مستی
زمان چه بود در این کاروان؟ فقط مستی
نه جمع کوچک ما نه بگو جهان مستی
گمان کنی که جهانی شده‌ست هست از تو

نه باد موی تو را باعث غم من کرد
نه شوکران تو را دشمنی به من سم کرد
تورا خدا به من هیچ کاره همدم کرد
به موی فر فری ات می برم که دست از نو

همیشه جنگ میان برادران بوده
اگر که تیر شکسته، لج کمان بوده
اگر چه بین دو خون، صلح در میان بوده
طلسم دشمنی قلب ما شکست از نو

گیاه پیر سر از گل کشیده‌ای افزود؛
زمین که روز گذشته زمین حال نبود
درخت کوچک کنج حیات با من گفت:
چه خوب بسته شده با شما الست از نو

غزل کنار غزل چیدم و ستاره شدند
به ظلمتی که روان بود باز چاره شدند
بدل به خوب‌ترین مستی سیاره شدند
که تل تلو به لبان دو هم پرست از نو...



نوروزنامه

احمد هنایش



در ساقه‌ی سبز عطر موی تو نبود
در رنگ شکوفه نقش روی تو نبود
حالا که رسید سال نوبار دگر
در این قدم بهار بوی تو نبود

ملک پدرم همیشه غم داشته است
بر دیده‌ی خود همیشه نم داشته است
همراه بهار؛ بوی تلخ باروت
بر گوش دلش صدای بم داشته است

هر جا بروم هوای سرشار تو است
همراه دلم خیال پر بار تو است
در غربت ما کجاست بوی نوروز
نوروز من آن لحظه‌ی دیدار تو است

از دامن سبز ما زمان افتاده
در متن بهار ما خزان افتاده
ما کهنه در ختیم؛ به صد زخم تبر
هر شاخه‌ای از ما به جهان افتاده

بر پرچم سبز عشق ایمان دارم
امید تو را به دل فراوان دارم
یاد تو و آن بهار و باران وطن
با هر نفسی هنوز بر جان دارم



عابده سروش



هستی

اگر که زن نگاه می کند
گناه می کند
دوروزنی که در سیاهیِ زمانه، کارِ ماه می کند
و گر سکوت...
باز اشتباه می کند
چون آفتاب برای زایش بهار و باغ
وجود خویش را گواه می کند
مگر تمام هستی اش گناه بوده است؟
سکوت او
نگاه او
جدال، رنج، عشق ناتمام او...
جز این، چه سهمی از جهان
برای او به جای مانده است؟
مجال یک نفس...
و یا فقط نصیب و قسمتش گناه بوده است؟





مریم

چند سال است جنده بالامان
مانده در انتظار نوروزش
هیچ چیزی نمانده از گل سرخ
شادیان خالی مانده آغوشش

دشت تا دشت لاله می جوشید
شادیان آبروی شهرم بود
روضه را غرق خنده می دیدم
شادی در چارسوی شهرم بود

کاش آن روزگار برگردد
جنده بالا زمینی تر نشود
کفتران باز بال و پر بزنند
چشم شان تا دوباره تر نشود

دختران جوان زیبا روی
سمنک را به دیگ دم بدهند
یک دویستی و فال در کتری...
پشت بر هر چه رنج و غم بدهند

روزگار از ترانه خالی است
دف و چنگ و رباب کم دارد
سال نوباز قصد کشتن خود...
دور گردن تناب کم دارد

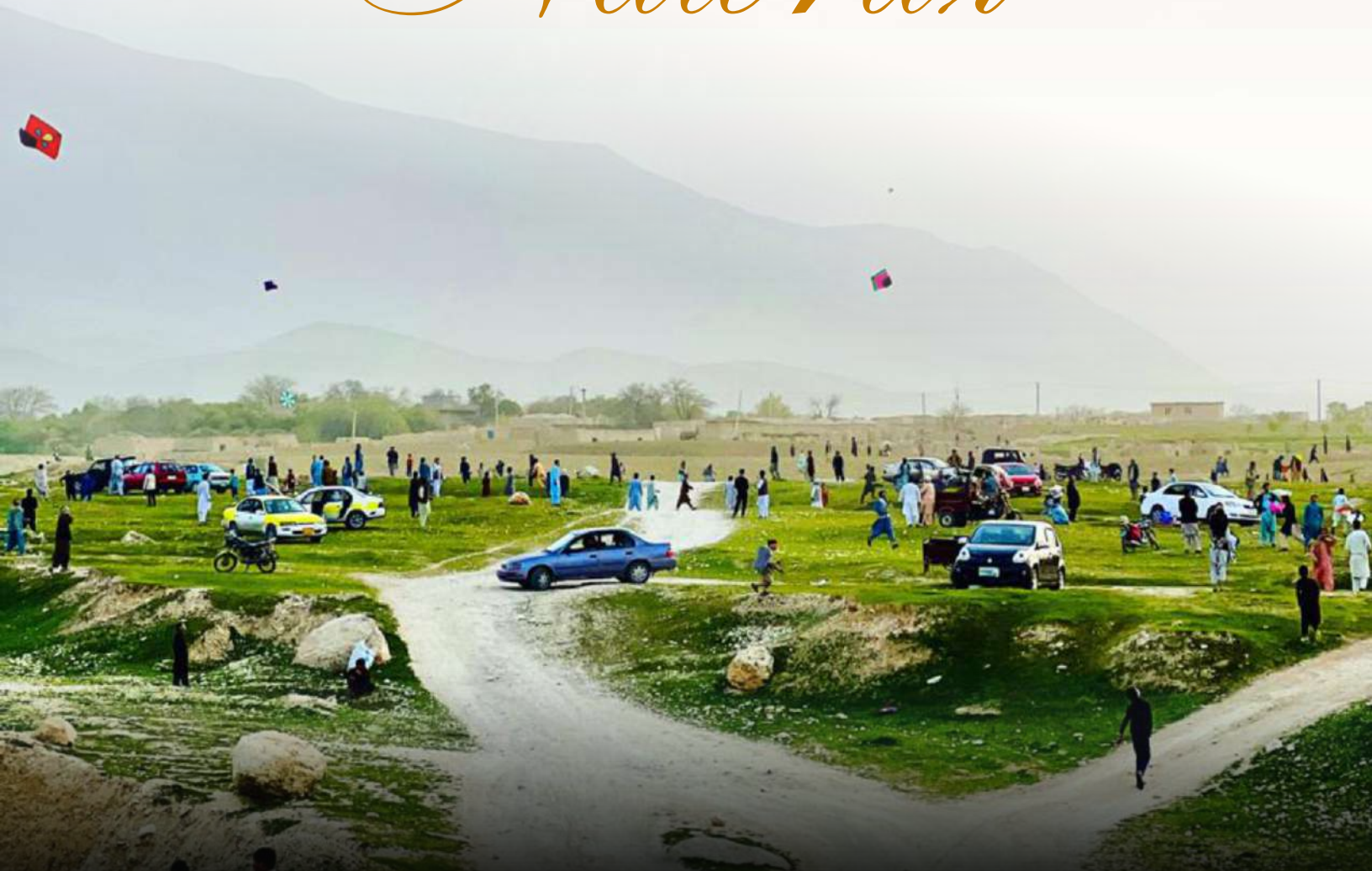


NAWRUZNAMA

Year: 4th, Issue: no. 4th, March 2026



*Happy
Nowruz*



دشت شادیان - بلخ | عکاس: فواد حکیمی

